خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان



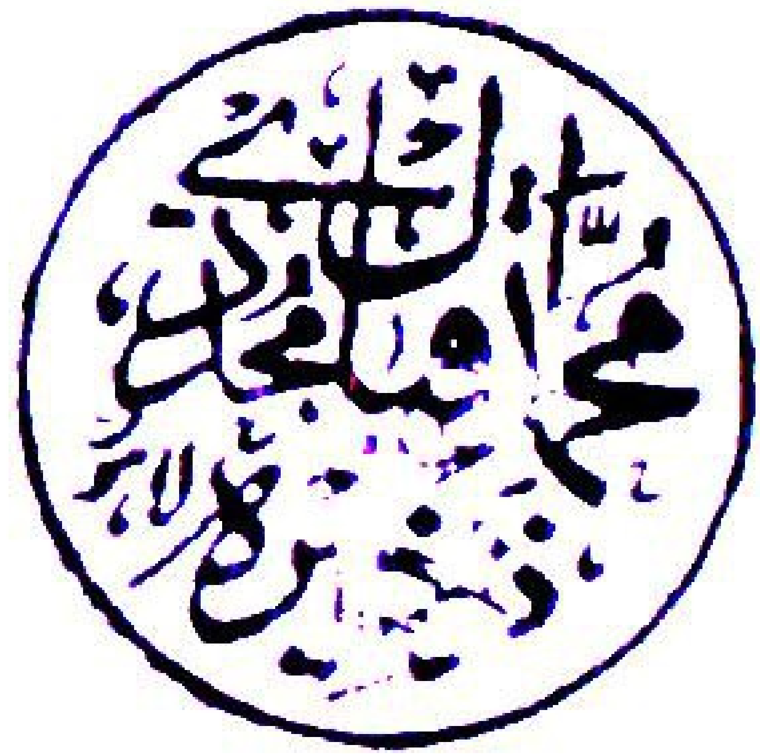
گردآورنده:

خادم محمدعارف مجددی



خوشتر آن باشد که سرّ دلبران		گفته آید در حدیث دیگران

عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان



گردآورنده

خادم محمدعارف مجددی

سرشناسه : مجددی، خادم محمد عارف
عنوان و نام پدیدآور : عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان / خادم محمد عارف مجددی
مشخصات نشر : تربت جام: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۹پ.
مشخصات ظاهری : ۱۱۶ ص.
شابک : ۶-۰۶-۲۶۲۸-۹۶۴
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
موضوع : عرفانی.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۹ ت ۷ س / LB ۱۰۵۶
رده‌بندی دیویی : ۳۷۳ / ۳۱۲۹۰
شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۱۵۶۴

انتشارات خواجه عبدالله انصاری «تربت جام»
تلفن: ۰۵۲۸-۲۲۲۸۵۶۱

***

نام کتاب: عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان
گردآورنده: خادم محمدعارف مجددی
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
قطع: رقعی
مرکز پخش: انتشارات علامه سربازی ۰۹۱۵۹۴۹۹۴۲۱
حروفچینی: خدمات کامپیوتری سعید ـ لجعی
نوبت چاپ : اول ـ ۱۳۸۹
شابک: ۶-۰۶-۲۶۲۸-۹۶۴
قیمت : ۱۵۰۰ تومان

فهرست

عنوان	صفحه

تقریظ گرامی

جامع العلوم و الاسرار شاه نقشبندیه جناب حضرت شیخ الحدیث و التفسیر مولانا عبدالرحمن چابهاری دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و به نستعین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه سیدنا محمد و آله الطیبین
و اصحابه الغر المیامین اما بعد کتاب موسوم به "عروج ستارگان نقشبندی
در افغانستان" را حرف بحرف مطالعه کردم و استفاده ها بردم
و لطف اکثر کتاب که مستند به منابع موثق در بیان برخی احوال حضرت
سلطان اهل جذبه و سلوک الی الله سبحانه و تعالی حضرت شاه زمان الله
رحمة الله علیه و فرزندان جلیل القدرش که قطب زمان خودشان بودند
تا حضرت شاه محمد معصوم جان رحمهم الله بود بسیار ارزشمند یافته برای
مؤلف بزرگوار در حین قرائت دعا ها بخیر کردم امید است از فیوض
باطنی همه بزرگانی که ذکر مبارکشان در این کتاب آمده است
با هیچمدانان و مؤلف محترم و تمام استفاده کنندگان بهره
کاملی عاید گردد و نویسنده عزیز به نوشتن آثاری کامل تر و جامع تر
در احوال عارفان کامل موفق و مؤید شوند والله ولی التوفیق.

الداعی عبدالرحمن [illegible] چابهار

۲۲/ [illegible] /۸۸

تقریظ گرامی

شاه دوران قطب العارفان مرشد بزرگوار جناب حضرت حاجی محمد بشیرشاه نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعطانا نعمة الاسلام و منة الایمان و ... الاحسان و صلی الله تعالی علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین و من تبعهم باحسان الی یوم الدین

اما بعد

[illegible]

۵ شوال ۱۴۲۳ [illegible]

تقریظ گرامی

خلیفه ارشد حضرت امام ربانی قطب الارشاد جناب مولانا محمدعمر سربازی رحمه الله ،

حضرت قطب السالکین شیخ الحدیث و التفسیر جناب مولانا عبیدالله صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد

انوار معرفت و جذب الهی که از خورشید قلب حضرت شاه امان الله رحمه الله در سرزمین افغان و پس از آن توسط فرزندان و خلفای گرامی ایشان به اطراف پخش شد - برای آشنایان به تاریخ عرفان خصوصاً آشنایان به طریقه علیه ی نقشبندیه مجددیه پوشیده نیست و این کوکبه ی همیشه پر رونق همواره محبوب قلوب تشنگان وادی سلوک است

رساله ای که عزیزمان جناب عارف مجددی در معرفی چهره های شاخص این خاندان معظم که نزد ارادتمندان و خلفای این بزرگان به طلا سلسله ی نقشبندیه مجددیه (امانیه) شهرت دارد خدمتی است که هرچند مختصر و گذرا است اما قابل تحسین و مفید می باشد -

بنده اکثر مطالب آن را مرور نمودم و محظوظ گشتم - دعا می کنم خداوند متعال این سعی و کوشش نامبرده را شرف قبول عطا فرماید و توفیقات مزید برای چنین خدماتی ارزانی دارد -

الداعی الی الله
بنده عبید الله

۲ ذیقعده / ۱۴۳۰ هق
۲۹ / ۷ / ۱۳۸۸ هجری ش

تقریظ گرامی

فرزند بزرگوار و جانشین حضرت امام ربانی قطب الارشاد جناب مولانا محمدعمر سربازی رحمه الله،

حضرت حافظ قرآن شاهزاده بزرگوار شیخ التفسیر جناب مولانا عبدالله صاحب نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم اما بعد

پس از رحلت سرور دو عالم پیامبر اکرم ﷺ سلسله‌ی پیامبری ختم گردید و دیگر دعوت دهنده ای بنام نبی در دنیا نخواهد آمد. اما دعوتگران و مصلحان که وارثان انبیا و ادامه دهنده‌ی راه آنان هستند. (وظیفه‌ی پیامبر ﷺ را قرآن مجید مشخص نموده! «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة...»[1] ترجمه: اوست آن که برانگیخت در ناخواندگان پیامبری از قوم ایشان می خواند بر ایشان [illegible] او را و پاک می کند ایشان را و می آموزد ایشان را کتاب و دانش [illegible] شریعت و پاکسازی آن از ادخال مبتدعان و تزکیه نفس [illegible] طغیان نیاز به وارثان انبیا و رسل وجود دارد، زیرا [illegible] و اولیای کاملین بشریت دوباره به منجلاب فساد و [illegible] این وارثان انبیا و مصلحان در هر عصر و دوره ای وجود [illegible]

[1] جمعه ۲

افغانستان نیز از آن معدود سرزمینی است ولی الله پرور، که به صورت مداوم از این خطه زمین بزرگانی جهت ارشاد و تزکیه بنی نوع بشریت همت گماشته‌اند .

آنچه برادر عزیز ما (محمدعارف) در رابطه به زندگی‌نامه و احوال برخی از این بزرگان نوشته است ، مطالعه شد و مورد پسند واقع گردید ، چون یاد و تذکره‌ی بزرگان مشعل راه آیندگان خواهد بود . بعضی از بزرگان که در این کتابچه یادی از آنان شده است از شخصیت های معروف علمی و عرفانی می‌باشند که بنده با نام و شخصیت آنان آشنایی دارم امثال سلطان اهل جذبه حضرت شاه امان الله و فرزند گرامی ایشان حضرت شاه ولی الله هراتی و امام الاولیا ، سید الاصفیا ، شهباز العرفا قطب دوران حضرت شاه غوث محمد جان هروی رحمهم الله تعالی و با بعضی دیگر از بزرگان که تذکره‌ی آنان شده آشنائی کامل ندارم اما بر همه‌ی بزرگان که به تزکیه و تربیت صحیح اشتغال داشته و دارند حسن ظن داریم .

با کمال سپاس و تشکر

احقر (ابن عمر) عبدالله ملازهی از حوزه علمیه منبع العلوم کوه‌ون

۱۴۳۰/۱۱/۱۷ هـ . ق

۱۳۸۸/۸/۱۴ هـ . ش

تقریظ گرامی

خلیفه بزرگوار حضرت امام ربانی قطب الارشاد جناب مولانا محمدعمر سربازی رحمه الله.

حضرت پیر نقشبندیه جناب ملا فقیرمحمد صاحب لادیزی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

[illegible]

تقریظ گرامی

خلیفه بزرگوار نقشبندی محقق عرفان جناب مولانا عبدالحقّ نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وکفی والصلوة والسلام علی رسول الهدی

اما بعد

چه روح افزاست دیده جان و دل را صیقل دادن به نسیم جان بخش حالات بزرگان و مشایخ اهل حق، بی شک که طبق فرمایش سید الطائفه حضرت جنید بغدادی قدس سره، خواندن حالات مشایخ و بزرگان دلهای مریدین و اهل عرفان را تقویت می کند و اهل اشارت گفته اند: فلسفه آوردن قصص انبیاء کرام علیهم السلام هم در کلام پاک رب به همین علت بوده است:

چنانچه نص وارد است:

«وکُلاً نَقُصُّ علیک من انباءِ الرسل ما نُثَبِّتُ به فُؤادَک»

«و هر چیزی را می خوانیم بر تو از اخبار پیغامبران آن چیزی را که ثابت می گردانیم بآن دل تو را» هود/۱۲۰

کتابی که عزیز محترم جناب محمد عارف مجددی به عنوان عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان نوشته اند رساله ای مختصر و پر فیض است و حقا که دریا را در کوزه بند کرده اند.

حضرت شاه امان الله قدس سره همانطوری که در رساله بیان گردیده است از بزرگترین خلفای حاجی دوست محمد قندهاری قدس سره و مقبول ترین آنها طبق قول خود حاجی صاحب قدس سره بوده است و طریقه حاجی صاحب قدس سره اکنون در بلاد هند و پاکستان [illegible] پراگنده و فیض فرش است هنوز مشایخ بزرگ پاکستان از طریقه نقشبندیه نام جناب شاه امان الله قدس سره را بخاطر دارند چنانچه مولانا صدرالدین [illegible] رحمه الله تعالی از بنده از طریقه ایشان سوال نمودند و بنده گفتم که طریقه این بزرگوار [illegible] زنده و پرفیض است و نمونه بارز این وجود قطب الارشاد محمد عمر سربازی قدس سره بوده که [illegible] این طریقه را عام کردند و روحی تازه در آن دمیدند الحمدلله علی ذلک [illegible] از خداوند متعال خواستارم که [illegible] بنده را [illegible] وارثان [illegible] سلسله مجددیه امانیه مالامال و ممتع گرداند در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تقریظ گرامی

شیخ راه عرفان محقق بزرگوار جناب مولانا محمدصادق نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله

اما بعد

این جانب رساله جناب عزیز محترم محمد عارف مجددی را مطالعه نمودم و کسب فیض کردم خداوند متعال ایشان را جزای خیر دهد که این فریضه را که بر گردن سالکان مجددیه امانت بود ادا نمودند ولی کاش با تفصیل بیشتری معرفی می نمودند چرا که بسیاری از کمالات ایشان در پرده گمنامی مانده است

در هر صورت رساله ایشان بسیار سودمند است

خداوند متعال بنده و نویسنده را اخلاص کامل نصیب فرماید و حشر ما را با نیکان محشور دارد.

احقر محمد صادق نقشبندی امامی

زابل

ضمناً این رساله را بعضی از حضرات شاهزادگان پرچمی مطالعه و تایید فرموده‌اند:

۱ـ حضرت حاجی صاحب حضرت مولانا عبدالجلیل مجددی حفظه الله

۲ـ حضرت حاجی صاحب مفتی عبدالخلیل مجددی حفظه الله

۳ـ حضرت حاجی صاحب مفتی عبدالرزاق مجددی حفظه الله

۴ـ حضرت مولانا صاحب عبدالناصر مجددی حفظه الله

۵ـ حضرت قاری صاحب مولانا صبغت الله مجددی حفظه الله

و حضرات علماء کرام بزرگوار دیگری که این رساله را مطالعه کرده‌اند و تایید فرموده اند:

۱ـ حضرت شیخ الحدیث خلیفه بزرگوار جناب مولانا فضل الله نقشبندی حفظه الله

۲ـ حضرت مولانا صاحب جناب حافظ کریم بخش نقشبندی حفظه الله

۳ـ حضرت مولانا صاحب جناب حافظ محمد سلیم نقشبندی حفظه الله

۴ـ حضرت مولانا صاحب خلیفه بزرگوار جناب امدادالله نقشبندی حفظه الله

۵ـ حضرت مولانا صاحب جناب خلیفه محمد حلیم نقشبندی حفظه الله

و ...

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمد لله الذی شرف هذه الامة المحمدیة بانواع التشریف ، و شرع لها شرعاً رضینا و حکماً مبینا و کلفها باسهل تکلیف ، وجعل منها عبادا عبادا بادروا الی امتثال اوامره و اجتناب نواهیه ، حتی اماتوا انفسهم و اغرقوها فی بحار حیاة التوحید و التنزیه ، و جعل منها اوتادا و نقباء و اقطابا ، و ابدالا و اخیارا و اوتادا و انجابا ، فرحم بهم عباده الضعفا ، والبس بعضهم جلباب الستر و الخفا ، و جردهم عن الکدورات البشریه ، واغرقهم فی بحار الاحدیه ، واشهدهم اسرار اسمائه و صفاته ، وجعل قلوبهم مشکاة لاشعة تجلّیاته ، والصلاة والسلام علی من الکل مقتبس من نبراس انواره ، وملتمس من فیض عرفانه و اسراره و مغترف من بحار شرعه و هداه ، و مقتطف من ثمار جوده و جدواه و علی آله و اصحابه الذین لهم الغایة القصوی فی هذا الشان ، و لخیول المضمرة بین الفرسان فی السابق الی هذا المیدان

اما بعد : صاحب شرع شریف محمد مصطفی ﷺ ، صحابه ای و اهل بیتی رضوان الله علیهم اجمعین تربیت نمودند که از هر مخلوقی مقدور نبود ، به آنها علم نافع و انوار الهی تلقین و توجه فرمودند و به جامعه تحویل دادند ، آنها نیز جهانی را آبیاری و سرسبز نمودند ، بعد از آن حضرات رضوان الله علیهم اجمعین شاگردان ایشان دنباله روی آنها بودند تا زمانی که در بعضی نقاط ضعف و سستی در کار بعضی شاگردان آمد ، لطف و کرم خداوندی شامل حال بندگان ضعیف شده و امامان اربعه و شاگردان بزرگوارشان

رحمهم الله علیهم در این دین شریف فروزان شدند و دین تجدید شد و این سلسلهٔ تجدید ادامه پیدا کرد ، و هر دوران که سستی در مسلمانان پیدا می شد امامی مجدد که روحانیت او از صدر اسلام بوده و به خاطر لطف و احسان خداوندی ﷻ در عصر دیگری پیدا می‌شد و جهان را به صدر اسلام راهنمایی می کرد و ایمان و اسلام و احسان را برای مردم تجدید و سنّت نبوی ﷺ را به مردم القاء می فرمود .

حضرت امام شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی رحمه الله یکی از امامان مجدد است که برکات ایشان در عرب و عجم گسترش عجیب داشته و دارد ، و تقویت های پی در پی به فضل و احسان الله سبحانه و تعالی در این سلسلهٔ مبارک صورت گرفته است ، چنانچه متصلا به وسیلهٔ خاندان ولی اللهی (شاه ولی الله محدث دهلوی و فرزندان و شاگردان ایشان رحمهم الله علیهم اجمعین) و پس از آن حضرات اولیاء دیوبند هندوستان تا قاره های آمریکا و آفریقا ، این انوارات و فیوضات علوم و عرفان گسترش یافت و مردم را به شریعت جامع که شامل طریقت و حقیقت هم است سوق دادند و به اهل سنت و جماعت واقعی آشنا کردند .

در این کتاب مختصر حسب دستور و مشوره بعضی از [illegible] یکی از سلسله‌های مجددی که متصل به حضرات [illegible] می کنیم و مختصر احوالاتی از بعضی از ایشان جهت [illegible] می رسانیم تا شاید تشکری ناچیز از [illegible] باشیم.

خادم محمدعارف مجددی

بسم الله الرحمن الرحیم

احوال حضرت سلطان اهل جذبه قطب دوران
شاه امان الله صاحب شهید رحمه الله

من چه گویم وصف آن عالی جناب

نـور او اسـنـی زمـاه و آفـتـاب

حضرت ایشان رحمه الله از سیدزادگان هستند حضرت قطب الارشاد علامه محمدعمر سربازی رحمه الله در رساله بینات المتفرسین صفحه ۱۸ می‌فرماید: باعتبار نسبت از سادات کرام و صحیح النسب اند، و سلسله نسب ایشان رحمه الله به اینصورت می‌باشد، حضرت شاه امان الله صاحب بن ملا رحمت الله صاحب بن حاجی ملاعلی محمد صاحب بن حضرت میان میراحمد صاحب بن سیّد سکندر بن سیّد محمد یوسف بن سیّد عمر بن سیّد عیسی بن سیّد سلیمان بن سیّد علی بن سیّد محمد بن سیّد حسن بن سیّد فقیر بن سیّد خلیل بن سیّد یونس بن سیّد ایوب بن سیّد یوسف بن سیّد نائب بن سیّد نورالدین بن سیّد عاجز بن سیّد علاؤالدین که مسمّی به بلودین است بن سیّد مسعود که مسمّی به مشوانی است بن سیّد محمد حمزه است که مسمّی به محمد گیسودراز است بن سیّد یوسف بن سیّد علی بن سیّد اصغر بن سیّد ابراهیم بن حضرت امام موسی کاظم بن حضرت امام جعفر صادق بن حضرت امام محمدباقر بن حضرت امام زین العابدین (رحمهم الله علیهم اجمعین) بن حضرت سیدنا امام حسین بن حضرت علی رضوان الله علیهم و ابنه سیدة

النساء فاطمة الزهرا ﷺ بنت سیّد الکونین و رسول الثقلین حضرت محمد مصطفی ﷺ.

در کتاب خزینة الاصفیاء در حال سیّد آدم بنوری قدس سره آورده است که صاحب تذکیرة الاصفیاء می گوید که جده مادری شیخ آدم بنوری قدس سره از قوم مشوانی بود اگر چه ظاهر خود را بسیّد مشهور نکرد و مردم آنها را افغان می گفتند اما آنجناب هم از سادات صحیح النسب بود که خود حضرت شیخ آدم بنوری در کتاب مصنفه خود اسامی بزرگان جدی مادری خویش را در اوائل کتاب تا حضرت امام موسی کاظم ؓ تحریر فرموده است. و نیز در کتاب خزینة الاصفیاء در مخزن سوم در حالات مشایخ چشتی آورده است که میر سیّد محمد گیسودراز ابن سیّد یوسف حسینی چشتی دهلوی از عظمای اولیای حق بین و کبرای مشایخ متقدمین و خلیفهٔ راستین شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی است.[1] و از کثرت استعمال اختصار لفظ حضرت را ذکر نمی کنند.[2]

و در تاریخ خورشید جهان در چندین صفحه حوال [illegible] مثل قوم مشوانی ولو دین و سلسله های آنها را آورده [illegible] می آورد در این قوم [illegible] ولایت [illegible] این قوم در اصل سیّد است چنانچه شرح این معنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت شاه امان الله صاحب رحمه الله در مقدمهٔ کتاب خود می‌فرماید: در خواطر دردمندان اهل شوق مخفی نماند که فقیر، راقم این حروف در اوایل طلب علم فقه و عقاید و تفسیر در شهر قندهار اشتغال می‌نمودم در آن اثنا شب در واقعه دیدم که حضرت رسالت پناهی ﷺ به من خطاب می‌کند و می‌فرماید: که ای دیوانه، اذان بگو و چون از خواب بیدار شدم مضطرب الحال و پریشان احوال گشتم و نهال محبت آن سرور ﷺ در فضای دل نشاندم.

چون محبت و دوستی آن حضرت ﷺ سرِّ همه سعادتهاست و از غلبه محبت به جناب سرور انبیا ﷺ تمام شب نیاسودم و از سینه من ذکر «هُو» بیرون می‌آمد.

و شب دوم به اشتیاق جمال باکمال ان حضرت ﷺ در خواب شدم ایضا به جمال چهره زیبای آن حضرت ﷺ مشرف شدم.

و شب سوم حضرت خضر علیه السلام را در واقعه دیدم که متوجه احوال من شده است و بعد از چند روز، حضرت شاه نقشبند رحمه الله و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله و حضرت شاه غلام علی دهلوی رحمه الله را در خواب دیدم که از خم خانه عشق، چاشنی محبت این فقیر را می‌چشاندند.

بعد از این فقیر را شور عشق و محبت تا حدی غالب آمد که خواب و خور بر هم شده بی‌تاب و بی‌آرام گشتم و رو به هر سو نهادم و خواطر از شغل ما سوای و غفلت تیرگی گرفته حیران و سرگردان به طلب و جستجوی پیر کامل و تکاپوی هادی اگاه دل روان شدم و هر جا به صحبت فقرا و اهل

الله می‌رسیدم تا آن که توفیق این سعادت رفیق گشته به خدمت سلطان الشریعت و برهان الحقیقت، غوث زمان، قطب دوران پیر پیران حضرت میان محمّد جان صاحب قندهاری رحمه‌الله مشرف شدم و بر دست حق‌پرست آن حضرت مرید شده اخذ طریقت نمودم.

تا مدت شش سال کسب باطن - تا بنفی و اثبات - از حضرت ایشان نمودم چون که حضرت ایشان از این دار بی مدار به دارالقرار رحلت نمود، این فقیر را بلکه عالم ها را دل از این غم دو نیم شده و فقیر چند مدّت حیران و سرگردان بودم.

بعد روی عزیمت سفر به جانب هندوستان نموده شهر به شهر و قریه به قریه می‌رفتم و به زیارت هر عزیزی می‌رسیدم و دعا می‌جستم تا آن که به زیارت جناب حضرت ملاخان محمد آخوند صاحب رحمه‌الله مشرف شدم و از آن جانب دعا گرفتم بعد از ان عنان قصد به جانب قطب العارفین غوث السالکین جناب حضرت میان سلیمان صاحب رحمه‌الله در ولایت سکر نمودم چون که به زیارت شریف ایشان رسیدم بر دست مبارک ایشان بیعت طریقه شریفه نمودم و چند مدّت به خدمت ایشان به کسب طریقت مشغول بودم.

و در اثنای شب در واقعه دیدم که حضرت میان سلیمان صاحب رحمه‌الله مرا خطاب می کند و می‌فرماید: که شما از جانب ما مرخص می‌باشید ... که نصیبه شما از این نسبت باطن در نزد ما نیست، چون فردا به صحبت

شریف ایشان حاضر گردیدم با لفور فرمودند : که ملا امان الله صاحب زاده نصیبه شما در نزد این فقیر نیست به طریقه عزیزان دیگر رجوع نمائید .

لهذا این فقیر از اینجا رخصت طلبیده بنابر امتثال امر شریف ایشان روان شده و رو به طرف شهر دهلی نهادم در اثنای راه یک شب جناب قطب الاقطاب، فردالاحباب ، مرشد و رهنمای شیخ و شاب ، پیر و مرشدنا ، مقبول بارگاه احد حضرت حاجی دوست محمد صاحب قدس الله سره خود را در خواب به من نمودار ساختند و مرا فرمودند : که به طرف ما بیائید که نصیب شما در نزد ماست و خود را دیگر سرگردان و پریشان نکنید .

شب دوم نیز در خواب مشاهده نمودم که حضرت ایشان ـ قدس الله سره ـ در برابر من ایستاده و کلاه مبارک خود را و کلاه مبارک حضرت میرزا جان جانان صاحب ﷺ و کلاه مبارک حضرت شاه صاحب ﷺ را بر سر من نهادند و چون از خواب بیدار شدم دیدم مرغ دلم با شوق بسیار زیاد به سوی حضرت ایشان ـ قدس الله سره ـ پرواز می کند .

پس فی الحال روانه قدم بوسی حضرت ایشان شدم و در بیست و هشتم ماه ذی الحجة الحرام در شهر جلالی به عتبه بوسی آستان شریفه حضرت قبله و کعبه رسیدم و به مجرد دریافت ملاقات به جهت علاقات حضرت قبله و کعبه قلبی و روحی فداه ، آه و نعره و شورش که قبل از این بوده ساکن شده و آرام یافتم و دست ارادت بر دست شریف حضرت ایشان داده ، اخذ طریقهٔ شریفه نمودم و تا مدّت سه سال و پانزده روز به خدمت حضرت ایشان به کسب نسبت باطن مشغول شدم .

به توجّهات عالیه حضرت ایشان چنان شد که طریقهٔ نقشبندیّه مجددیّه با سی و پنج طرق دیگر از مشایخ کرام که به حضرت ایشان رسیده بود کسب نموده حالات سینه و کیفیات عجیبه اذواق و اشواق متنوعه دست داده به درجات بلند و مقامات ارجمند، فایض گشتم. الحمد لله علی ذلک

تا آن که از کمال عنایت حق سبحانه و تعالی و از نهایت شفقت، مرحمت آن حضرت ـ قدس الله سره ـ این فقیر را به اجازت و خلافت مطلقه سرافراز ساخته و رقم خلافت و اجازت مطلقه به نام این فقیر نوشته عنایت و مرحمت نموداند و فقیر عرض نموده که بر خود هیچ اثری از این نسبت نمی‌بینیم، بلکه لاشی و محض می‌باشیم.

حضرت ـ قدس الله سره ـ روی خطاب به سوی این فقیر کرده و به زبان درفشان خود فرمودند که وجود شما را ـ الله تعالی ـ آیه ای از آیه ها و رحمتی از رحمت های خود گردانیده که مانند آفتاب جهان تاب طلوع کرده امید به کرم الهی چنان است که عالمی را بلکه عالم ها را منور خواهد ساخت و مخلوق بی‌شمار از اثر صحبت شما رنگین خواهند شد.

و نیز فرمودند: که اگر در بالای قله های کوه [illegible] برکت پیران کبار ما، در ملک شما هیچ کس قصوری [illegible] خطاب کردند: اگر روی توجه خود به سوی [illegible] انگیس به گداز خواهد آمد.

روزی این فقیر را گفتند در میان جمعی از مردم [illegible] آن جا بودیم از برکت آن قبله و کعبه [illegible]

جذبات و حالات عجیبه روی داد که چون به هر کس نظر می کردم به زمین و جوش و خروش و ذکر « هُو » از سینه اش بیرون می آمد و گرمی نسبت قلب ، به مرتبه ای بود که چون از شوق الهی قدرت بدن در حرمت آمدی و التفات به صد کس می‌نمودم ، همه بیهوش می‌شدند و بی‌اختیار همه بر زمین می غلطیدند و بیخود و بی‌تاب محب حق سبحانه می گشتند .

چون جناب آن حضرت قدس الله سره العزیز - بر این احوال مطلع شده و این آواز به سمع مبارک ایشان رسید این فقیر را طلبیده ، فرمودند : که ملا امان الله صاحب زاده این چه حالت و کیفیت است که در عالم گرفته است که تمام خلایق را واله و حیران و بی آرام ساخته ای ؟ این فقیر عرض نمودم که ما نمی‌دانیم ، آنها همه از برکت و عنایت شماست که در وجود این لاشیء گرمی و حرارت انداخته است که هیچ کس تاب آن ندارد ، پس فرمود : که امید و توقع به حق سبحانه و تعالی چنان است که طریقه پیران ما تمام عالم و عالمیان را بگیرد ، بعد از آن این فقیر را ارشاد کردند : که آماده سفر شده به طرف هرات بروید که انشاء الله تعالی نصیبه مردم آن ولایت از وجود شماست ، لهذا بنابر امتثال امر شریف رخصت گرفته ، عزیمت سفر به طرف هرات نمودم ، در موسم رخصت به طرف هرات ، عمامه مبارک خاص خود را بر سر من نهادند و به دست مبارک خود بر سر من بستند و یک جفت تسبیح عقیق سرخ و یک سجاده نیز عنایت کردند و در وقت جدا شدن ما را در کنار گرفتند و فرمودند که بروید شما را به حق سبحانه و تعالی سپرده‌ام.

پس فقیر الوداع گویان از خدمت آن حضرت ـ قدس الله سره العزیز ـ جدا شده راه سفر هرات را پیش گرفتم .

چون که ورود این فقیر در دیار گرزنک غورات افتاد ، در آنجا اقامت نمودیم و در ان ولایت قبولیت تمام و مراجعت خاص و عام یافته به افاده طالبان حق ﷻ پرداختیم و مریدان بسیاری از ما مستفید گردیدند .

به برکت وجود شریف حضرت قبله و کعبه ، کار و بار این فقیر به جایی رسید که بسیاری از مریدان مشایخ که در این ولایت بودند ، داخل طریقه و ارادت این فقیر شدند ، بسیار فاسقان به صلاح آمدند و بسیاری از هوشیاران باده بیخودی و جذبه چشیدند ، قریب سی هزار کس از این فقیر طریقه گرفته و مرید شدند و به دوام ذکر حق ﷻ اشتغال نمودند و صد کس اجازت و خلافت یافته ، به هدایت راه مولا پرداختند .

بر خط رقم اجازت و خلافت مطلقه که جناب حضرت پیر دستگیر من ـ قلبی و روحی فداه ـ این فقیر را به آن سرافراز ساخته در اینجا تیمن و تبرک ایراد می‌نمایم :

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الله الذی لا اله الا هو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم و علی [illegible]

اما بعد : فیقول العبد الفقیر اللاشیء [illegible] محمد نقشبندی [illegible]

الله له عوضاً عن کل شیء ان الاخ الصالح ملا [illegible]

عن الآفات الظاهرة و الباطنة لما اخذ الطریقة النقشبندیة من هذا [illegible]

حصل له فوائد ، وصل الی کمالات الطریقة الاحمدیة [illegible]

القادريّة و الجشتيّة و السهرورديّة و الكبرويّة و المداريّة و القلندريّة و القشيريّة و البهائية و الفردوسية و الطيفوريّة الشامية و الطّاريّة و الطيفوريّة البسطاميّة و الرفاعيّة و الهمدانيّة و الشاذليّة و الوفائية و المدنيّة و الخواطريّة و الخلوتيّة و الطالبية و الخاتمية و الغرابيّة و الاويسية و الرزقيّة و الراشديّة و البكريّة و الجزوليّة و المهديّة و السهيلية و الحلّاجيّة و الشعبيّة و الصديقيّة و لكاذرونية و المحمديّة و الاحمديّة فاجزتُ له اجازة مطلقة بعد الاستخارة و حصول الاذن من الله تعالى لارشاد الطلّاب و القاء السّكينة و الحضور فى قلوب الاحباب و اخذ البيعة المسنونة من طالبى الطّرق المذكورة فهو خليفتى و يده كيدى فطوبى لمن اقتدى به :

قال الله تعالى « انّ الذّين يبايعونک انّما يُبايعون الله يد الله فوق ايديهم » لكل الطرقات المذكورة مغلومات فى ضمن الطريقة النقشبنديّة كما هو المذكور فى مكتوبات الامام الاجل المجدد للالف الثّانى ناقلاً عن المشايخ الكبار حاضراً فى واقعات الحضرات النقشبنديّة ، و القادريّة و لجشتية و السهرورديّة و غيرهم من جميع مشائخ هذه الطرقات ، انّ لتربيه و تحصيل لكمالات اجاز له و رخّصه فى الارشاد و قبلت الجميع بالاذعان فى ضمن لنقشبنديّة كما هو داب هذه الى يومنا و المسؤول من الله تعالى ان يعصمه عما لايليق و يحفظه عما لاينفع و استقامته على متابعة سيّد المرسلين امين امين امين يا رب العالمين

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

امام سیّد ابوالحسن علی ندوی رحمه‌الله در تاریخ دعوت و عزیمت این سلسله را معرفی می‌فرماید احقر مختصراً از صفحات گزیده نقل می‌کنم. حضرت (قطب الاقطاب) میرزا مظهر جان جانان شهید خلیفه حضرت سیّد نورمحمد بدایونی رحمهم الله بود حدود ۳۵ سال با انفاس قدسیه خویش دلها را گرم و منور نگه داشت بازار عشق الهی را در دهلی رواج داد. حضرت امام شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله که معاصر صاحب نظر وی می‌باشد. درباره اش چنین می‌فرماید: در زمینه ارشاد طالبان و تربیت سالکان پایه اش به قدری بلند و توجه اش به قدری قوی است که نظیر او در ممالک یافت نمی‌شود. البته مانند او در بزرگان سلف وجود داشته است. امّا واقعیت این است که تعداد اینگونه افراد در هر زمانی انگشت شمار بوده است چه رسد به این زمان که فساد همه جا را فرا گرفته است (کلمات طیبات)

۱ـ معروف ترین خلفای حضرت میرزا مظهر [illegible] حضرت مولانا نعیم الله بهرائچی مؤلف کتاب معمولات مظهریه ۲ـ [illegible] زمان حضرت قاضی ثناء الله پانی‌پتی رحمه‌الله مؤلف تفسیر مظهری [illegible]

۳ـ مولانا غلام یحیی بهاری که همه این [illegible] بودند ۴ـ حضرت قطب الاقطاب شاه غلام علی [illegible] است که اشاعه سلسله حضرت میرزا مظهر [illegible] در سطح جهانی توسط خلیفه ارشادش حضرت [illegible] غلام علی [illegible] عبدالله رحمه‌الله انجام گرفت. در واقع او نه تنها مجدد سلسله [illegible]

تزکیه و احساس یا تصوف و سلوک در قرن سیزدهم هجری بود ، زیرا عرب و عجم به سوی او پروانه وار رجوع نمودند ، هیچ شهری از هند نبود مگر اینکه خلیفه وی در آن وجود داشت ، تنها در شهر « انباله » حدود پنجاه نفر از خلفای ایشان وجود داشتند .

سید احمد خان در « آثار الصنادید » می‌نویسد :

من به چشم خود مردم روم و شام و بغداد ، مصر و چین و حبشه را در خانقاه حضرت می‌دیدم که با وی بیعت می‌کنند و خدمت به خانقاه را سعادت ابدی تلقی می‌نمایند ، امّا مردم مناطق نزدیک مانند هندوستان ، پنجاب و افغانستان همچون مور و ملخ هجوم می‌آوردند و مخارج همه آنها که مقیم بودند بر عهده شیخ بود .

شاه رئوف احمد مجددی رحمه الله (یکی از خلفای حضرت شاه صاحب در «درّالمعارف» فهرست مناطقی را که اهالی آنجا در یک روز به قصد استفاده در خانقاه آمده بودند چنین ذکر کرده است : سمرقند ، بخارا ، غزنی ، تاشکند ، حصار ، قندهار ، کابل ، پیشاور ، کشمیر ، ملتان ، لاهور ، سرهند ، امروهه ، سنبهل ، رامپور ، بریلی ، لکهنوء ، جائس ، بهرائچ ، عظیم آباد ، دهاکه ، حیدرآباد ، پونا و ... .

با توجه به این فیض عمومی اش مستر شد وی حضرت مولانا خالد رومی رحمه الله وضعیت او را چنین می‌سراید :

خبر از من دهید آن شاه خوبان را به پنهانی

که عالم زنده شد بار دگر از ابر نسیانی

حضرت شاه غلام علی رحمه‌الله دارای خلفای بزرگی بود. خواست الهی چنین بود که اشاعه سلسله حضرت شاه صاحب در کشورهای عراق و شام و ترکیه توسط یکی از فضلای کرد یعنی حضرت مولانا خالد رومی رحمه‌الله انجام بگیرد (که از جمله مریدان و خلفای ایشان می‌توان حضرت علامه کردی از بزرگان شافعی مذهب و حضرت علامه آلوسی مفتی اعظم بغداد صاحب تفسیر جهانی روح المعانی و حضرت علامه ابن عابدین معروف به علامه شامی مصنف ردالمحتار حاشیهٔ الدر المختار رحمهم الله علیهم اجمعین را نام برد.[1]

در دوران اقامت حضرت مولانا خالد رومی رحمه‌الله در دهلی چنان به ترکیه و خودسازی مشغول بود که هر گاه علما و مشایخ دهلی که قبلاً آوازه علم و فضل او را شنیده بودند به قصد دیدارش می‌آمدند، می‌فرمود: این فقیر برای هدفی که آمده است، قبل از تحصیل آن نمی‌تواند به چیزی دیگر توجه کند، وقتی سراج الهند حضرت امام شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه‌الله به منظور دیدار تشریف آورد حضرت مولانا خالد رحمه‌الله فرمود: به ایشان بگویید و عرض کنید که بعد از حصول هدف خودم به خدمت خواهم رسید. [illegible] حضرت شاه ابوسعید رحمه‌الله که خلیفه و جانشین حضرت شاه غلامعلی [illegible] مشوره حضرات شاه عبدالعزیز، شاه رفیع الدین [illegible] رحمهم الله علیهم اجمعین در خانقاه شاه، چنین می‌نویسد [illegible]

---

۱. [illegible] حضرت شاه غلامعلی [illegible]
[illegible] علامه [illegible]

حجاز و عراق و تمام کردستان از تأثیرات و برکات طریقهٔ عالیه نقشبندیه بهره‌مند شده‌اند ...

(و این سلسلهٔ شریفه را در هند و پاکستان و این ممالک) جانشین واقعی حضرت شاه غلامعلی رحمه الله و ادامه دهنده راه وی در همه نقاط جهان و تربیت یافته مخصوصش ، که می‌توان او را چشم و چراغ خاندان مجدّدی نامید ، حضرت شاه احمد سعید ابن شاه ابوالسعید رحمهم الله علیهم بود . او بعد از وفات پدرش شاه ابوسعید رحمه الله در سال ۱۲۵۰ تربیت گاه حضرت شاه غلام علی و حضرت میرزا مظهر جان جانان شهید رحمهم الله را رونق بخشید . (ایشان و برادرش شاه عبدالغنی مجددی شارح سنن ابن ماجه رحمهم الله استادان بزرگ شیخین دیوبند حضرات امام نانوتوی و امام رشید احمد گنگوهی رحمهم الله علیهم هستند) در مناقب احمدیه تعداد خلفای حضرت شاه احمد سعید رحمه الله هشتاد نفر ذکر شده . اشاعه این سلسله در هندوستان توسط حضرت شیخ دوست محمد قندهاری رحمه الله انجام گرفت که یکی از خلفای مشهور ایشان خواجه عثمانی دامانی رحمه الله و خلیفه ایشان خواجه سراج الدین رحمه الله است که این سلسله را تا نقاط دور دست گسترش داد و خلیفه خواجه سراج الدین رحمه الله مفسر قرآن داعی الی التوحید مولانا حسین علی شاه رحمه الله (صاحب تفسیر جواهرالقرآن که توسط شاگرد ایشان مولانا غلام الله خان تألیف و پرچم توحید را در سراسر پاکستان برافراشت) بودند.[1]

---

۱. تاریخ دعوت و عزیمت جلد ۲ از صفحه ۳۶۶ الی ۳۷۶ ترجمه فارسی مفتی محمد قاسم قاسمی حفظه الله ... صفحه ۲۴۲ الی ۲۵۱

چنانچه ذکر شد یکی دیگر از خلفای بزرگ حضرت حاجی دوست محمد قندهاری رحمه‌الله حضرت شاه امان الله رحمه‌الله هستند، حضرت فض[illegible] علامه محمدعمر سربازی رحمه‌الله می‌فرماید: (مکتوبات حضرت حاجی دوست محمد صاحب رحمه‌الله) دلیل کامل است بر اکملیت ... و از کتاب مذکور واضح است که اکمل ترین خلفاء حضرت حاجی صاحب حضرت شاه [illegible] است که جدّ شیخ ماست و بیشتر مضامین حقائق و معارف بایشان نوشته شده‌اند و اکثر مخاطب مکاتیب ایشانند.

حضرت حاجی صاحب رحمه‌الله در مکتوب دوم صفحه ۳۴ [illegible] (که ترجمه اردوی مکتوبات است) می‌نویسد: [illegible] ارشدی ملّا امان الله صاحب الخ در مکتوب سوم صفحه ۴۳ [illegible] مکتوب چهارم صفحه ۵۲ به زیادت [illegible] نشان مقبول بارگاه الله الرحمن الخ و در مکتوب [illegible] صفحه ۱۰۳ و در مکتوب بیست و هشتم صفحه ۲۷ [illegible] مکتوب ۲۱ که حالات خلفای خود به پیر بزرگ خود می‌نویسد [illegible] هر سه برادر ملا سیف الله و ملا حبیب الله و ملا امان الله [illegible] می‌شمارند و بخصوص اخیر [illegible] صفحه ۲۹ در مکتوب مذکور صفحه ۱۲۴ [illegible] را به طرف هرات روانه کردم [illegible] توجهات او یعنی شاه امان الله [illegible] ملک غور و [illegible]

قویه طاری شد تا حال حالات او در ترقی هستند الله تعالی به طفیل پیران امان الله صاحب را از انوارات منور کرده و از اسرارات و فیوضات مالامال کند و او بحیثیت یک بندهٔ نیک و باکمال در اشاعت طریقه مشغول گردد الحمدلله او هزاران اشخاص را بنور معرفت منور کرده است و بسیاری را اجازت خلافت داده است الخ و در آخر همین مکتوب میفرماید که این سیزده خلفا را خود دیده ام هر یک از اوشان صاحب کمال و صاحب حالات قویه اند و این سیزده حضرات را در سال اول اجازت داده است ... و در مکتوب مذکور صفحه ۱۴۴ کرامت خلفای شاه امان الله صاحب را مینویسد ، و در صفحه ۱۴۷ مکتوب مذکور می‌نویسد مولوی میرباز صاحب و ملا دوران صاحب و مولوی محمد جان صاحب و ملّا خان محمد صاحب و ملا امان الله صاحب و مولوی محمد عادل صاحب و مولوی میر واعظ صاحب و ملاهیبت اخوند صاحب و مولوی شیرمحمد صاحب در حلقه شان چنان حالات و جذبات و آه و نعره و گریه و زاری و اضطراب و استغراق و بی‌خودی و غیبت و محویت رو میدهد که از حد زیاده است و چونکه علمای آن شهر گاهی چنین معامله ندیده اند بنا به حسد و بغض بر این بینوایان در دشمنی مشغول‌اند .

حضرت حاجی صاحب ﷫ در مکتوبات فارسی مکتوب پنجم میفرماید : و اذن نامه خلافت را که به امان الله صاحب دادیم در همین جا چهار سال رواج طریقت کردند و جمیع طالبان وی در جذبات می‌بودند و همین جذب

و سماع میکردند من که پیر او می‌باشم همین را می گویم در جائیکه شما باشید دیگر پیر پیری نخواهد کرد انشاء الله تعالی الخ.[۱]

محمدنذیر رانجها در کتاب خود تاریخ و تذکره خانقاه احمدیه سعیدیه موسی زئی صفحه ۲۱۴ می‌آورد که حضرت حاجی دوست محمد قندهاری ﷺ می‌فرمایند: طلبه های من بسیارند مگر آن شهرت و قبولیت را که ملا امان الله هراتی حاصل نموده اند شخص دیگری را میسر نشده است.

حضرت قطب الارشاد ﷺ می‌فرمایند:

مشایخ گذشته نقشبندیه به آمدن چنین شخصی در این سلسله از قبل بشارت داده اند.[۲]

به نقل یکی از نوادگان حضرت شاه امان الله صاحب ﷺ که می‌فرمایند:

حضرت شاه امان الله صاحب ﷺ را خداوند متعال چنان جذبه ای داده بودند که در بعضی مناطق وقتی گذر می‌فرمود نقاب می‌زدند که هر کسی‌ه را می‌دید مجذوب و بی‌اختیار می‌شد و می‌افتاد.

یکی دیگر از نوادگان حضرت شاه صاحب ﷺ فرمودند: وقتی حضرت شاه امان الله به طرف پرچمن می آمدند در نزدیکی به چمن [illegible] که زمین‌دار بود، چون حضرت شاه صاحب را دید علاقمند [illegible] حضرت تقاضا کرد که همانجا بماند و حضرت [illegible] حضرت مکان را پسندیدند و فرمود اشکالی ندارد اینجا می‌مانم وقتی [illegible]

---

۱ [illegible] ص ۳۰ ـ ۳۱

۲ تجلیات [illegible] ص ۱۱

روزی گذشت مریدان بی شماری اطراف حضرت شاه صاحب جمع شدند . تعدادی از اطرافیان خان ظالم به او پیشنهاد کردند که این درویش را بیرون کن لشکر او از لشکر تو روز به روز بیشتر می‌شود خان نیز نصیحت آنها را پسندید و حضرت شاه امان الله را از منطقه که به اسم نیزدگان بود بیرون کرد حضرت شاه صاحب ناراحت از آنجا بیرون شدند و به طرف پرچمن شریف حرکت کردند وقتی از آن منطقه دور شدند سیلابهای به حرکت درآمدند و تمام منطقهٔ نیزدگان را با خود بردند که اثری از مردم و خانه و زمین در آنجا نماند و اسم نیزدگان تبدیل به نیست گاه شد .

حضرت قطب الارشاد علامه محمدعمر سربازی رحمه الله در مقدمهٔ مکتوبات خود می‌فرماید :

در شب جمعه رمضان المبارک ۱۳۹۱ هـ . ق بعد از نماز عشاء در خانه نشسته بودم غنودگی رو داد . دیدم که یک شیخی با سطوت و جلال در خانه داخل شد ، احقر از هیبتش خفه شدم . دست احقر را به جلال گرفته به جانب خود کشیده فرمودند بیا پس خود نشستند و احقر دوزانو جلو او نشستم . همین وقت سر به جیب تفکر برده ، به احقر یک توجه فرمودند که لطائف عشره همه تأثیر ان توجه را محسوس کردند . احقر در عین آن حال تا مدتی بیهوش شدم چون به حال خود آمدم ، دانستم که این شیخ ، حضرت شاه احمد سعید صاحب دهلوی (رحمة الله علیه و قدس سره) مدفون جنت البقیع و استاذ شیخین دیوبند است و شیخ طریقت حضرت حاجی دوست محمد قندهاری رحمه الله که استاذ جد پیر ماست ، پس در این وقت در خاطرم آمد که

بعضی نادانان و بی‌ادبان در موضوع نسبت امانیّه هراتیه اعتراض و تنقید دارند، از حضرت شیخ سوال کنم که ایشان مرکز نسبت دیوبند هراتیه اند، چه فیصله می کنند، حمد می کند یا ذم.

ولی از غایت سطوت و جلال شیخ قدرت جسارت نداشتم. آخر به نظرم رسید که به طور کنایه بگویم تا بفهمد و خودش فیصله کند. از اینوجه دعا کردم: خداوندا به حرمت شاه امان الله سرحدی به این مقاماتم فائز گردان. دو مرتبه گفتم خداوندا بحرمت شاه امان الله مجذوب، سلطان اهل جذبه، به این مقاماتم فائز گردان. در این وقت حضرت شیخ به جانب حضر[illegible] مرضیانه برداشته، خیلی اظهار بشاشت کرده آفرینها کردند.[1]

حضرت قطب الاقطاب غوث زمان جناب شاه غوث محمد هروی [illegible] سراج العارفین احوالی از حضرت شاه امان الله [illegible] می آورد که [illegible] ذکر می کنم.

حضرت جدی مجددی بنا به امتثال امر مرشد خود [illegible] شدند چون در نواحی فراه رسیدند در موضع کرزنک، ملادین محمد [illegible] صاحب [illegible] که ساکن کرزنک که شخصی متقی [illegible] قبل از این ملادین محمد صاحب [illegible] در [illegible] به این حجره از طرف هندوستان می آید [illegible] می آمد از آن تفحص می‌نمود، روزی [illegible] نظروی [illegible] وجه و جبهه آن ذات [illegible]

[1] [illegible]

فی وجوهم ... » نور ولایت بر جبین ایشان ظاهر و هویدا بود ایشان را شناختند با عزاز تمام ایشان را به خانه خود بردند ، حضرت شاه صاحب می‌خواستند یک شب را در این موضع بگذارند فردا به طرف هرات خواهد رفت ولی تقدیر الهی بر این رفته بود که مخلوق آن ولایت از فیض آن کامل مکمّل بهره‌مند گردند ، در آن شب آن ملای مذکور عرض نمودند که مدت سه شب میشود که شما را خواب دیده بودم مرا در سلک مریدان خود منتظم گردانید حضرت فرمودند که در نزد مشایخ باید رفت من قابل این کار نیستم، مطلب انکه خود را از نزد آن برهاند ، چون تقدیر ازل بر این رفته بود، چنان جذبات الهی وارد گردید که در همان ساعت از قرار صد نفر کم و بیش در همان لحظات مرید ایشان رحمه‌الله شدند حضرت رحمه‌الله تا مدت ده روز تمامی اهالی آن ولایت را داخل طریقهٔ شریفه کردند و در آنجا مسکن نمودند و از سفر هرات بازماندند ، مردم آن مناطق قنات ها ایشان را هبه نمودند و دختر به نکاح ایشان دادند ، خلاصه طریقهٔ شریفش چنان عروج نمود که تمامی اهالی فراه و هرات و غورات داخل طریقهٔ انیقه گشتند و طریقهایی که سابق در آن ولایت بود اثری نماند (چنانچه حضرت حاجی دوست محمد صاحب قدس سره فرموده بود) تا زمانی که در حیات بودند عالمی را بنور خود منور کردند و از این دار پرملال به قرب ایزد متعال ملاقی گردیدند.[1]

---

۱. به نقل از سراج العارفین صفحه ۲۲ ـ ۲۳ چاپ قدیم

واقعه شهادت حضرت شاه امان الله صاحب رحمه الله

از مکاتیب بدست آمده از ایشان که به خلفا و مریدان و بزرگان تحریر فرموده اند ، در آخر عمر مبارک حکومت انگلیس مناطق ایشان را تحت سلطهٔ خود دراورده و حضرت شاه صاحب رحمه الله از کسانی بوده اند که مردم را برای جهاد بر علیه انگلیس تشویق و ترغیب داده اند و خود ایشان نیز فرمانده گروه بزرگی از مجاهدان بوده اند .

در اخر مکتوبی چنین می‌فرماید : مهربانا ! غازیان به همراه فقیر بسیار می‌روند ، بیرق بسیار به جوش و درد و سوز است الحمد لله که اخر خاتمهٔ این فقیر به همین طریق شد امید است که حق جل و علی شهادت نصیب و روزی کند و آخر دیدن من و شما همین خواهد شد ان شاء الله .

حضرت شاه صاحب رحمه الله در جنگی با جمع عظیمی از خلفای خود و مریدان و مردم مجاهد که زیر پرچم ایشان بودند با انگلیسها جنگیدند که به پیروزی مسلمانان و شکست انگلیس که به فرماندهی ژنرال بروز بودند انجامید و بیش از دوازده هزار از کفّار به هلاکت رسیدند و جمع کثیری در میوند افغانستان به اسارت درآمدند ، چنانچه معروف است که هول و وحشت زیادی در آنها به وجود آمد .

پس از این جنگ و بازگشت حضرت شاه صاحب رحمه الله به [illegible] بر اثر جراحاتی که به ایشان رسیده بود پس از مدت کوتاهی در تاریخ ۱۲۹۲ هجری به درجه رفیع شهادت نایل آمدند . انا لله و انا الیه راجعون . [illegible] مبارک ایشان در افغانستان ولایت پرچمن می‌باشد .

تألیفات حضرت شاه صاحب رحمه‌الله

تألیفات ایشان مکاتیب به مریدان و خلفاء هستند که جمع اوری و چاپ نشده اند ، و یک کتاب مفید و جامعی که بعد از ایشان به چاپ رسیده کتاب جامع السلوک است که هر بار که به چاپ می‌رسد به سرعت نایاب می‌شود ، شروع این کتاب که مقدمه آن باشد مختصر احوالاتی از خود ایشان رحمه‌الله است که در اول ذکر شد و شروع باب اول کتاب در بیان متابعت شریعت و حقیقت نماز است و باب دوم در بیان عشق و محبت الله و بابهای دیگر آن بیان شغل و اذکار طریقه نقشبندیه و دیگر طرق می‌باشد در همین کتاب رساله وصیت نامه ای عربی برای مریدان دارند که در سال هشتاد و چهار به وسیلهٔ یکی از نوادگانشان ترجمه شد و در مجلّه آوایٔ مکّی به چاپ رسید .

همچنین در آخر این کتاب رساله اعتقادات اهل سنت و جماعت و رسالهٔ توحید وجودی و شهودی و رسالهٔ سؤال و جواب است که برای طالبان مفید هستند .

فرزندان و خلفای ایشان

حضرت شاه امان الله صاحب رحمه‌الله سیزده پسر داشتند و از فرزند دختر ذکری در جایی نیامده است ، فرزند اول ایشان که در حیاتشان به خلافت رسیده حضرت قطب الاقطاب حضرت شاه ولی الله خراسانی رحمه‌الله می‌باشند . فرزند دوم جناب حضرت ملا ولی محمد صاحب معروف به مولوی صاحب رحمه‌الله ایشان نیز در زمان حیات پربرکت پدر کسب طریقت را تا کمالات نبوت نزد ایشان نمودند و مجاز گردیده بودند ، فرزند سوم جناب

حضرت ملانور محمد صاحب رحمه الله ، فرزند چهارم جناب حضرت ملا فیض محمد صاحب رحمه الله ایشان نیز در طریقت از پدر بزرگوار مجاز گردیدند . فرزند پنجم جناب حضرت ملا صالح محمد صاحب رحمه الله هستند ، فرزند ششم جناب حضرت ملا گل محمد صاحب رحمه الله ایشان نیز در زمان پدر بزرگوار خود در طریقت مجاز گردیدند ، فرزند هفتم جناب حضرت ملا دین محمد صاحب رحمه الله هستند ، فرزند هشتم ایشان جناب حضرت ملا شیخ احمد صاحب رحمه الله می‌باشند . فرزند نهم ایشان جناب حضرت ملا غلام علی صاحب رحمه الله می‌باشند ، فرزند دهم جناب حضرت ملا دوست محمد صاحب رحمه الله می‌باشند فرزند یازدهم جناب حضرت ملا محمد صدیق صاحب رحمه الله می‌باشند ، فرزند دوازدهم جناب حضرت ملا رؤف احمد صاحب رحمه الله می‌باشند و فرزند سیزدهم جناب حضرت ملاخان محمد صاحب رحمه الله می‌باشند . همهٔ این بزرگواران از علمای بزرگ مناطق افغانستان بودند و از بزرگوارانی که طریقت خود را اتمام نکرده بودند از برادر بزرگشان جناب قطب الاقطاب حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله کسب فیض کردند و به خلافت و اجازت رسیدند و هر کدام نیز رحمتی در افغانستان شدند و مردم از فیض علم و عرفان در این ممالک بهره ور گردانیدند و خلفای جناب امان الله صاحب رحمه الله بیشمار بودند که جای ذکر نیست

احوال حضرت قطب الاقطاب
جناب حضرت شاه ولی الله صاحب خراسانی رحمه الله

چنانچه ذکر شد حضرت شاه امان الله صاحب رحمه الله سیزده فرزند داشتند که بعضی از ایشان در زمان حیات پدر بزرگوار عالم و خلیفه شده بودند و هر کدام به طرفی برای دعوت و تبلیغ پخش شدند، ولی بعد از حضرت رحمه الله تقدیر بر این بود که جانشین ایشان رحمه الله فرزند بزرگشان حضرت قطب الاقطاب جناب مولانا شاه ولی الله صاحب قدس سره باشند چنانچه برادران دیگر که به اجازت از پدر نرسیده بودند پیش ایشان رحمه الله کسب سلوک طریقه کردند و به اکمال و اجازت رسیدند.

حضرت شاه غوث محمد رحمه الله در سراج العارفین می‌فرماید: بدانکه حضرت قبله گاهی ام را دوازده برادر می‌باشد که سیزدهم ایشان حضرت ایشان است کلان تر و بزرگتر ایشان من حیث السن و الرتبة حضرت قبله گاهی ام می‌باشد، ولادت با سعادت حضرت ایشان در سنه ۱۲۶۳ یکهزار دوصد و شصت و سه واقع گردیده، چون حضرت جدّی امجدی غوث السالکین و قطب العارفین از این دار پرملال به قرب حضرت ایزد متعال مشرف گردیدند حضرت ایشان را در مسند خود قایم نمودند و سجاده نشین خود گردانیدند[1] و در چهار طریقه نقشبندیه و قادریه و چشتیه و سهروردیه ایشان را مجاز گردانیدند و مأذون ساختند.[2]

---

۱. سراج العارفین صفحه ۳۶ چاپ قدیم

۲. سراج العارفین صفحه ۶۴۱ جلد ۲ چاپ جدید

همچنین در مسیرة السائرین می‌فرماید : در این ملک خراسان و در این زمان پُر افتنان حضرت جدی امجدی شاه امان الله صاحب رح به این مقامات عالیه تا دائره لاتعین سر فراز و ممتاز گشتند ، گویا که طریقهٔ نقشبندیه مجددیه را از سر نو رونق دادند ، بسیاری از عالم را باین مقامات بهره ور ساختند و بعد از ایشان حضرت ایشان رح تا دائرهٔ لاتعین حضرت والدی ماجدی شاه ولی الله صاحب رح را سرفراز و ممتاز و فرید عصر و یگانه روزگار ساختند که تا الآن جهانی را به توجه شریف خود رنگین و به مقامات عظیم الشأن سالکان را بالا بردند لهذا ملوک و غیره از اطراف و اکناف بلاد و قرای دور و نزدیک خود را به زیارت کثیر البرکت ایشان مشرف می‌سازند و فیضهای میابند و از حضرات خلفای نامدار ایشان که در شهرهای بزرگ مثل هرات ، قندهار ، میمنه ، بلخ ، مزارشریف و کابل و غیره میباشند نیز علی قدر مراتبهم جهانی بهره ور گردانیده اند .[1]

و نیز در سراج العارفین می‌فرماید :

حضرت شاه ولی الله صاحب رح را به سبب قوت توجه ایشان ، سنگ شکن می‌نامیدند ، چون بعضی سالکان را به سبب غفلت و ظلمت که [illegible] ایشان محتوی گردیده بود و مجذوب نمی گردیدند ، حضرت [illegible] آنها را حواله به والد ماجدی رح می کردند و حضرت [illegible] پناهی ام بنابر امتثال امر والد بزرگوار خود [illegible] سالکان [illegible] می گردیدند ، به مجرد نظر حضرت ایشان [illegible] سالک مجذوب می [illegible]

۱ [illegible] صفحه ۱۱ [illegible]

لهذا ایشان را سنگ شکن می‌نامیدند ، در حیات والد بزرگوار ایشان ، عالمی به نور خود ایشان منور گردیده بودند و ربقه ارادت ایشان را در گردن خود نهاده بودند .

این چند نسبت کامل و جذب سرشار و توجه قوی که حضرت حق ﷻ از فضل و کرم خود به حضرت قبله گاهیم عطا فرموده بیان زبان از آن گنگ است و در این زمان مثلش در همه عالم نخواهد بود و اگر چه خفاش صفتان و احول (کسی که هر چیز را کج می‌بیند) از نور ان کامل و مکمل و مجذوب سالک محروم اند .[1]

و در طریقة الرّاشدین می‌فرمایند :

بدانکه شیخ و پیشوای من ، قطب عارفین و محبوب پروردگار عالمیان پدر بزرگوارم از اولیاء محمدی المشرب و آراسته به اخلاق محمدی بود . به این سبب بسیار بردبار و سلیم الطبع و فروتن و سخی و صبور در برابر آزار دشمنان و تحمل کننده ستم سرمایه داران منکر و در گذرنده از لغزشهای طالبان طریقت و بی ادبی دیگر مؤمنان بود ؛ بلکه در مقابل ، به ایشان احسان می‌کرد و از کسی انتقام نمی‌گرفت و درشت خو و سخت دل نبود ؛ بلکه مهربان و دلسوز بر تمام مسلمانان بود و در مجلس او ادب رعایت می‌شد و سخنان خوب و زیبا رد و بدل می‌گردید و کسانی که وارد مجلس او می‌گردیدند از خویشان و نزدیکان و محبّان و دوستان و حتی منکر و یا طالب ،

---

۱. سراج العارفین صفحه ۶۴۲ چاپ جدید

مورد اکرام قرار می‌گرفت و هر که با او می‌نشست، در دل خود می‌گفت: که من در نزد او از فرزند و خویشاوندانش عزیزتر هستم.[۱]

واقعه

حضرت قطب الارشاد علامه محمدعمر سربازی رحمه الله در تفسیر تبیین چنین نقل می‌فرماید: حضرت شاه ولی الله خراسانی رحمه الله پدر پیر بزرگوار من، حضرت شاه غوث محمد رحمه الله پس از تکمیل سلوک خویش نزد پدر و مرشد خود، حضرت شاه امان الله رحمه الله رفت و خواست به او خلافت دهد. حضرت شاه امان الله رحمه الله به ایشان فرمودند که تو هنوز پخته نشده‌ای و باید بیشتر کار کنی، پرسید: علامت کمال و پخته شدن چیست؟ فرمود: اگر یک دل سخت و قاسی به سبب توجه تو متغیر شود و با الله آشنا شود، آن وقت می‌توانی به اکمال دیگران بپردازی. حضرت شاه ولی الله رحمه الله تقاضا کرد او را مورد آزمایش قرار دهد. حضرت شاه امان الله رحمه الله شخصی را که به طور کشفی می‌دانست دارای قلب سخت است، پیش خود فرا خواند و به حضرت شاه ولی الله رحمه الله گفت: او را در خلوت ببر و بر او توجه کن. پس چنین کردند، اما اثری در او پیدا نشد. تعجب نمود چون یقین داشت که توجه‌اش اثر قوی دارد. بعد متوجه شد که شاید آن شخص اصلاح [illegible] تقدیر، قساوت او بیش از اثر این توجهات است [illegible] آزمایشی دیگر بکنید، توجه من بر سنگ سخت هم [illegible] حضرت شاه امان الله رحمه الله فرمود: وقتی قلب کسی [illegible]

---

۱. [illegible] ص ۲۷۹

نمی‌شود ، چطور سنگ سخت متأثر می گردد ، بعد با اشاره به سنگ سختی که در نزدیک آنها افتاده بود ، به حضرت شاه ولی الله رحمه الله فرمود : به این سنگ توجه کن ، ببینم چکار می کنی ، ایشان سر فرو بردند و لحظاتی بعد با صدای بلند «الله» گفتند که به دنبال آن مردم مشاهده کردند ، سنگ به چهار قسمت تکه تکه شد و به سبب همین واقعه است که به حضرت شاه ولی الله خراسانی رحمه الله پیرسنگ شکن می گویند .[1]

واقعه

شخصی به نام ملا شکر الدین صاحب از قوم اسحاق زائی بود عالم عامل و فاضل کامل و متقی و مجذوب و صاحب کرامت و خرق عادت ، اول در طریقه حضرت ملا علی صاحب رحمه الله کسب فیض می‌نمودند و از ایشان خلافت گرفته بودند ، چون که ظرف عالی داشتند به آنقدر اکتفا ننمودند و رجوع به حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله کردند ، به مجرد آمدن ایشان رحمه الله چون نور ولایت ان آفتاب جهانتاب و آن بدر منیر بی‌مثل و نظیر و آن کامل و مکمل را در خود مشاهده نمودند چنان خوف برایشان مستولی شد که مکرراً این کلام را بر زبان می‌راندند که بر اسب سوار آمدم مرا بر حمار سوار ساخته پس روانه ننمایید ، چونکه در کشفیات ، شأن عظیم داشتند خایف بودند که کشف سابق را از من زایل نسازند و حضرت شاه صاحب رحمه الله چون ظرف ایشان را عالی دیدند از لطیفهٔ قلب تا دایره ولایت صغری برایشان توجه نمودند و از هر مقامی چاشنی چشیدند و فیض آن را در

---

۱. تفسیر نبیس الفرقان جلد دوم صفحه ۵۷۹ چاپ ایران

خود مشاهده نمودند ، لهذا ایشان را مجاز گردانیدند و ان کشف سابق چون نسبت به انوار و فیوضات الهی « کالمطروح فی الطّریق » بود از ایشان زایل گردید ، چون عذوبت و شیرینی فیوضات الهی را در خود مشاهده نمودند ، از کشوف و خوارق ماسبق که از ایشان سرزده بود پشیمان گردیدند چون به سمت ولایت خود مرخص شده در هر قریه که می‌رسیدند این مقال را بر زبان خود می‌راندند که مرا حضرت صاحب بر فیل سوار ساخته می‌روم .[1]

واقعه

شخصی به نام صوفی محمد صاحب رح بود جذب سرشاری وی را طاری شد که هیچ از خود نمی‌دانست اخرالامر از معاش دنیوی دست برداشت و از عیال و اولاد و املاک و غیره مبری گردید و همه را رها کرد. چند مدت مغلوب الحال در صحرا و قریه می گشت و [illegible] در نزد حضرت شاه ولی الله صاحب رح می آرامید چون به طرف صحرا عبور می‌نمود [illegible] حوش و طیور وحشی از تردد او فرار نمی‌نمودند ، حضرت شاه ولی الله صاحب رح ایشان را از این مقام به مقام مافوق مشرف [illegible]. حضرت غوث محمد رح می‌فرماید الحال مدت شانزده سال می‌شود [illegible] گذاری حضرت قبله گاهی ام مشغول است و [illegible] باقی امور در تصرف ایشان است و [illegible]

---

۱ به نقل از [illegible] صفحه ۲۲۲ [illegible]

نموده و مجاز گردیده شخص خداجوی و صاحب تصرّف و حال و ذی نسبت می‌باشد.[۱]

حضرت شاه غوث محمد رحمه الله در سراج العارفین می‌فرماید:

برای قبله گاهی ام همیشه مدام نسبت توجه او علی الدوام به جذب قوی و صوت (هو) می‌باشد و به توجه شریف خود زنگ ماسوا را از حواشی سینه طالبان بر می‌آورد و به نعرهٔ حیدری دلهای سالکان را محروق می‌سازد و به آواز مؤثر و دلکش خود نمک بر جراحت مستر شدان می‌باشد و به وجد در می‌آورد و در حالت توجه مانند محبوب رعنا به ناز و کرشمه در می آید و دلهای چون سنگ مستفیدان را مانند موم می گدازد، و ظاهر فیض مظاهر ایشان، باطن ایشان را مشغول ندارد و مانند دانه خردل تعلق به دنیا ندارد و تشبث ایشان به دنیا و اهل آن ایشان را از ولایت بر نمی‌آرند.[۲]

خلفای حضرت شاه ولی الله بیشمار بودند و نام مبارک ایشان در افغانستان و ایران و پاکستان جلوه گر بود، چنانچه خیلی از بزرگان ایران که امروزه ما به انها افتخار می کنیم از تربیت یافتگان خلفای ایشان رحمه الله هستند و به برکت راهنمایی‌ها خلفای حضرت شاه ولی الله رحمه الله علمای بزرگی شده اند. چنانچه امثال حضرت قطب الارشاد مولانا محمدعمر سربازی رحمه الله می‌فرماید به مشورت خلیفه غلام محمد رحمه الله، خلیفهٔ حضرت شاه ولی الله رحمه الله به پاکستان برای درس رفتم همچنین حضرت رئیس المبلغین پدر بلوچستان

---

۱. سراج العارفین ملخص شده صفحه ۶۶۳ ـ ۶۶۴ چاپ جدید

۲. سراج العارفین صفحه ۵۹۰ چاپ جدید

مولانا عبدالعزیز ﷫ و دیگر حضرات سرباز شاگردان و مریدان حضرت خلیفه غلام محمد ﷫ بوده اند .

حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی ﷫ در البینات المتفرسین می‌فرماید : حضرت خواجه محمدعثمان دامانی ﷫ جانشین حضرت حاجی دوست محمد قندهاری ﷫ موصوف در فوائد عثمانی صفحه هشتاد می‌نویسد، به صاحب زاده ولی الله جانصاحب خلف امان الله اخوند صاحب (رحمهم الله) علاقه سیاه بند ملک خراسان فقیر در ماه شوال به تاریخ دویم روز ، به مرض تپ و سرفه و ضیق النفس مریض قریب چهل روز به مرض مذکور مبتلا که هیچکس را امید زندگی فقیر نبود حالا شافی حقیقی عزشانه، نوعی شفا بخشیده که نماز مفروض به شدت تمام استاده می‌خوانم و طاقت بالکل رفته است ضعف و نقاهت بدرجه اتم چون آن عزیز از محبان و مخلصان‌اند قلمی می‌شود . که به دعا حسن خاتمه یاد فرمایند . تا اینکه مینویسد ـ وسلام مسنون فرستانی به طرف فقیر او شان به جهت کلاهی و صاحبزادگی ننگ و عار است الخ ...[1]

حضرت شاه صاحب ﷫ شخصی زحمت کش بود و [illegible] خیلی علاقه داشت و دهها مساجد در دور و اطراف [illegible] مساجد خود ایشان نیز کمک می کردند و بعضی وقتها [illegible] من شاه و پیر نگوئید به من ولی الله کل کش بگوئید.

---

۱. [illegible] صفحه ۳۲

و در اینجا یکی از هزاران کرامات حضرت شاه صاحب را نقل می کنیم که تمام علما و صلحا و حکّام و عوام شاهد و گواه بوده اند و هنوز موجود است .

واقعه

وقتی مسجدی بسته بودند و دیوارهایش را بلند کرده بودند مریدانی به حضرت شاه صاحب عرض کردند که ما از پشت این کوه درختی بریده ایم ولی توانایی آوردن آن را نداریم که از پشت این کوه چه طور بیاوریم ، حضرت شاه صاحب فرمودند هنوز تازه است گفتند بله ، فرمود یکطرف آن نخی دورگردنش ببندید دنبال شمال می آید ، آنها چنین کردند و تعجب زده ماندند درخت مانند حیوانی پشت سر آنها از کوه بالا شد و به دنبالشان می آمد ، وقتی درخت را روی مسجد قرار دادند دیدند درختی که بریده اند نسبتاً حدود یک متر کوچکتر است ، وقتی حضرت شاه صاحب از مریدی پرسید که سقف مسجد درست شد ، گفت جناب درخت کمی کوچکتر است حضرت شاه صاحب خودشان به آنجا رفتند دیدند درختی که بریده اند کوچک است ، به مریدان گفتند شما یکطرف بایستید و من یکطرف شما به طرف خودتان بکشید و من به طرف خودم وقتی کمی درخت را کشیدند ، فرمود دوباره امتحان کنید همه تعجب زده دیدند که حدود دو متر درخت بزرگتر شده ، هزاران هزار مردم آن درخت را که روی مسجد است دیده اند و هم اکنون هم موجود است و از عجایب دیگر اینکه چوب آن درخت هنوز سالم است و هیچ حشره ای آن را نخورده و صحیح و سالم مانده فقط

می گویند نمی‌دانیم چه شده سال به سال کم کم اضافه که بیرون بود جمع و کوچک می‌شود .

از اینگونه واقعات و روایات چنین بر می‌آید که جمادات مسخر حضرت شاه صاحب بوده اند .

واقعه

یکی از نوادگان ایشان رحمه الله فرمودند : در منطقه ای قبری بود که مال یکی از اولیاء الله به نام شاه نعمت الله رحمه الله بود ، هر کس به نزدیکی این قبر می آمد حالش دگرگون می‌شد ، حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله وقتی باخبر شدند به آنجا رفتند و کنار قبر لحظاتی مراقبه کردند ، بعد از آن دیگر چنین اتفاقاتی نمی‌افتاد بعضی از مردم پرسیدند که ماجرا چه بود ، حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله فرمودند ، این ولی خدا زمان وفات در حالت مجذوبیت بوده اند و با جذب و جوش از دنیا رفته بود ، من مراقبه کردم و از آن مقامی که داشتند ایشان را به مقام بالاتری بردم ، و با ترقی مقامات آن جذب از بیشتر کم شد .

بیان فرزندان و خلفای حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله

چنانچه ذکر شد اکثر برادران ایشان از خلفای حضرت شاه صاحب [illegible] و خلفای دیگر ایشان ، تعدادی را حضرت شاه عزت محمد [illegible] خود سراج العارفین ذکر کرده و فرموده به صورت مختصر آورده ام ، خلاصه خلفای حضرت شاه صاحب بیشمار بودند که جای ذکر نیست ، و فرزندان حضرت شاه صاحب رحمه الله : ایشان ده پسر داشتند که به ترتیب سنی [illegible]

ذکر می‌شوند و از فرزندان دختر در کتابی تعداد آنها نیامده ، فرزند اول و ارشد ایشان حضرت شاه غوث محمد جان است ، فرزند دوم حضرت محمد سعیدجان است ، فرزند سوم حضرت غلام محمدجان است ، فرزند چهارم حضرت علاءالدین جان است ، فرزند پنجم حضرت شاه محمد معصوم جان است ، فرزند ششم حضرت محمد محسن جان معروف به قندهاری است[۱] . فرزند هفتم حضرت عبدالقیوم جان است[۲] ، فرزند هشتم حضرت حاجی محمدانور جان است ، فرزند نهم روض الدین جان است و فرزند دهم صدرالدین جان است رحمهم الله علیهم اجمعین ، همهٔ این بزرگواران در زمان حیات حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله علمای بزرگ بوده اند ، از اینها داعیانی به وجود آمد که مرده دلان را زنده دل کردند و شهرهایی را با شریعت و سنت و طریقت آباد کردند .

وفات حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله

وفات حضرت قطب الاقطاب به نقل از رسالهٔ دیوان لاشی؛ روز دوشنبه بیست و هفت ربیع الاول هزار و سیصد و چهل هجری است ، و مزار مبارکشان در افغانستان ولایت پرچمن شریف می‌باشد .

۱. بیان احوال ایشان در حصه دوم این رساله آمده است .

۲. بیان احوال ایشان در حصه دوم این رساله آمده است

حضرت قطب الاقطاب جناب شاه غوث محمد هروی رحمه الله

چنانچه ذکر گردید فرزند ارشد و بزرگ حضرت قطب الاقطاب شاه ولی الله صاحب رحمه الله حضرت شاه غوث محمد رحمه الله معروف به مولوی می‌باشند.

تولد ایشان رحمه الله در سنه ۱۲۸۶ هجری می‌باشد. بعد از تدریس دوران ابتدایی و کسب فیض از پدر بزرگوار خود به هندوستان تشریف بردند و از استادانی چون حضرت مولانا فرحت الله بنبیوی رحمه الله که شاگرد خاص حضرت امام عبدالحی لکهنوی رحمه الله می‌باشند استفاده کردند یکی دیگر از استادان ایشان حضرت مولانا نظام الدین قندهاری رحمه الله می‌باشند که به واسطهٔ این بزرگواران به حضرت شاه عبدالعزیز محدث دهلوی و حضرت امام و عارف کبیر شاه ولی الله صاحب دهلوی رحمهم الله می‌رسند.

بعد از اتمام درس و بازگشت به وطن حدود بیست سال در کابل و مدتی در هرات به درس دادن مشغول شده آخرالامر به مقتضای ولایت قضای در طولی اقامت ورزیده و در ارشاد ظاهر و باطن تا حین موت سرگرم بود.

حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی رحمه الله می‌فرمایند [illegible] شیخ هراتی رحمه الله باعتبار نسبت از سادات کرام و صحیح [illegible] ایشان را در آخر رساله ایشان [illegible] علماء کبار افغانستان و معتمد علیه جمهور [illegible] باب تقریظ قاضی القضاه افغانستان [illegible] رساله شان سهام الحاری موجود است [illegible] که دیده بودم چون از کمالات شان [illegible]

مثل مولانا احمد حسین صاحب هروی که به خانقاه شان ملاقات کردم از احوالات اولین شان پرسیدم گفت مثل او دیگر شخصی بعلم و معرفت به فکر ما در این دیار نیست .[۱]

طریقت و ولایت حضرت شاه غوث محمد رحمه‌الله

خود ایشان رحمه‌الله در رساله نفسیهٔ خود مسیرة السّائرین صفحه هشت در مورد گرفتن بعضی از لطایف از پدر بزرگوار خود چنین می‌فرماید راقم گوید عفی عنه که حضرت والدی ماجدی قدس الله تعالی سره از غایت لطف و مهربانی غلام خویش را در مراقبه وقوف قلبی و مراقبه احدیّت و مراقبات فناء قلب و فناء روح و فناء سرّ و فناء خفی وفناء اخفی و مراقبهٔ دائرهٔ ولایت صغری در شب چهارشنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم در سنه ۱۳۱۳ بود از هجرت نبوی ﷺ توجه کردند و مرحمت فرمودند . و در صفحه نه می‌فرماید: راقم گوید عفی عنه که حضرت والدی ماجدی رحمه‌الله از کمال مرحمت خود به دایره ولایت کبری که مسمّی به دائرهٔ اقربیّت است توجه نمودند در شب جمعه سیزدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۱۵ بود از هجرت نبوی ﷺ . و در صفحه ده می‌فرماید : راقم گوید عفی عنه که حضرت والدی ماجدی رحمه‌الله از فرط لطف و شفقت غلام خود را در دائره محبت اولی و دائره محبت ثانی و ثالث و رابع توجه نمودند در شب یکشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک در سنه ۱۳۱۷ از هجری الوری ﷺ ، و در صفحه یازده می‌فرماید راقم گوید عفی عنه که حضرت والدی ماجدی قدس الله تعالی سره از کمال

---

۱. تبیان المتفرسین صفحه ۱۸

عنایت و کرامت غلام خویش را به مراقبه اسم الظاهر و اسم الباطن که دائره ولایت علیا است توجه فرمودند، در شب جمعه دویم شهر ربیع الثانی در سنه ۱۳۱۹ بود از هجرت حضرت سیّد الانبیاء ﷺ و در صفحه دوازده می‌فرماید: راقم عفی عنه گوید که حضرت والدی ماجدی قلبی و روحی فداه این غلام خویش را در مراقبه دائره کمالات نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم توجه نمودند و مرحمت فرمودند، در روز پنجشنبه هشتم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۱۹ بود از هجرت نبوی ﷺ باز در همین صفحه می‌فرماید: راقم عفی عنه گوید که حضرت والدی ماجدی قلبی و روحی فداه از کمال عنایت و مرحمت غلام خویش را در دائره حقیقت کعبه و دائره حقیقت قرآن و دائره حقیقت صلواة و معبودیت صرف توجه نمودند در شب شنبه بیست و چهارم شهر شوال المکرم سنه ۱۳۲۰ بود از هجرت خیرالوری ﷺ، و در صفحه پانزده می‌فرماید: راقم عفی عنه گوید: که حضرت والدی ماجدی [illegible] از غایت عنایت و مرحمت غلام خویش را در مراقبه دائره حقیقت ابراهیمی ﷺ و حقیقت موسوی ﷺ و حقیقت محمدی ﷺ و حقیقت احمدی ﷺ و دائره حب صرف و دائره لاتعین توجه نمودند در شب دهم سنه نهم شهر ذوالقعده الحرام سنه ۱۳۲۲ بود از هجرت حضرت خاتم الانبیاء و الرسل علیه الصلواة والسلام. و در صفحه هفده می‌فرماید: حضرت [illegible] ماجدی [illegible] راقم لاشی، عفی عنه را نیز با این مقامات [illegible] سیف قاطع و قیومیت سرفراز و ممتاز ساخته‌اند.[1]

---

۱. به نقل از [illegible]

حضرت شاه غوث محمد رحمه الله در سراج العارفین می‌فرماید: حضرت ایشان (حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله) وجه وجیه خود را به جانب من کردند و به لسان درفشان خود فرمودند که در هر چهار طریقت که عبارت از: طریقهٔ نقشبندیه و قادریه و چشتیه و سهروردیه می‌باشد از جانب من مأذون و مجاز می‌باشید، در همین صفحه اجازت نامه نیز ذکر شده است.[1]

حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی رحمه الله پیر بزرگوار خود را چنین معرفی می‌فرماید:

احقر از علمای دیوبند بسیاری را دیده ام و مشایخ صوفی را هم دیده ام و کتب هر جماعت به قدر وسعت مطالعهٔ هم کرده ام ولی احقر کدام یکی را از (حضرت هراتی رحمه الله) اتبع للسنّة ندیده ام و کتب او مثل طریقه الراشدین و مسیرة السائرین و سراج العارفین گواه عدل اند کمال هر کس از صحبت و کلام او شناخته می‌شود.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

مریدانش که یکی این احقرم و جناب مولوی گشتی و پس کوهی و مولوی عبدالحق چانبی و مولوی عبدالمجید سربازی است از هیچ احدی دیگران در جدیت قمع بدعات کمتر نیستند بلکه بالاتر و اصلاح دیگران هم

---

۱. سراج العارفین صفحه ۶۷۱ چاپ جدید

بذریعه ایشان شده است و درین باب کتب نوشته اند و سرکلّه مبتدعین زده‌اند.[۱]

(ایشان رحمه الله) صاحب تصانیف عالیه است مثل طریقة الراشدین و سهام الجاری در عربی و حجة السالکین و سراج العارفین و مسیرة السائرین در فارسی و کمال علمی شان در کتب شان دیده شود.

و نسبت علمی شان بواسطهٔ مولانا نظام الدین رحمه الله قندهاری و به واسطهٔ مولانا فرحت الله رحمه الله بنبیوی به شاه ولی الله الدهلوی العارف الکبیر میرسد. این بیان از ایشان پرسیدم از زبان درفشان خود بیان فرمودند... و نسبت معرفت شان واضح و این خاصهٔ خاندان شان است ورنه کم بیش بهره یافتگان ازیشان بلکوک میرسند و خلفای شان قریب دوهزار الی بالا میرسند و اکثر خلفا علمای دیوبنداند ملّا مگر اقل و قلیلی از عوام بنابر کدام مصلحتی خلافت سفارت داده اند نه خلافت مطلقه این بیان را در کتب شان سراج العارفین باید دید.

در معمری از حضرات مولانا تهانوی رحمه الله و مولانا مدنی رحمه الله بزرگتر بوده در عمر صد و هشت سالکی وفات فرمود و احقر بعد از استخاره [illegible] مشرف بارگاه اقدس گردیدم چند فراست شان خود دیده [illegible] و در مسائل اختلافیه فیمابین دیوبندی و بریلوی [illegible] دیوبند یافتم کمال توحید ذاتی و مخالفت بدعت و [illegible]

---

۱. [illegible] صفحه ۸.

واضح است برای بیننده پوشیده نیست بعد از بیعت و صحبت قلیله از توجهات مبارکه شان آنچه حاصل شد پوشیده بطور افتخار میگویم

آنکه به تبریز یافت یک نظر از شمس دین

خنده زند بر دهه سخره کند بر چله

احقر مشائخ کثیره دیده ام ولی به فکر خود مثلش نیافتم.[1]

و در مکتوبات خود هر جا که اسمی از شیخ خود می‌برند به عنوان غوث الثقلین یاد می‌فرمایند.

بخاطر اختصار سخن را کوتاه می کنیم و چند واقعه از ایشان نقل می کنیم

واقعه

به نقل از غوث السالکین حضرت سیّد محمد بشیر شاه صاحب دامت برکاتهم که برادرزادهٔ حضرت شاه صاحب رحمه الله هستند. می‌فرمایند حضرت شاه غوث محمد رحمه الله تختی داشت در بیرون خانقاه خود که با ریگ درست شده بود.

روزی ملّایی با طلاب خود برای تحقیق به خانقاه عموی ما می‌آید چند روزی می‌ماند وقتی چیزی چشم گیر نمی‌بیند طلاب را جمع می کند که برویم وقتی حضرت شاه صاحب رحمه الله متوجه شدند توجه ای برایشان کردند ملّای بیچاره بیرون خانقاه نشسته بود و فریاد می‌زد من کافرم مرا مسلمان کنید من کافرم مرا مسلمان کنید چون خیلی فریاد زد حضرت شاه صاحب بیرون آمدند و او را بیعت دادند و تلقین ذکر و او یکی از خلفای ایشان شد و بعد با

---

۱. البینات المتفرسین

طلاب خود از آنجا رفتند ، منظور از گفتهٔ ملّا این نیست که خودش کافر است او عالم به قرآن و حدیث و مسلمانی مخلص بود این نفس او بود که به فریاد در آمده بود .

واقعه

وقتی حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی ﷺ به دیدن حضرت شاه صاحب رفته بودند ، می‌فرمایند من در کنار ایشان نماز خواندم و در نماز خود را به ایشان چسبانده بودم نمازی خواندم که نخوانده بودم و نخواندم .

همچنین می‌فرمایند : وقتی می‌خواستم از پیش ایشان ﷺ رخصت شوم فرمودند شما خلیفهٔ ما هستید حضرت تواضع نشان می‌دهند ولی حضرت شاه صاحب ﷺ دست ایشان را می‌گیرند و تکانی می‌دهند ، می‌فرمایند تا چندین سال وقتی همان روز می‌آمد همان حالت بر من می‌آمد که با دست مبارک دستم را تکان داد .

واقعه

حضرت قطب الارشاد ﷺ می‌فرمایند :

مرشد بزرگوار بنده (قدس سره) غوث و قطب الاقطاب زمان خود بودند روزی یک زنی فرزند فلج خود را نزد ایشان آورد تا برای او [illegible] کند . حضرت شیخ (قدس سره) دستی به پاهای کودک کشیدند و چند آیات خواندند و فرمودند قم باذن الله همان کودک فلج ناگهان بلند شد و ایستاد و هیچ اثری از فلجی در وجودش نبود .

ایضا فرمودند : که خادم خاص ایشان مولوی باز محمد ﷺ برایم گفتند که حضرت مولوی غوث محمد (قدس سره) با این که کلان سن بودند در رمضان مبارک اصلاً نمی‌خوابیدند و بعد از نماز تراویح به حجره خود می‌رفتند و تا طلوع فجر به ذکر و مراقبه و نوافل و تلاوت قرآن مشغول می‌شدند و فرمودند که ایشان یکبار چهل روز به حالت استغراق فرو رفتند .[۱]

و فرمودند : هر کس برای اولین بار در مجلس ایشان حاضر می‌شد احساس ذکر اسم ذات را از تمام رگ و پی بدنشان احساس می‌کرد و این در اثر نسبت قوی ایشان بود که مانند مغناطیس همه چیز را تابع خود می‌کردند. هنگامی که به خدمت ایشان رسیدم بسیار بنده را مورد لطف و عنایت خود قرار دادند و توجهات خاصه نمودند و دستی به بازوی احقر کشیدند که در اثر آن کیفیتی عجیب به بنده دست داد که تا مدتها هر وقت همان زمان می‌آمد همان کیفیت بر بنده غلبه می‌کرد .

ایشان بنده را فرمودند محمدعمر (قدس سره) از شما بوی علم می‌آید بروید و به گسترش علم بپردازید و بنده را اجازت مطلقه در طریقت دادند و گفتند پدر شما نیز از طرف بنده اجازت دارند بنده گفتم پدرم که به خدمت شما نیامده است . فرمودند نخیر بلکه آمده است و از هر لطیفه چاشنی ای چشیده است و کلاه و عصای مبارکشان را به بنده هدیه نمودند و تصنیفات خود را هم عنایت نمودند و برای مولانا عبدالواحد گشتی (قدس سره) و عبدالحق

---

۱. تجلیات سرباری ، ص ۷۶

چامپی (قدس سره) که فارغ التحصیل دیوبند بودند و از خلفای ایشان بودند تصانیف خود را فرستادند.[۱]

واقعه

یکی از خلفای فرزند ایشان به نام خلیفه ملّا محمدحلیم دامت برکاتهم می‌فرماید:

وقتی حضرت شاه غوث محمد ﷺ به افغانستان برگشتند و کار تدریس انجام می‌دادند بعضی از علما اعتراضاتی در مورد تصوف و سلوک ایشان و به وجد آوردن مریدان و غیره داشتند و شکایاتی به پادشاه نیز رساندند. پادشاه ایشان را خواستند و برای مباحثه با علماء مجمعی تشکیل دادند وقتی حضرت شاه صاحب ﷺ وارد جلسه شدند تنها کتابی که به همراه داشتند از اولین تألیفات ایشان حجة السالکین فی رد المنکرین بود و جایی برای نشستن نبود لذا در وسط حلقه نشستند و از طرف راست شروع کردند که نفر اول اگر اعتراض و سئوالی دارید بفرمائید عالم اول سئوال را مطرح کرد [illegible] فرمودند نفر دوم سئوال خود را مطرح کند علماء اعتراض کردند که [illegible] همین را جواب بدهید بعد نوبت نفر دوم و سئوال ایشان می‌رسد حضرت [illegible] صاحب فرمود همه سئوالات خودتان را مطرح کنید من جواب می‌دهم [illegible] یکی سئوالات را مطرح کردند مجمع بزرگی بود حضرت [illegible] لحظاتی کتاب خود را ورق زدند و از اول شروع به جواب دادن همه [illegible]

---

۱. لحظات سوبادی، ص ۲۲

سئوال و جواب نفر اول را فرمود و به تمام فرمودند کسی در مورد جواب اعتراضی دارد و به همینصورت دوم و سوم و تمام سئوالات و جواب علما را دادند بعد کتاب را بستند و بلند «الله» گفتند که ناگاه شور و غوغایی شد و اکثر علمای بزرگوار به وجد آمدند و بیشتر آنها در همان جلسه مرید ایشان شدند و اظهار پشیمانی کردند . که حتی پادشاه نیز برای مصارف طلاب و مریدان ایشان سهمیه ماهانه در نظر گرفتند .

واقعه

در سفری که به طرف بخارا داشتند در دیوان خود نقل می‌فرمایند که گزیدهٔ آن چنین است . که حضرت شاه صاحب رحمه‌الله برای دعوت دادن مردم به بخارا شریف تشریف بردند و در آنجا با استقبال مردم از طریقت روبرو شدند بلوچ ترکمن از هر طرف می‌آمدند مرید و مجذوب می‌شدند در آنجا دو سه خانهٔ ترکمن بود که از کردار حضرت شاه صاحب و مریدانش خوششان نمی‌آمد در میانشان زنی به پنهانی زبان طعنه گشود چون بالا پشت بام منزلش بود از آنجا به زمین افتاد و زبانش لال شد و بدنش می‌لرزید و در همان شب تا سحر فریاد می‌کرد و تا صبح نماند و جان به جان آفرین تسلیم کرد بقیه وقتی این صحنه را دیدند همه داخل طریقت شدند .

واقعه

تعداد زیادی مرید شدند در میانشان شخصی بود به حضرت شاه صاحب رحمه‌الله گفت من محبت دارم ، ولی بیعت نکرد ، وقتی با دوستان خود سوار کالسکه شد که برگردند هر کاری کردند کالسکه حرکت نکرد، هر چه بر اسب تازیانه زدند فایده نداشت آن مرد متوجه شد و پشیمان به طرف

حضرت شاه صاحب رحمه الله برگشت و به گریه و زاری افتاد و حضرت شاه صاحب از او بیعت گرفتند و وارد طریقت شد وقتی حضرت شاه صاحب او را رخصت کرد به امر پروردگار اسب شتابان به راه افتاد .

واقعه

در هر روز هزاران مردم برای بیعت پیش حضرت شاه صاحب رحمه الله می‌آمدند کم کم حسادت شروع شد شیخی بود مرید داشت مریدان آن شیخ وقتی جذبات حضرت شاه صاحب را دیده بودند همه از شیخ خود برگشته بودند و شیخ بیچاره برای مرشدش پیغام فرستاد مرشد او دید کاری نمی‌شود کرد به روسها خبر داد که چنین کسی آمده و کارهای عجیب می‌کند و برای حکومت ضرر است روسها هم حضرت شاه صاحب رحمه الله را گرفتند و زندانی کردند هزاران هزار مردم از بلوچ و ترکمن به طرف دولت حمله‌ور شدند وقتی روسها این صحنه را دیدند حضرت شاه صاحب را گفتند که شما را شاه ما خواسته . با عزت و احترام او را به [illegible] بردند و در زندان بود و بعد خدمتکار برایشان گذاشتند و ده سه روز [illegible] پادشاه روس ایشان را خواستند . سربازها سریعا حضرت را [illegible] که پیش پادشاه ببرند زامر پروردگار قطار ایستاد و [illegible] تزویر کردند و مکانیک خواستند هیچ فایده ای نداشت [illegible] حرکت کرد نه بطرف جلو بلکه به طرف عقب [illegible] مردم ترکمن خبردار شدند همه مردم به طرف زندان هجوم آوردند [illegible] چند ساله به لطف پروردگار شفا پیدا می کردند دیگر زندان [illegible]

مردم گروه گروه از شهرهای داغستان، پاکوب، سمرقند و بخارا وقت و بی‌وقت می‌آمدند و بیعت می‌کردند، شیخی که بخاطر حسادت چنین کاری کرده بود پشیمان و حتی خود را ضامن می‌کرد که حضرت را آزاد کنید ولی حضرت شاه صاحب رحمه‌الله می‌فرمود اشکالی ندارد، تا اینکه دستور رسید که حضرت شاه صاحب رحمه‌الله را از کشور خارج کنند از انجا ایشان را به مرو و به دولت افغانستان در قسمت مرزی تحویل دادند حضرت شاه صاحب رحمه‌الله چهل روز محبوس بود و در این چهل روز مردم آن دیار را دیوانه و شیدای خود گردانید و هزاران هزار مردم را در طریقت داخل فرمود.

حضرت قطب الارشاد رحمه‌الله می‌فرمایند:

مرشد بنده شخصی بسیار بزرگی بودند و غوث و قطب الاقطاب (قدس سره) زمان خود بودند ایشان فرموده اند که در لطیفه اخفی مشغول به ذکر بودم که تمام ملکوت و عرش بر من منکشف گردید حتی که صدای تسبیح ملائکه را شنیدم و این چنین شعبده ها در این راه بسیار است. حضرت شیخ (قدس سره) فرمودند: که مرشد بزرگوار بنده (قدس سره) این کشفیّات را شعبده قرار داده است و این از کمال عرفان و معرفت اوست که غیر خدا را توجهی نمی‌نمودند و از راه عرفان نمی‌دانستند.[۱]

۱. تجلیات سربازی، ص ۵۸

واقعه

حضرت قطب الارشاد رحمه الله می‌فرمایند:

در منطقه ما شخصی بود به نام پکیرشاه (فقیرشاه) که با مرشد بنده جناب غوث زمان مولوی غوث محمد طولوی (قدس سره) بیعت نموده بود و ذکر «لا اله الا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین» را از وی اجازت گرفته بود و بر آن عامل بود.

این شخص چون این ذکر را می‌کرد و در وی مستغرق می‌شد بر وی حالی غلبه می‌کرد که اگر در آتش می‌افتاد نمی‌سوخت و اگر در آب دریا می‌افتاد غرق نمی‌شد و این واقعه را خودم با چشم خود مشاهده نموده که در آتش افتاد و از شدت کیفیت و غلبه حال آتش خاموش شد و وی را هیچ چیزی نشد، حتی لباسهایش نسوخت.[1]

لهجهٔ مردی که دارد بوی دوست
امتی را می‌کشد تا کوی دوست

خلفاء و فرزندان ایشان رحمه الله

چنانچه ذکر شد حضرت قطب الارشاد محمدعمر سرهندی [illegible] خلفای حضرت شاه غوث محمد رحمه الله از دوهزار نفر [illegible] البینات المتفرسین تعدادی از علمای بزرگ بلوچستان [illegible] و جانشین ایشان حضرت علامه شاه بهاء الدین [illegible][2] [illegible]

---

۱. تجلیات [illegible] ص ۲۱

۲. ذکر احوال ایشان در حصه دوم [illegible]

در جهاد افغانستان شهید شدند هم اکنون یک فرزند و یک نوه از حضرت علامه شاه بهاء الدین شهید وجود دارد که راه ایشان را ادامه می‌دهند .

وفات ایشان رحمه‌الله

حضرت قطب الارشاد رحمه‌الله فرمودند :

آخرین باری که در محضر باسعادت حضرت مولانا شاه غوث محمد هروی رحمه‌الله حضور یافتم اراده کردم که از قبر پدر بزرگ ایشان دیدن کنم ، زمانی که به قبرستان رفتم دعایی خوانده و به روح ایشان هدیه کردم ، من در جانب پاهای قبر ایشان قبر دیگری مشاهده کردم که درب آن گرفته شده بود تا خاک و باران در آن نریزد از راهنمای خود که از ساکنین آن منطقه بود پرسیدم: این قبر چه کسی است ؟ او جواب داد که قبر شاه غوث محمد صاحب است ! او توصیه نموده تا او را در این مکان دفن کنند . زمانی که ما به خانقاه (مهمانخانه) ایشان تشریف آوردیم بنده از شاه صاحب پرسیدم : ببخشید مولانا آیا اولیاء الله از وفات خود باخبر می‌شوند یا خیر ؟ شاه صاحب با شنیدن این حرف لبخندی زد و سکوت کرد . البته من جواب سؤالم را می‌دانستم و اراده داشتم که نظریهٔ شاه صاحب رحمه‌الله را هم در این مورد بدانم. شاه صاحب رحمه‌الله فرمود : آیا تو به قبرستان رفته ای ؟ گفتم : بله . سپس فرمود: قبری را که در قسمت پاهان پدربزرگ‌ام قرار داشت را مشاهده کردی ؟ من گفتم : بله ! شاه صاحب رحمه‌الله دو مرتبه سرش را پایین برد و سکوت کرد . من فهمیدم که این امر به او کشف شده است او دوباره سرش را بلند کرد و گفت : آری موت اولیاء الله به آنان کشف می‌شود و آنان از موت خویش

باخبر می گردند امّا عیناً وقت و ساعت و روز آن را نمی‌دانند و از عمر من فقط دو سال دیگر باقی است اگر اراده دارید بنده را دیدار کنید قبل از به پایان رسیدن این دو سال به این دیار سفر کنید .

مولانا ﷬ می‌فرماید :

ما دومرتبه قصد کردیم تا ایشان را زیارت کنیم امّا چونکه سیلاب زابل (سیستان) جاری شده بود و عبور و مرور به مشکل صورت می گرفت به همین خاطر نتوانستیم که به دیدار شیخ صاحب ﷬ مشرّف شویم ، و دو سال بعد خبر وفات شاه صاحب ﷬ به ما رسید .[۱]

چنانچه ذکر شد ولادت با سعادت ایشان در سنه ۱۲۸۶ هجری بود و وفات ایشان در سن صد و هشت سالگی بوده است ، مزار مبارک ایشان کنار جد بزرگوارشان در افغانستان ولایت پرچمن قریه طولی شریف است .

حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی ﷬ می فرمایند : تا وقتی پیر بزرگوار من زنده بود روسیه به افغانستان حمله نکرد .

---

۱. [illegible]ندگانی قطب الافغان شیخ التفسیر و الحدیث [illegible] مولانا محمد [illegible]

حضرت قطب الاقطاب

جناب شاه محمد معصوم معروف به شاه پرچمن رحمه الله

تولد حضرت شاه پرچمن محمد معصوم رحمه الله در سال ۱۳۰۲ هجری می‌باشد ، وقتی حضرت شاه محمد معصوم رحمه الله در سن ده سالگی بودند و درس می‌خواندند حضرت شاه غوث محمد رحمه الله کتاب سراج العارفین را می‌نویسند، در این کتاب می‌فرماید : ولد پنجم ایشان محمد معصوم جان است به سن ده می‌باشد حضرت صاحبیم او را دوست می‌دارد نور معصومیّت از ناصیه او مشهود است .

به قول صحیح ایشان رحمه الله مراحل علمی را تا دوره متوسطه از نزد اساتید کسب نمودند ، به قولی تا هدایه شریف بیشتر نخواندند ولی تمام علم و فراست ایشان به صورت فیضی بود که علم و معارف ایشان شهره آفاق بود ، مثل حضرت خواجه عبیدالله احرار رحمه الله . همچنین ایشان حافظ کل مکتوبات حضرت امام ربانی (قدس الله سره) بوده و به بهترین نحو مکاتیب حضرت امام ربانی (قدس الله سره) را تشریح و توضیح مینمودند که هیچ کس در تشریحات مسائل عرفانی مکاتیب حضرت امام (قدس الله سره) به پایه ایشان نمی‌رسید و خود ایشان رحمه الله علاقه زیادی به تشریحات مسائل مهم مکتوبات داشتند که گویا خداوند ایشان را مأمور به رساندن معارف حضرت امام ربانی (قدس الله سره) در عصر خود در میان علماء و غیره ساخته بود .

همانند حضرت شاه غوث محمد رحمه الله مراحل سلوک طریقت را پیش پدر بزرگوار خود رحمه الله به اتمام رساندند و از حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله

خلافت و اجازت مطلقه گرفتند و اتمام سلوک و اجازت اکثر برادران دیگر ایشان با ایشان بود ، همانگونه که حضرت شاه غوث محمد ؒ جانشین بر حق پدر بزرگوار بودند حضرت شاه معصوم نیز جانشین بر حق پدر بزرگوار حضرت شاه ولی الله صاحب ؒ بودند . فقط در این فرق که حضرت شاه غوث محمد ؒ در زمان حیات پدر چون فرزند ارشد بودند و از لحاظ سن بالا بودند زودتر از ایشان پیر کامل و مکمّل شدند و این حضرت دیرتر به اجازت و خلافت رسیدند و دیگر اینکه حضرت شاه غوث محمد ؒ در زمان حیات حضرت شاه ولی الله ؒ خانقاهی در هرات داشتند ولی حضرت شاه محمد معصوم ؒ در پرچمن شریف به جای پدر خود ؒ ماندند .

از ویژگیهای که حضرت شاه محمد معصوم ؒ داشتند این است که از سن طفولی تا بزرگسالی مورد توجه و محبت زیاد حضرت شاه ولی الله صاحب ؒ بودند ، و ایشان از بدو نوجوانی دارای اخلاق بسیار بلند و زیبائی بی‌نظیر در میان فرزندان دیگر بودند که اکثر مردم سبب محبت بی اندازه حضرت شاه ولی الله صاحب را نسبت به ایشان همین مسئله را می‌دانستند .

از ویژگیهای دیگر ایشان این بود که هر کسی الا [illegible] غیرعالم در صحبت ایشان می‌نشستند شیفته نصائح و معارف [illegible] و مجذوب احوال شده و فوراً با ایشان بیعت می‌نمودند [illegible] بعضی خلفای ایشان جهت دعوت بعضی از منکران [illegible] منکرین برای یکمرتبه هم میشد در مجالس [illegible] حضور پیدا می‌کردند تا شیفته حضرت می‌گشتند .

همچنین ایشان در نظافت و مرتب نمودن جامه و لباس خویش بسیار علاقه مند بودند و همیشه عمامهٔ بسیار بزرگ سفید بر سر داشته و از جبّه ها و عباءهای بسیار قشنگ و زیبا استفاده می‌نمودند و نیز خداوند به ایشان چنان هیبت و وقار معنوی داده بود که هیچ کس را جرأتی نبود که در حضور ایشان از دائره ادب خارج شود .

در زمان حضرت شاه محمد معصوم صاحب ﷺ طریقت در پرچمن شریف رونقی دیگر پیدا کرد و مردم گروه گروه از شهرهای افغانستان و ایران مخصوصاً علمای آن عصر به طرف پرچمن شریف سرازیر بودند ، حضرت شاه صاحب روش جدیدی احیاء نمودند ، برادرانی که اتمام سلوک آنها بعد از پدر بزرگوارشان با حضرت شاه محمد معصوم ﷺ بود بعد از اجازت و خلافت آنها را به صورت جماعت تبلیغ به اطراف و شهرها می‌فرستاد و انها تبلیغ دین می کردند ، هر جا که قدم مبارکشان گذاشته می‌شد شیاطین از آنجا فرار می کردند و مردم به دین و اخلاص رو می آوردند، چنانچه منقول است حضرت شاه محمد محسن قندهاری و حضرت حاجی محمدانور شاه را به طرف مرزهای ایران می‌فرستادند ، تا تبلیغ کنند و مردم را دعوت بدهند .

واقعه

مردم چخانسور افغانستان خیلی اعتقاد به زیارت گاه امیران داشتند و بر اطراف آن گاو و گوسفند ذبح می کردند ، حضرت شاه محمد معصوم ﷺ برای تبلیغ حضرت حاجی محمدانور شاه صاحب ﷺ را با تعدادی از مریدان

مخلص به طرف آنها فرستاد وقتی این حضرت به آنجا رسید با لشکر جنها که از هدف آنها با خبر بودند مواجه شد ، جنها تقاضا کردند که از اینجا بروید حضرت حاجی صاحب ﷫ جوابی به آنها ندادند و تحقیقی کردند که چرا اینها جلوی ما را گرفتند متوجه شدند که این شیاطین مردم را مریدان خود کرده اند و احوالاتی برای مردم در خوابشان می‌آورند چنانچه که شخصی خواب می‌بیند که ما از امیران هستیم باید فردا گاوی و یا گوسفندی بر روی امیران ذبح کنید ، با این وسیله هم اعتقاد مردم را خراب کرده بودند و هم شکم خود را سیر می‌کردند و مردم را چپاول می‌کردند وقتی حضرت شاه صاحب ﷫ متوجه شدند برگشتند و با حضرت شاه محمد معصوم ﷫ مشورت کردند و حضرت شاه صاحب اجازه دادند که اگر در برابر شما قرار گرفتند با آنها مبارزه کنید بعد از کسب اجازه این حضرت با مریدان برگشتند و در برابر آنها ایستادگی کردند و آنها چون یارای یک فریاد هم گفتن آنها را نداشتند آنجا را ترک کردند و مردم را شروع به دعوت دادن کرده و از تلبیس های شیطانی باخبر کردند ، دیگر مردم گول آنها را نخوردند و اکثر مردم آن دیار مریدان مخلص و باتقوی شدند و حتی خیلی از جنها هم مسلمان شدند و مریدان مخلص حضرت حاجی محمد [illegible] شدند.

خلاصه به برکت دعوت و تبلیغ حضرت شاه محمد معصوم [illegible] خیلی از دیارها که بوی دین در آنجا نبود آباد [illegible] مناقباتی از ایشان نقل می‌شود.

۱- [illegible]

واقعه

حضرت مولوی شهنوازی خاشی ﷫ چون خلفای حضرت شاه صاحب را در این دیار دیده بود کنجکاو شده بود و برای دیدن پیر آنها به طرف پرچمن افغانستان حرکت کردند، چون حضرت شاه صاحب به صورت کشف متوجهٔ کنجکاوی ایشان شده بودند توجه ای به ایشان نداشتند جناب مولوی صاحب مدّت یک هفته در خانقاه ایشان ماندند و به قول خودشان نه چیز بدی و نه چیز دیگر از این پیر متوجه نشدند، روزی که ارادهٔ رفتن کرد حضرت شاه صاحب به ایشان فرمود شما از کجا آمده بودید مولوی گفت از سرحد ایران، فرمود حالا کجا می‌روید، گفت نگران اهل عیال و زمین و غیره هستم من یک هفته است که اینجا آمده ام از پرسیدن حضرت نیز خوشحال شده بود، حضرت شاه صاحب فرمود حالا لحظاتی با ما نمی‌نشینی مولوی صاحب گفت چرا، حضرت شاه صاحب فرمود کلاه و لنگ خود را بیرون کن مولوی صاحب چنین کردند حضرت شاه صاحب فرمود چشمانت را ببند ایشان بستند و حضرت کلاه و لنگ خود را بر سر او گذاشتند و فرمودند چه می‌بینی؟ مولوی صاحب زن و فرزندان و زمین همه جا را می‌دید و به حضرت شاه صاحب گزارش داد حضرت فرمود همه صحیح و سلامت بودند گفت بله کلاه را از سر ایشان برداشتند و فرمودند حالا نمی‌خواهی پیش من چند روزی بمانی ایشان از کنجکاوی خود توبه کردند و تقاضای بیعت کردند حضرت شاه صاحب از ایشان بیعت گرفتند و

چند وقتی ماندند و بعد با اجازه حضرت شاه صاحب به طرف ایران حرکت کردند.[1]

حضرت شاه صاحب رحمه‌الله در پایداری سنتهای با برکت ان حضرت ﷺ اهتمام خاصی داشتند که هیچ سنتی از سنتهای آنحضرت ﷺ را به هیچ عنوانی ترک نمی کردند.

واقعه

این واقعه مشهور است که روزی یک طفل چند ساله ای از خلیفه‌زاده‌گان وفات میکند و حضرت شاه صاحب را جهت اقامه نماز جنازه باخبر می کنند. حضرت شاه صاحب طبق معمول با نظافت کامل و استعمال عطر در تشییع جنازه این طفل حاضر می‌شوند و از طرف دیگر پدر این طفل وقتی که به سیما و هیئت ظاهری حضرت شاه صاحب متوجه میشود افسرده خاطر می گردد و نسبت به حضرت شاه صاحب در دلش خطرات می آید که [illegible] حضرت شاه صاحب از وفات فرزند من ناراحت و متأسف نشده [illegible] ولی [illegible] روی ادب چیزی بروز نمی‌دهد تا اینکه از تقدیر الهی [illegible] فرزند ارجمند حضرت شاه صاحب به نام محمدنصیر شاه که [illegible] بسیار وارسته و بی نظیر در تمام هم قطاران‌شان بوده [illegible] نیز محبت و توجه خاصی به ایشان داشتند در [illegible] فانی را وداع می گویند. و حضرت شاه صاحب [illegible] بسیار نظیف و آراسته و استعمال عطر [illegible]

---

۱. [illegible]

جنازه فرزند رشیدشان حاضر میشوند وقتی خلیفه صاحب مذکور ایشان را می‌بیند متعجب می‌شود و از خطرات و وساوسی که در دلش نسبت به حضرت شاه صاحب پیدا شده بود سخت پشیمان می‌شود و از جناب حضرت شاه صاحب طلب بخشش و عفو می‌کند.

و همچنین حضرت شاه صاحب رحمه الله در برپا داشتن سنتهای آن حضرت ﷺ صددرصد عامل بودند و برای مریدان بالخصوص خلفای خود قائم داشتن سنتها را دستور می‌دادند و اگر خلیفه ای را می‌دیدند که برخلاف سنّت رفتار می‌کند به سختی او را تنبیه می‌کردند.

واقعه

روزی یکی از مریدان ایشان در محضر ایشان حاضر شده بود اما لباس غیرمعمول لباس مردان یقهٔ لباس خلاف سنّت بود، فوراً حضرت شاه صاحب بر این شخص متعرض شده و او را از خانقاه بیرون می‌کند و دستور می‌دهد که این لباس را از تن بیرون کن و با لباس مناسب در مجلس ما حاضر شوید.

صبر و استقامت حضرت شاه صاحب رحمه الله برای همه مردم عجیب بود و از بهترین درجه کرامات که همان استقامت در شریعت غرای محمدی ﷺ است برخوردار بودند، و اعمال خرق العادات نیز زیاد از ایشان سر می‌زد.

واقعه

در منطقهٔ نیزدگان در عصر حضرت شاه صاحب رحمه الله عالم بلند پایه ای وجود داشت که اسم مبارکش مولوی عبدالمجید رحمه الله بود و ایشان در همانجا تدریس می‌کرد و از علم باطن خبری نداشت از این رو در علم خویش مغرور

بود و هیچگاه نمی‌خواست که مثل دیگر علمای وقت دست بیعت به حضرت شاه صاحب بدهد و نیز از اولیای پرچمن شریف دوری می کرد و در مجالس خود از آنها بدگویی می کرد ، روزی حضرت شاه محمد معصوم بعضی از خرقه های خود را تقسیم می کرد یک عبای داشت و آن را به یکی دو نفر از خلفا داد تا برای مولوی عبدالمجید صاحب ببرند تا هدیه و تشکری باشد از زحمات ایشان در راستای تدریس علوم دینی در منطقه . مریدان چون حقیقت را می‌دانستند عرض نمودند جناب او بسیار تعصب دارد و از شما بد هم می گوید حضرت شاه صاحب فرمود خودم می‌دانم ولی این سهمیه او است مریدان دستور حضرت شاه صاحب را اطاعت کردند و عباء را به منزل جناب مولوی صاحب رساندند . چون مولوی صاحب دید این همه راه آمده‌اند که عبای حضرت شاه محمد معصوم را به من بدهند دلش سوخت و عباء را برنگرداند و در گوشه ای از منزل انداخت . مدتی بعد برای مولوی صاحب مهمان آمد و چون لحاف چندانی نداشت و همه را برای [illegible] مهمانان تقدیم کرده بود مجبور شد برای حفاظت از سرما از عبای حضرت شاه صاحب استفاده کند . همان شب که عباء را بر روی خود انداخت و خوابید صبح آن روز همه چیز عوض شده بود و مولوی صاحب [illegible] خود را از دست داده و حالتش دگرگون شده بود یعنی [illegible] او کم شد از منطقه نیزدکان تا پرچمن شریف که شش [illegible] هفت ساعت پیاده راه است پا برهنه خود را به حضرت شاه صاحب رساند و به دست [illegible] ایشان بیعت کردند و حضرت شاه صاحب [illegible] توجهات [illegible]

ایشان کردند از جایی که مولوی صاحب دارای استعداد بسیار بلندی بود فوراً او را خلیفه نمودند و لقب جناب صاحب را نیز به ایشان میدهد جناب مولوی صاحب عالم و خلیفه مشهوری شدند و خیلی از بندگان خدا به دست ایشان توبه کردند و حدود هشاد و دو سال عمر کردند و هنوز سلسله ایشان پس از وفات نیز جاری است .

تقوای حضرت شاه محمد معصوم صاحب بسیار زیاد بود که کمتر شیخی در عصر ایشان پا به استقامت در تقوای ایشان در تمام امور می‌رسید و از طلب دنیا مبری بودند ، چنانچه این منقوله مشهور است .

واقعه

محمدظاهر شاه از برادر حضرت شاه صاحب ﷺ جناب حضرت شاه محمد محسن معروف به قندهاری جان ﷺ دعوت به عمل می آورد و ایشان دعوت شاه وقت را می‌پذیرد و پادشاه را ملاقات میکنند و در ضمن محمدظاهر شاه نامهٔ بسیار محترمانه و ارادتمندانه ای را برای جناب حضرت شاه محمد معصوم صاحب تحریر میدارد و نیز از برادر ایشان میخواهد که هدایایی را جهت خرج و مصرف خانقاه حضرت شاه محمد معصوم صاحب همراه خود به پرچمن شریف ببرند امّا حضرت شاه محمد محسن از انجائیکه از اخلاق شریفه و تقوای بی‌نظیر برادر بزرگوار خود آگاهی دارند این هدایا را نمی‌پذیرند و فقط به بردن نامهٔ شاه اکتفا میکنند و حضرت شاه محمد معصوم صاحب از این عمل برادرشان بسیار خوشنود می‌شوند و برای ایشان دعای خیر می کنند .

حضرت مرشد بزرگوار دامت برکاتهم فرمودند :

حضرت شامحمد معصوم صاحب رحمه‌الله وقتی می‌دیدند در اول برگزاری حلقهٔ ذکر کسی به وجد می‌آید ، می‌فرمود او را از خانقاه بیرون کنید تا برای دیگران مزاحمت ایجاد نکند .

حضرت مرشد بزرگوار دامت برکاتهم در مورد تعویذهای امروزی فرمودند : از حضرات پرچمن شریف حضرت شاه محمد معصوم صاحب رحمه‌الله تعویذ می‌نوشت و نوشتن ایشان با قلمک نی و جوهر بود که انگشتان مبارک ترک بر می‌داشت و شبها روغن می‌خواست و چرب می‌کرد . بعضی تقاضا می‌کردند که بگذارید خلیفه‌ها و یا کسی دیگر بنویسد شما فقط تعویذ را به مردم بدهید . حتی از این صحبت و پیشنهاد ناراحت می‌شدند . اینها مختصر احوالاتی بود که به عرض رسید .

در اینجا از سخنان گهربار حضرت شاه صاحب رحمه‌الله از مکاتیب [illegible] ایشان گزیده می‌کنیم که برای مریدان خود نوشته‌اند [illegible] همت عالی به کار برده شود که جمیع مشاهدات و محسوسات [illegible] مکاشفات که ذرایع وصل‌اند از نظر ساقط گردند [illegible] صرف گردند و به آن فنا حاصل کنند .[1]

می‌فرمایند : مهربانا ! مدار طریقه علیه [illegible] شریعت غراء بر وجه اتم که [illegible]

۱. مکتوبات شاه محمد معصوم ، صفحه ۱۱ [illegible]

و دیگر عقیده کامل به شیخ مقتدای بر نهجی که اصلاً بر وی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید درآید.[۱]

در مورد مکاشفات می‌فرماید: نظر به اصل مقصود باید و اینها غیر مقصودند، گرفتاری به اینها مذموم است، توقف و اکتفا می‌شود، باید همواره مستغفر و متضرّع و ملتجی باشد و خود را مقصّر به درگاه حضرت حق - سبحانه و تعالی تصوّر نماید که راه عروج مفتوح گردد و معامله به غیب الغیب کشد، آیه شریفه «ما زاغ البصر و ما طغی» شاهد این معنی است.[۲]

در جواب مریدی که از خطرات شکایت نموده می‌فرماید: جهت آثار! ورود خطرات در حق شما از بشارت است، سبب کمال ایمان و از معرفت و مشرف شدن به وراثت نبوی ﷺ. در همین مکتوب می‌فرماید که تا انقراض عالم برپا است جنگ و جهاد با طبایع مختلفه است تا اینقدر نمی‌رسد که به کفر یا به فسق بکشد، خاطر را جمع داشته به کار خود مواظبت نموده و مراعات حلّ و حرمت را نیک ملاحظه نموده، حضرت رسالت خاتمیّت صلی الله علیه واله و صحبه وسلّم می‌فرماید که: «ملاک دینکم الورع» جمیع عروجات مربوط به ورع است، امتثال اوامر شامل ورع است نفس خواهان فراغت خود است فراغت حرام است هرگاه امتثال شد ترک از فراغت آمده باقی النصیحة هی الدّین و متابعة حضرت سیّد المرسلین ﷺ.[۳]

---

۱. مکتوبات شاه محمد معصوم صفحه ۱۴ مکتوب ۴

۲. مکتوبات شاه محمد معصوم صفحه ۱۵ مکتوب ۴

۳. مکتوبات شاه محمد معصوم صفحه ۸۸ ـ ۸۹ مکتوب ۵۱

در مورد بعضی موارد که در راه سلوک برای مرید حاصل نمی‌شود می‌فرماید: به تضرع و زاری همیشه مسألت باید نمود و خود را همواره به صدر محبت و اخلاص تسلیم باید نمود و یک لمحه غفلت از حضرت حق - جل سلطانه - تجویز نشود، ظاهر به ظاهر شریعت باطن به باطن شریعت همواره متحلّی بودن از اهم مهام اسلام است به جا باید آورد، امید از حضرت حق سبحانه و تعالی دارم که مقصود اصلی که قرب و معرفت به اصل است برای شما حاصل گردد و رسوخ در مقام عبدیت میسّر شود.[1]

در مورد وصول به راه قرب و معرفت می‌فرماید: مهربانا! در راه قرب معرفت آتش طلب نیز باید، به هر چه در راه پیش آید قناعت نباید کرد، علم به حصول احوال مقصود نیست، منظور حصول احوال است نه علم به احوال، استقامت در تشریع و مراعات آداب شیخ مقتداء از اهم مهام است.[2]

در مورد تبلیغ می‌فرماید: و دیگر محبت آثارا قرب قیامت است و وقت ظهور فتن، شما را لازم است که کمر همت بسته [illegible] سعی بلیغ و اهتمام بی‌دریغ در تقویت شرع شریف و اشاعت طریقه [illegible] در وعظ و نصیحت خود را همواره از مخلوق خدا [illegible] نفرمایید.[3]

---

۱. مکتوبات شاه محمد معصوم، صفحه ۹۱، مکتوب ۲۳
۲. مکتوبات شاه محمد معصوم، صفحه ۱۰۲، مکتوب ۴۴
۳. مکتوبات شاه محمد معصوم، صفحه ۱۱۲، مکتوب ۱۱

در مورد حقیقت شریعت و طریقت می‌فرماید : باید ظاهر به ظاهر شریعت غرّاء و باطن به باطن شریعت بیضاء متحلّی بودن ، از اهم مهام اسلام است ، طریقت و حقیقت عین شریعت است سر مویی فرق و مخالفت ندارد ، شریعت را علیحده گفتن طریقت و حقیقت غیر آن دانستن الحاد و زندقه است ، نعوذ بالله من ذالک ـ الله تعالی ما و شما را بلکه جمیع اهل اسلام را به حقیقت شریعت حقه مصطفویه ـ علی مصدرها الصلوة والسلام ـ ثبات و استقامت کرامت فرماید بمنه و کرمه و عونه .

تألیفات

حضرت شاه صاحب رحمه الله تألیف به خصوصی نداشته اند فقط مکتوباتی که برای مریدان فرستاده اند که مقدار کمی از ان دستیاب شده و به صورت یک کتاب چاپ شده با مطالعه آن هر فرد روشن فکر پی می‌برد که حضرت شاه صاحب دارای چه علوم و معارفی بوده اند و چگونه مریدان را تربیت نموده‌اند .

فرزندان ایشان

حضرت شاه صاحب دو فرزند داشته اند که یکی در سن بیست و پنج سالگی چنانچه ذکر شد وفات کرده اند ، یکی دیگر حضرت شاه محمد یوسف[1] که ایشان مدتی خدمت دین کردند و مریدانی را تربیت نمودند و در جوانی از دنیا رفتند .

---

۱ ـ ذکر احوال ایشان در حصه دوم این رساله آمده است

وفات حضرت شاه صاحب پرچمن

در مکتوبات ایشان صفحه ۱۰۹ مکتوب هفتاد و یکم که مکتوب حضرت حاجی محمدانور شاه صاحب به خلیفه صاحب خواجه محمد فضلی است بعد از سلام دعا می‌فرماید : بعدها مهربانا ! قطب دوران و قیوم زمان ابی معنوی ما و شما حضرت شاه صاحب پرچمن غور به شب یک شنبه دهم ماه ذیقعده از دار فنا به دار جاودانی رحلت نموده (انا لله و انا الیه راجعون) الله تعالی فیوض و برکات شان را از سر ما بازماندگان کم نگرداند . (چنانچه منقول ست سن مبارک نزدیک به هفتاد سال می‌رسید)

و مزار مبارک ایشان در پرچمن شریف است .

حضرت قطب الافراد جناب حاجی محمد انورشاه پرچمنی رحمه الله

تولد حضرت شاه صاحب رحمه الله در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در قریه پرچمن شریف از توابع بلاد هرات افغانستان است حضرت شاه غوث محمد رحمه الله در سراج العارفین می‌فرماید : محمد انور جان است در سن دو می‌باشد ضیای انوریت در نهاد ان مخفی است .

تحصیل علوم دینی

حضرت شاه صاحب به سرپرستی و تشویق پدر بزرگوارشان حضرت شاه ولی الله صاحب رحمه الله تحصیلان ابتدائی و متوسطه را در زادگاه شان ، در حوزه علمیه حضرت والد ماجدشان در قریه پرچمن شریف حاصل نمودند و دوره انتهائی تحصیلات را در شهر قندهار در حوزه علمیه ملا شراف الدین اخندزاده به پایان رساندند ، حضرت در تحصیل و فراگیری علم علاقه و استعداد خاصی داشتند ، در این راستا زحمات و مشقتهای زیادی را متحمل شدند .

سلوک طریقت

حضرت شاه صاحب از بدو نوجوانی از محضر مبارک پدر بزرگوارشان اخذ طریقه شریفه نموده ، و به کمال ریاضات و مجاهدات و توجهات خاص پدر بزرگوارشان بزودترین وقت سر آمد اولیاء و عارفین عصر خویش گشتند ، و از طرف والد ماجدشان اجازت تمام در جهت تعلیم و ارشاد مسلمین در چهار طریقه عالیه نقشبندیه ، قادریه ، چشتیه و سهرودیه به طور اعم و طریقه ناجیه نقشبندیه به طور اخص ، کسب نمودند .

چنانچه خود ایشان در کتاب خود مثنوی خلاصة المعارف می‌فرمایند :

چیزی که مـانده بود زطـی مقامها

زابـوی مقام خـود رسـاندم بانتها

اخ حقیقی بـود و هم ابوی معنوی

یعنی که شـیخ زمان معصوم ولی

در طول حیات پدر بزرگوارشان حضرت شاه صاحب خدمات زیادی را در تشویق و ترغیب مسلمین به فراگیری علم تصوف انجام داده ، و از خدمت پدر و مرشد بزرگوارشان لحظه ای غافل نبودند .

در سال ۱۳۴۰ هجری قمری جناب غوث الزمان قطب دوران محبوب حضرت سبحان حضرت شاه ولی الله صاحب قدس الله سره الشریف دار فانی را وداع گفته و به ملکوت اعلی پیوستند ، سپس جناب شیخ الزمان مقدم السالکین و العارفین وارث سیدالمرسلین حضرت شاه محمد معصوم صاحب قدس الله سره العزیز در مسند پدر و مرشد بزرگوارشان قرار گرفتند. لذا حضرت حاجی محمد انورشاه صاحب بعد از وفات پدر و مرشد گرامی مراحل نهائی و سیر مقامات طریقت را در نزد برادر [illegible] نمودند.[1]

از فرزند ایشان منقول است : وقتی حضرت شاه ولی [illegible] نمودند پدرم تا دو سال مجذوب حال بودند تا اینکه در خواب دیدند که [illegible] بزرگوارشان دستشان را گرفته و به دست [illegible] حضرت شاه محمد

---

۱ مقدمه خلاصه [illegible]

معصوم ﷫ دادند بعد از آن احوال آرامش خاصی بر ایشان آمده و مراحل نهائی سیر مقامات را پیش ایشان به اتمام رساند.[۱]

مختصری از عادات و معمولات حضرت شاه صاحب که در مقدمه کتاب خلاصة المعارف موجود است به عرض می‌رسانیم.

حضرت شاه صاحب در ثلث آخر شب با حضور و آرامش کامل به خواندن نماز تهجد مشغول می‌شدند و بعد از ادای نماز و دعا و نیایش با خشوع و استغراق به مراقبه می‌پرداختند، تا اینکه صبح صادق طلوع می کرد و سپس سنتهای فجر را در منزل ادا کرده و برای ادای فریضه الهی روانه مسجد می‌شدند، و بعد از صلوة الفجر تا وقت اشراق با خشوع و استغراق کامل در مراقبه و تفکر بسر می‌بردند و سپس نماز اشراق را ادا کرده و به منزل بر می گشتند و از احوال خانواده و متعلقین تفقد می‌فرمودند و درباره امورات روزمره نیز راهنمائی های لازم را بیان می کردند، و سپس به خانقاه خویش تشریف برده و با ارادتمندان ملاقات و مجلس می‌نمودند، و دومرتبه به منزل برگشته و بعد از صرف نهار طبق سنت قیلوله می کردند و سپس جهت ادای نماز ظهر به مسجد رفته و از آنجا به خانقاه تشریف می‌بردند، و با ارادتمندان و طالبان دیدار و مجلس می‌نمودند تا اینکه جهت نماز عصر به مسجد تشریف می‌بردند و بعد از فریضه الهی ختم خواجگان را با مریدان در مسجد

---

۱. از اینگونه احوالات برای خیلی از بزرگان طریقت آمده چنانچه در زندگی نامه حضرت مولانا محمدالیاس کاندهلوی نیز همچنین احوالی آمده و خیلی دیگر از مردان طریقت وقتی بپرسی از دنیا می‌رود همچنین می‌شوند.

ورد کرده و سپس دست جمعی به مراقبه و تفکر مشغول می‌شدند تا اینکه خورشید غروب می‌کرد و بعداً نماز مغرب را اداء کرده و به منزل بر می‌گشتند و بعد از صرف شام و نماز عشاء تا دیروقت به مطالعه کتاب مشغول بودند و سپس جهت استراحت به بستر خواب تشریف می‌بردند.

حضرت شاه صاحب در شبانه روز چندین مرتبه به تلاوت کلام الله مجید مشغول می‌شدند و نیز در برگزاری حلقات ذکر اهتمام تام می‌ورزیدند. و در هفته یک و دو بار ختم قرآن و دعاء به آرامگاه پدر بزرگوارشان و سایر مسلمین تشریف می‌بردند و نیز در هفته چند نوبت به حضور برادر بزرگوارشان شیخ الزمان حضرت شاه محمد معصوم صاحب قدس الله سره العزیز تشریف می‌بردند، و از نصائح و صحبتهای حکیمانه و عارفانه ایشان بهره می گرفتند. ناگفته نماند که این دو بزرگوار نسبت به یکدیگر علاقه و محبت خاصی داشتند که همه مردم متأثر و شگفت زده [illegible] علاقه و محبت بودند.[1]

بعضی از فضائل ایشان

حضرت شاه صاحب شخصیت کاملا متقی و پرهیزگار بوده [illegible] عیب جویی دیگران شدیداً اجتناب می‌ورزید. حتی [illegible] مبارک ایشان از جهت احترام و هیبت حضرت [illegible] و یا عیب جویی کنند.

---

۱. [illegible]

حضرت شاه صاحب هرگز در برابر مظاهر فریبنده دنیا سر فرود نیاورد و ساده زیستن و قناعت را پیشه نموده و از تجملات و تکلفات دنیا دوری می‌ورزیدند و به ثروت و مقام این دنیا ارزشی قائل نبودند.[۱]

چنانچه از فرزند ایشان دامت برکاتهم منقول است که فرمودند:

یک روزی می‌خواستند منزل را جابجا کنند وسایل منزل را بیرون کرده بودند و سوار دو قاطر کردند حضرت حاجی صاحب تشریف آوردند وقتی چشم مبارک به وسایل افتاد فرمود ما اینقدر وسایل داشته ایم و خبر نداشتیم این همه وسایل را چکار کنیم.[۲]

حضرت شاه صاحب در مهمان نوازی و غریب نوازی از شهرت نامی برخوردار بوده و در سخا و کرم بی‌نظیر بودند و در طول عمرشان هیچ سائلی را محروم نکرده اگر چه سائل چیز باارزشی را از ایشان طلب می‌کرد. و همیشه جویای احوال یتیمان و بیوه زنان بوده و به نزدیکان و همسایگان شفقت پدرانه داشتند و در غم و شادی شان شریک بودند.[۳]

فرزند بزرگوار ایشان حضرت مرشد بزرگوار دامت برکاتهم فرمودند: از صبح تا غروب مادران ما نان می‌پختند و مریدان و مردم می‌آمدند و یک نان می‌خوردند و یکی زیر بغل می‌کردند و به خانه خود می‌بردند.

---

۱. مقدمه خلاصه لمعارف

۲. ملفوظات حضرت قطب لسالکین سید محمد بشیر شاه صاحب دامت برکاتهم

۳ مقدمه خلاصه لمعارف

همچنین فرمودند: با دستان مبارک خود سنگ و لاخ را از زمین بر می‌داشتند و به ما نیز امر می‌کردند که این زمین امانت است هر چه ما می‌کاریم فقط مال ما نیست، خلاصه هر چه کاشته می‌شد ما هم می‌خوردیم و مریدان و مردم هم اجازه داشتند برای خود بر می‌داشتند و می‌بردند و هیچ کس حق منع کسی را نداشت.[۱]

احقر (نویسنده عفی عنه) در مورد خانقاههای ایشان از بزرگان و سفیدریشان و سرشناسان آن ولایات پرسیده ام، می‌گفتند هر مسافر و غیره که جایی نداشت به خانقاهها می‌رفت در آنجا هم جای استراحت به وی داده می‌شد و هم آب و غذا می‌دادند، ولی خوانین چنین کارهایی نمی‌کردند.

حضرت شاه صاحب بطور همیشه به عیادت بیماران و ضعیفان می‌رفتند و اگر خبر وفات کسی را می‌شنیدند سخت متأثر شده و کلمه ترجیع می‌خواندند، و در تشییع جنازه‌ها شرکت ورزیده و برای اموات ختم و دعا و اهدای ثواب می‌کردند.

پایبندی به سنن

ایشان در تمام امور هیچ سنتی از سنتهای [illegible] نمی‌کردند و به کوچک‌ترین امور در این خصوص [illegible] می‌ورزیدند که مراعات آن برای دیگران خیلی [illegible] اعتکاف را در دهه اخیر رمضان المبارک حتی [illegible] ارادتمندان بطور دائم الوقت توصیه [illegible] کامل [illegible] سنتهای [illegible]

---

۱ [illegible]

رسول اکرم ﷺ را می‌نمودند ، و اخلاق شان متصف با خلاق محمدی ﷺ بوده و با فقراء و ضعفاء بسیار مهربان بودند ، و در ایراد کلمهٔ حق شجاعت و فصاحت تام داشته و از هیچ کس بیم و هراسی نداشتند و در خوف و خشیت از الله مقام شاخص داشتند ، خلاصه اوصاف حمیده حضرت حاجی صاحب بسیار است که هر چند بنگاریم باز هم کم است سپس به قول شاعر اکتفا نموده که می‌فرماید :

آنچه که خود ظاهر است حاجت اظهار چیست
مشک که خود بوی دهد گفتن عطار چیست

مجالس حضرت شاه صاحب رحمه الله

صحبت حضرت شاه صاحب همیشه در مجالس از کتاب الله و سنّت رسول الله ﷺ و ذکر سیر اولیاء الله رحمهم الله علیهم اجمعین بوده و بالخصوص در بیان توحید توجه تام داشتند ، حضرت شاه صاحب صحبت و مجالس با علماء و عرفا را زیاد دوست داشتند ، چرا که با این طبقه از مردم مذاکره و مباحثه علمی برقرار می‌نمودند تا که سایر ارداتمندان از مباحث مورد بحث شان استفاده کنند ، و هیچ وقت در مباحث شان خشمگین و ناراحت نمی‌شدند و از اشخاصی که از ایشان سئوال علمی می‌نمود اظهار خشنودی می کردند و پاسخ آنها را به شیوهٔ بسیار نرم و با پیشانی گشاده می‌دادند.

حضرت شاه صاحب به خواندن مثنوی مولوی علاقه ویژه ای داشتند ، چنانچه تمام اشعار مثنوی در حافظه شان جا گرفته بود و آن را به شیوه بسیار

زیبا و رسا برای شاگردان و ارادتمندان خویش قرائت کرده و شرح می‌دادند.[۱]

در مجلس حضرت شاه صاحب مراعات ادب زیاد بود ارادتمندان در حضور ایشان به طرز بسیار مؤدبانه می‌نشستند. و بدون اینکه سئوال مذهبی و عرفانی از حضرت بنمایند هیچ حرف دیگری نمی‌زدند. و همه سکوت بودند و گوش و چشم شان متوجه حضرت بود که چه ارشاد می‌فرمایند. و در مجلس صحبت و موعظه ایشان هیچ موقع بحث و مذاکره از مسائل مادیات نمی‌شد و مجالس ایشان سر تا پا معنویت بود.[۲]

واقعه

رئیس التبلیغ منطقهٔ پس کوه سراوان حضرت حاجی شهسوار [illegible] می‌فرماید: من خدم و طلبهٔ حضرت شاه عبدالواحد [illegible] بوده [illegible] ایشان به افغانستان رفتم. پس از ملاقات با حضرت حاجی محمد [illegible] صاحب [illegible] شب ما را به اتاقی بردند که آنجا استراحت کنیم وقتی [illegible] دیدم باران می‌بارد از خواب بلند شدم و حضرت شاه صاحب [illegible] گفتم استاد باران می‌بارد ایشان فرمود بخواب باران نمی‌بارد [illegible] باریدن باران شروع شد دوباره حضرت شاه صاحب [illegible] فرمود شهسوار هیچ خبری نیست بخواب [illegible] کمی [illegible] دوباره باریدن باران شروع شد، دوباره به حضرت [illegible]

۱. مقدمه خلاصه معارف.
۲. مقدمه خلاصه معارف.

و دستم را گرفت و به بیرون اتاق برد و فرمود با کدام ابر باران می‌بارد وقتی به آسمان نگاه کردم دیدم ابری وجود ندارد و ماه شب چهاردهم است دوباره رفتیم داخل اتاق وقتی دراز کشیدم دوباره باریدن باران شروع شد من با گریه گفتم به خدا بر سرم باران می‌بارد حضرت صاحب و من به بیرون رفتیم دور و اطراف را نگاه کردیم سبحان الله حضرت حاجی محمدانور شاه صاحب بالای پشت بام همین خانه بود و آرام آرام نعت می‌خواندند و آنها فیض و رحمت بودند که بر روی او می‌ریختند و از سقف خانه رد می‌شدند و بر سر ما می‌ریختند .

همچنین فرمودند : وقتی ما به ایران برگشتیم کنار رودخانهٔ مرزی ایستاده بودند و می‌فرمودند سنت ها را محکم پایبندی کنید .

فعالیتهای حضرت شاه صاحب ﷺ در راستای دین مبین

حضرت شاه صاحب بعد از رحلت پدر بزرگوارشان در راستای خدمت به دین مبین اسلام مشکلات و زحمات بی اندازه ای را متحمل شدند . و سفرهای دور دست متعددی را جهت اصلاح و تربیت جامعه اسلامی آغاز نمودند ، از ان جمله چندین سفر در خراسان ایران نموده و سالانه نیز یک مرتبه به بلوچستان افغانستان سفر می کردند ، وعده کثیری از جامعه اسلامی از تربیت و هدایت ایشان برخوردار گشتند ، بالخصوص اقوام بلوچ افغانستان و ایران ، که خود حضرت شاه صاحب نیز نسبت به تربیت و هدایت این قوم علاقه ویژه ای داشتند ، و از همین جهت همیشه برادر بزرگوارشان حضرت

شاه محمد معصوم صاحب قدس الله سر العزیز خطاب به ارادتمندان بلوچ می‌فرمودند که پیر و مرشد شما بردارم محمد انورشاه جان است .

در اثر تربیت و صحبت ایشان اشخاص متعددی بر مسند خلافت رسیدند که حدودشان بالغ بر یکصد نفر می‌رسد ، که فعلا نیز بعضی از این افرد در قید حیات می‌باشند .

به نقل از بزرگان خیلی از مریدان حضرت شاه غوث محمد ﷺ و حضرت شاه محمد معصوم ﷺ بعد از وفات ایشان با حضرت حاجی محمد انور شاه صاحب تجدید بیعت نمودند و اجازت و خلافت از ایشان گرفتند .

حضرت مولانا محمد انور سیدزاده حق آبادی دامت برکاتهم خلیفه و فرزند بزرگوار حضرت شاه عبدالواحد گشتی ﷺ فرمودند : وقتی پدرم حضرت شاه صاحب ﷺ از رحلت حضرت شاه غوث محمد ﷺ [illegible] با حضرت (مبلّغ بلوچستان) مولانا عبدالعزیز ملازاده ﷺ برای عرض تسلیت به افغانستان رفتند و در همانجا با حضرت حاجی محمدانور شاه صاحب ﷺ هر دو بزرگوار تجدید اسباق کردند .

مولوی عبدالستار بجدی حفظه الله که از کوچکی مؤذن [illegible] بلوچستان مولانا عبدالعزیز ﷺ بوده‌اند و هم اکنون به [illegible] امام مسجد شیخ فیض زاهدان می‌باشند ، فرمودند : [illegible] عبدالعزیز ﷺ مرید حضرت مولوی غوث محمد جان ﷺ بوده و [illegible] ایشان نقشبندی بود ، ایشان با حضرت مولانا [illegible]

افغانستان رفته بودند و این مورد را از خود ایشان در مجلس عمومی یک بار و از حضرت مولانا غلام محمد چندین بار در جلسات عمومی شنیده ام .

خلیفه حاجی رحمت نوتی‌زهی دامت برکاتهم که مدّت زیادی خادم مسجد جامع مکّی زاهدان بودند ، فرمودند : این راه اخلاص است حضرت مولانا عبدالعزیز رحمه الله قبلتر از ما پیش حضرت حاجی محمد انورشاه رحمه الله پیاده رفته بودند که هنگام برگشتن او را ملاقات کردیم پاهای مبارک ترک خورده و ورم کرده بودند .

بعضی از دوستان چیزهایی گفته اند مانند این که حضرت مولانا عبدالعزیز رحمه الله با حضرات پرچمنی قطع رابطه کرده و غیره ... گفته های ایشان هیچ اعتباری ندارد هنوز گواهان زیادی زنده هستند که احقر به اختصار ذکر نمودم .

جای تعجب است که اسمی هم برای دلیل خود عرض می کنند که فلانی فرموده در حالی که آن بزرگوار می‌فرماید من چه گفته ام و ایشان در کتاب خود چه نوشته اند ، برای تحقیق می‌توانید به این حضرات مذکور و غیره خلفای بزرگوار مراجعه بفرمائید .

واقعه

حضرت خلیفه ملّا محمد حلیم نوتی زهی دامت برکاتهم خلیفهٔ بزرگوار حضرت شاه بهاء الدین شهید رحمه الله می‌فرماید :

در حلقهٔ ذکر و توجّهٔ حضرت حاجی محمد انور شاه رحمه الله سقف مسجد ترک برداشت که آسمان دیده می‌شد .

فرزند بزرگوار حضرت حاجی محمد انورشاه صاحب ﷺ حضرت حاجی سیّد محمد بشیر شاه صاحب دامت برکاتهم در مورد تقوی صحبت می‌فرمود، حکایتی نقل فرمودند:

روزی حضرت حاجی صاحب ﷺ به خانه آمدند و خیلی ناراحت بودند فرمود یکی از شما نمازی قضاء کرده همه جواب دادند نه هیچکدام ما نماز قضاء نکرده ایم بعد فرمودند در غذاها اسراف کرده اید همه ناراحت و پریشان گفتند نه ما هیچ اسرافی نکرده ایم فرمود پس چه شده که مرور فیض آنچنان که می آمد نمی آید بعد خودشان دور اطراف کشتی زدند بعد فرمودند پیدا کرده هیزم از هر روز بیشتر داخل آتش دان ریخته شد.

از نوهٔ ایشان منقول است که حضرت حاجی صاحب [illegible] داشته‌اند.

واقعه

حاکمی در منطقه پرچمن آمده بودند، چون [illegible] این منطقه است و هم اکنون مریض احوال است [illegible] صاحب ﷺ به ملاقات ایشان رفتند وقتی [illegible] ظاهری او را دید با عصبانیت فرمودند [illegible] انگلیسی را از بدنت در می‌آورده و [illegible] حضرت شاه صاحب بعد از بیست سال [illegible] حاکم وقتی او را می‌شناسد می‌که [illegible] حضرت می‌لرزد.

حضرت مرشد بزرگوار دامت برکاتهم فرمودند : حضرات پرچمن هرات در آن بیابانها و کوهها که هیچ کس به علم فرایض توجه ای نداشت چه برسد کسی به ریش و غیره سنن توجه کند در آنجا حتی به سنن که چه عرض کنم به مستحبات نیز گیر می‌دادند و از سنن افضل‌تر را ترجیح می‌دادند و سخت گیری می کردند ، چنانچه حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس الله سره مریدان را تذکر می‌دادند که در مسایل چهار مذهب احتیاط کنند مثلاً در مذهب شافعی دست مرد اگر به زن بخورد وضویش می‌شکند مریدان باید در این موارد نیز احتیاط کنند .

واقعه

و فرمودند برادرم در زمان جوانی موهایش از لاله گوش بلندتر شده بودند وقتی حضرت حاجی صاحب رحمة الله علیه دیدند ناراحت شدند برادرم فرمود موی بلند نیز از پیامبر ﷺ ثابت است که بعضی وقتها از لاله گوش مبارک بلندتر شده اند حضرت حاجی صاحب فرمود تراشیدن سر ثابت تر است ، ایشان سر را تراشیدند و تعدادی از خلفای حضرت شاه صاحب را واسطه کردند که او را ببخشد خلفای بزرگوار پیش حضرت شاه صاحب رفتند و گفتند فرزند شما سرش را تراشیده و ما آمده ایم که او را ببخشید و حضرت از این کارش گذشت کردند .

حضرت مرشد بزرگوار دامت برکاتهم فرمودند : گزارشاتی به حضرت حاجی محمدانور شاه صاحب رحمة الله علیه رسیده بود که بعضی از مریدان نقشبندیه از سلسلهٔ خود تعریف می کنند و از طرق دیگر که حضرات قادریه و چشتیه و

سهروردیه هستند ایراد می گیرند ، حضرت حاجی صاحب رح با ناراحتی و عصبانیت فرمودند ، چرا خود را از فیوضات و برکات بزرگان دیگر طریقه محروم می کنید ، باید به دیگر طرق احترام بگذارید و از آنها کسب فیض کنید ، چکار دارید به این کارها که ایراد بگیرید باید چهار طریق را احترام بگذارید .

در مورد تقوای حضرت حاجی صاحب فرمودند :

وقتی حضرت شاه محمد معصوم رح سن مبارکش به شصت ، هفتاد سال رسیده بودند سبقات مریدان را عوض می کردند بعد از مردان نوبت به زنان شد ایشان فرمودند زنان را در یک اتاق ببرید با ذکر هو گفتن سبقات ایشان را عوض می کرد ، بعد از وفات حضرت شاه محمد معصوم رح یک روز به حضرت حاجی محمدانور شاه صاحب رح گفتند زنان نیز در اتاقی منتظر [illegible] هستند که لطایف آنها را نیز عوض کنید ایشان از [illegible] بعضی از خلفاء گفتند حضرت شاه محمد معصوم اینکار را می کردند حضرت حاجی صاحب فرمودند حضرت شاه محمد معصوم شیخ فانی بودند من [illegible] این کار را ندارم .

واقعه ای یکی از شاگردان حضرت مولانا امیر محمد [illegible] نقل کردند چون عالم باتقوی و بزرگواری هستند در [illegible] ما نشسته بودیم که استاد به مسجد آمده [illegible] مسجد [illegible] روز متوالی چنین بودند ما از ایشان پرسیدیم [illegible] فرمودند وقتی وارد مسجد می‌شوم احساس می کنم هیچ [illegible]

پرسیدیم چرا ؟ ایشان فرمودند پیر بزرگوارم حضرت حاجی محمدانورشاه ﷫ مرا به حضور می‌خواهد ، بعد استاد و چند نفر از طلاب ایشان که من هم همراهشان بودم پیش حضرت حاجی صاحب رفتیم استاد ما را جلوتر فرستاد وقتی ما به انجا رسیدیم حضرت حاجی صاحب ﷫ از خانقاه بیرون آمدند و از ما پرسیدند از نیمروز می‌آید ما گفتیم بله ایشان پرسیدند پس حضرت مولانا کجاست ما گفتیم می‌آید وقتی حضرت مولانا رسیدند حضرت حاجی صاحب ﷫ فرمود ما را منتظر گذاشتید و ایشان را به اتاقی خصوصی بردند و بر سر ایشان توجّه کردند و به ایشان خلافت و اجازت دادند و ما از همانجا دوباره به نیمروز برگشتیم .

فرزندان و خلفای ایشان ﷫

چنانچه ذکر شد خلفای ایشان بیشمار هستند در مقدمهٔ خلاصة المعارف تعداد صد و بیست و دو نفر از آنها را نام برده که جای ذکر نیست در اینجا تعداد پنج نفر از ایشان را ذکر می کنیم ۱ـ حضرت مولانا صاحب امیرمحمد دهمرده از نیمروز افغانستان ۲ـ جناب مولانا صاحب نورمحمد دهمرده از نیمروز افغانستان ۳ـ جناب مولانا صاحب عبدالعزیز ملازاده از زاهدان ایران ۴ـ جناب مولانا صاحب سیّد عبدالواحد سیدزاده از گشت سراوان ایران ۵ـ جناب مولانا صاحب قاضی جلال الدین سلجوقی فقهی خراسانی از تربت جام ایران رحمهم الله علیهم اجمعین .

حضرت شاه صاحب سه پسر داشتند فرزند اول ایشان حضرت حاجی محمد منیر شاه صاحب رحمه الله معروف به حضرت سلطان صاحب پرچمن ، فرزند دوم ایشان حضرت حاجی محمد بشیر شاه صاحب دامت برکاتهم که به ارشاد خلق الله مشغولند فرزند سوم حضرت سیّد محمد سرور جان صاحب دامت برکاتهم هستند .

وفات حضرت شاه صاحب رحمه الله

سرانجام حضرت شاه صاحب رحمه الله در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الثانی سال ۱۳۷۷ هجری قمری در سن شصت سالگی در محل سکونت شان در دهکده میدانک از توابع پرچمن در بستر بیماری دار فانی را وداع گفته به دار عقبی رحلت نمودند و در نزدیکی همین دهکده به خاک سپرده شدند و از تالیفات ایشان ، مکتوبات داشته اند که جمع آوری شده به [illegible] رساله از ایشان چاپ شده و در دسترس می باشد که مسمی به مثنوی خلاصة المعارف است که مملو از معارف است که [illegible] خداوند متعال ما را از فیوضات و برکاتشان محروم نکند .

[illegible]

نتیجه

حضرات مشایخ ما رحمهم الله علیهم اجمعین که اولیای پرچمن شریف افغانستان باشند از لحاظ علمی علمای بزرگ بوده اند کتابهای ایشان و حوزه‌های علمیه ایشان گواه عدل اند .

و از لحاظ عرفان به ولایت و قطبیّت و عبدیّت رسیده اند ، سالکانی که تربیت کرده اند و احوال این بزرگواران ثبوت این مسئله است در مورد پایبندی به شریعت و سنّت و دوری و تنفر از بدعت سخت گیر بوده اند . چنانچه از اجازه نامه های ایشان و خلافت نامه های که به خلفای خود داده‌اند و احوال این بزرگواران و کتب و مکتوبات ایشان و بازماندگان و خلفای صادق ایشان به اثبات می‌رسد .

در مورد سخاوت و کارکوشش یگانهٔ روزگار بوده اند ، در احوال این بزرگواران نظر بیاندازید و از اجداد و کسانی که آنها را دیده اند بپرسید .

این حضرات صاحب استقامت و صاحب کرامات خرق العادة بوده اند . چنانکه در احوال این بزرگواران موجود است و هم اکنون آثاری وجود دارد.

این حضرات مجاهدانی شجاع بوده اند و عشق به شهادت داشته اند . چنانکه مختصر احوالی ذکر شد و به اختصار عرض می‌شود ، حضرت شاه امان الله صاحب بر علیه انگلیس حرکت کردند و در آخر عمر به شهادت رسیدند .

حضرت علامه شاه بهاء الدین و دو فرزندش شاه عبدالقادر و شاه عبدالباقی بر علیه حکومت روسیه قیام کردند و مردم را تحریک و تشویق به جهاد می کردند که اینها را حکومت روسیه شهید کرد .

حضرت شیخ شمس الحق[۱] فرزند حضرت شاه عبدالقیوم در جهاد با روسیه شهید شد .

حضرت حاجی محمد سرور[۲] فرزند حضرت حاجی محمد نور شاه شهید شدند .

حضرت امان الله[۳] نوهٔ حضرت حاجی محمد نور شاه شهید شد ، چنانکه منقول است تعداد زیادی از این خاندان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند . خلاصه اینها مختصر احوالاتی از این حضرات بود که به عرض رسید .

گر نبیند به روز شبپرد چشم
چشمهٔ آفتاب را چه گناست

۱. ذکر احوال شان در حصه دوم این رساله آمده است .

۲. ذکر احوال شان در حصه دوم این رساله آمده است .

۳. ذکر احوال شان در حصه دوم این رساله آمده است .

تعارف منکرین

۱ـ ثبوت بیعت و اثبات بیعت و حقیقت آن

حدیث : عن عوف بن مالک الا شجعی رضی الله عنه قال کنّا عند النبی صلی الله علیه وسلم تسعة او ثمانیة او سبعة فقال الا تبعایعون رسول الله صلی الله علیه وسلم فبسطنا ایدینا و قلنا علی ما نبایعک یا رسول الله قال علی ان تعبدوا الله و لاتشرکوا به شیئا و تصلّو الصلوة الخمس و تسمعوا و اطیعوا. (مسلم ، ابوداود . نسائی)[1]

بیعتی که در حضرات صوفیه رحمهم الله معمول است که حاصل آن التزام و استقامت است بر احکام ظاهری و باطنی و معاهده است بر اهتمام آنها که ان را در عرف صوفیه بیعت طریقت می گویند ، و بعض اهل ظاهر او را برین وجه بدعت می گویند که این نوع خاص از حضور اکرم ﷺ مروی نیست بلکه فقط بیعت کفّار برای اسلامشان و مسلمانان را بیعت جهاد معمول بود و بس ـ امّا در این حدیث اثبات صریح موجود است چرا که این مخاطبین همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بودند و این بیعت برای اسلام یقیناً نبود که این تحصیل حاصل است و از مضمون بیعت هم ظاهر است که این بیعت جهاد هم نبود بلکه بدلالت الفاظ صریح واضح است که این بیعت محض برای التزام و اهتمام اعمال بود . (التکشف ص ۳۱۷)

---

۱. ضمائم الحکمة ترجمه ضمائم حکم [illegible] صفحه ۷۴ ـ ۷۵ برای دلیل بیشتر و دلیل بیعت زنان مراجعه شود به حیات الصحابه جلد ۱.

پس در سنت بودن او هیچ شبه نیست، بعده بوجه اشتباه بیعت خلافت سلف فقط بر صحبت اکتفا کردند، بعد مدتی رسم خرقه به جای بیعت جاری شد، و چون بیعت خلفاء نماند صوفیان این سنّت مرده را دوباره زنده کردند. (تعلیم الدین ص ۷۳)

علامه خلیل احمد سهارانپوری ﷫ در کتاب عقاید علماء اهلسنت دیوبند می‌فرماید: وبحمدالله ما و مشائخ ما در بیعت اینگونه بزرگواران داخل و به مشاغل آنها شاغل و در پی ارشاد و تلقین آنها بوده‌ایم.[1]

۲ـ کرامت

باید دانست که خلاصه کلام محققین در این باب اینست که کرامت [illegible] امر را می‌گویند که از کدام شخصی که متبع کامل نبی [illegible] است خارج از قانون عادت از او ظاهر گردد.[2]

نیز باید دانست که برای وجود کرامت نه خود ولی را علم [illegible] و نه اراده و قصد او را در ظهور آن دخالتی هست. [illegible] قصد نمی‌باشد و گاهی نه علم می‌باشد و نه قصد و گاهی هر دو [illegible][3]

نیز باید دانست که به اعتباری کرامت نیز دو قسم [illegible] یکی کرامت معنوی ـ عوام اکثر حسی را می‌دانند [illegible]

۱ـ المهند علی المفند صفحه ۹۲
۲ـ خلاصه التصوف صفحه ۱۹۰
۳ـ خلاصه التصوف صفحه ۱۹۱

کمال میدانند و نزد خواص کمال بزرگ کرامت معنویه است یعنی مستقیم بودن بر شریعت و به مکارم اخلاق.[۱]

همچنین باید دانست که بعضی علماء قوت کرامت را تا حدی مقرر کرده‌اند و هر اموریکه نهایت بزرگ اند مثل پیدا شدن فرزند بدون پدر یا حیوان شدن جماد یا با ملائکه حرف زدن صدور اینها را بطور کرامت ممتنع قرار داده اند ـ امّا نزد محققین آنرا حدی نیست، چرا که آن فعل پیدا کرده خداوند متعال است، فقط صدورش از ولی شده است.[۲]

بدانکه اکابر فرموده اند که اخفاء کرامت اختیاری بر ولی واجب است مگر جائیکه اظهار آن ضروری باشد، یا از عالم غیب او را اذن برسد یا به غیر اختیار او باشد یا که مقصدش تقویت اعتقاد طالب حق و مرید صادق باشد در آن وقت جائز است.[۳]

بدانکه مقام بعض اولیاء کاملین غلبهٔ عبودیت و رضا است از اینوجه ایشان در هیچ چیز همت و تصرف نمی‌توانند کرد، از اینوجه کرامات ایشان معلوم نمی‌شود و بعضی را قوت تصرّف نمیدهند، فقط تسلیم و تفویض کرامت ایشانست و از این معلوم شد که صدور کرامت از ضروریات ولایت نیست.[۴]

بدانکه از بعضی اولیاء بعد از موت هم تصرفات و کرامات عجیب و غریب سرزد می‌شود و این معنی بحدّ تواتر رسیده است، چرا که ولایت بعد

---

۱. خلاصه التصوف صفحه ۱۹۳

۲. خلاصه التصوف صفحه ۱۹۳

۳. خلاصة التصوف صفحه ۱۹۳

۴. خلاصه التصوف صفحه ۱۹۳

موت مسلوب نیست با او همراه است ، آری تصرفاتیکه در حین حیات خود نمی‌تواند بعد از موت هم نمی‌تواند .[1] (برای توضیح بیشتر به جامع الکرامات علامه بنهانی شامی مراجعه شود)

شطحیات عارفین حجت نیستند از آنها استدلال گرفته نشود ولی اگر به ظاهرا مناسب نیست ، توجیه کرده شود و از ایشان بدبین نگردد .

۳ـ اولیاء الله دو قسم اند یکی آنکه ایشان اهل خدمت و ارشاداند و در هدایت و اصلاح قلب و تربیت نفوس و تعلیم طرق قرب مشغول اند ایشان را اهل ارشاد میگویند و از ایشان هر که در عصر خود اکمل و فضل [illegible] و فیضش اعم و اتم باشد او را قطب الارشاد میامند و گر شان مجددیت دارد مجدد و امام هم گویند و ایشان نائب حقیقی حضرات انبیاء علیهم السلام اند . گروه دوم آنها که خدمت اصلاح معاش و انتظام امور دنیویه و دفع بلیات و تغییر و تبدیل نظام کشور و غیره به ایشان وابسته شده است که به اذن الهی درین مورد مشغول اند پس هر که از این گروه اکمل [illegible] قطب التکوین و قطب مدار و غیره میگویند و ایشان مثل ملائکه اند که هر [illegible] کرده شوند انجام میدهند . حضرت خضر [illegible] از این قسم هستند [illegible] ایشان بودن کرامت و تصرفات عجیب و غریب لازمی است [illegible] ارشاد ، اما اهل ارشاد ایشان را کرامت وجدانی و ذوقی [illegible] فهم عوام نمی آیند ، آنچه اهل تصوف است [illegible] دیگر اهل ولایت و تصرف می کنند مستندشان [illegible]

۱. علامه [illegible] صفحه ۱۹۲

حضرت خضر علیه السلام است که در قرآن کریم در سورهٔ کهف است ، مستند دوم شان این حدیث است : عن شریح بن عبید قال ذکر أهل الشام عند علیٍّ و قیل العنهم یا أمیرالمومنین قال لا إنّی سمعتُ رسول الله صلی الله علیه وسلّم یقول الابدال یکونون باشام و هم أربعون رجلاً کلمامات رجلٌ أبدل الله مکانه رجلاً یسقی بهم الغیث و ینتصر بهم علی الاعداء و یصرف عن أهل الشام بهم العذاب . (رواه احمد)

چون در حدیث یکی قسمی از آنها که ابدال است ثابت شد دیگر اقسام هم مستبعد نیستند از ثبوت یک نظیر ثبوت دیگر نظائر امری مسلّم و معلوم است ـ ثبوت برکات شان از این حدیث است و ثبوت تصرفات تکوینیه از قصهٔ حضرت خضر علیه السلام در قران کریم ثابت است .[۱] (برای توضیح و شرح حدیث و تفحص بیشتر می‌توانید به مجموعة الرسایل علامه ابن عابدین شامی صفحه ۲۶۴ شرح احوالات غوث و قطب نقباء و ابدال و نجبا و غیره و مرقات شرح مشکوة جلد ۱۱ صفحه ۴۰۹ باب ذکر الیمن و الشام مراجعه فرمائید ـ گردآورنده)

۴ـ بر اهل حال و مجذوبین اگر چه اعتقادی بسیار ندارد و از حال شان استدلال نکند اما بر احوال شان اعتراض و تنقید هم نکند ایشان را در حال خود معذور داند چرا که بر علیه ایشان افتادن موجب حرمان میگردد .[۲]

---

۱ خلاصة التصوف صفحه ۲۰۳

۲. خلاصة التصوف صفحه ۱۹۷

باید دانست که تصوف و صوفی بودن عمل کردن و کار کردن است در طریق سلوک یا جذبه ایست از جذبات الهی که شامل حال او می گردد، مدار تصوف بر تحقیقات و تدقیقات علمی نیست که کسیکه در تدقیقات علمی تصوف مهارت داشته باشد صوفی می گردد بلکه تصوف کاری عملی است.[1] (برای توضیح بیشتر به الطاف القدس فی لطایف نفس حضرت امام شاه ولی الله دهلوی مراجعه کنید - گرد آورنده)

۵- فقط بر علم ظاهری غرّه نشود که علم ظاهری اگر چه کمالی بس بزرگ است ولی بدون کسب علوم باطن به تمام مراتب کمال بشری کفایت نمی کند و آنان که بر انکار تصوف و ترک آن لب گشوده اند [illegible] است یکی اینکه یا ایشان از ثمره و حقیقت تصوف بی خبرند یا اینکه به راه تعصب رفته اند یا که چون عمل بر تصوف خلاف غرض نفسانیه [illegible] ایشانرا وادار کرده است به انکار و ترکش تا از دست آنها در [illegible] جلوتر ایشانرا منحرف کرده.[2]

۶- اجتماع ذاکرین در یک جا و ذکر حلقه کردن [illegible] دلچسپی در ذکر و موجب تعاکس انوار قلوب [illegible] نشاط و ترقی همت و دفع کسالت و سهولت در [illegible] حدیث حضرت ابوهریره [illegible] هست که فرمود

۱ خلاصه تصوف، صفحه ۱۹۶

۲ خلاصه تصوف، صفحه ۱۹۷

قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم ما اجتمع قومٌ فی بیت من بیوت الله تعالی یتلون کتاب الله تعالی ویتدارسونه بینهم الّا نزلت علیهم السکینة و غشیتهم الرحمة و حفتهم الملائکة و ذکرهم الله فیمن عنده. (اخرجه ابوداود)[1]

۷ـ شیخ را بنابر مصلحت غلبهٔ ذکر مرید و ادامه آن و تحصیل جمعیت و یک سوئی در آن تا میعادی مقرر دستور دادن به ترک عبادات غیرواجبه و غیرسنن مؤکده جائز است حتی که اگر از درس و تدریس یا مواعظ غیرلازمه امر کند گنجایش دارد و دلیلش حدیث حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه که می‌فرماید:

قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم یقول الله تعالی من شغله القرآن عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین. (اخرجه الترمذی)

قرآن هم ذکریست، به بین وقتی که استغراق در آن مانع از دعا که مخّ العبادت است شد به جای اینکه ملامت گردد بلکه او را نوید فضلی زاید رسید، پس همین طور اگر ذکری مناسب وقت برای مرید تعلیم داده شود و از دیگران منع کرده شود گنجایش دارد و مشایخ قابل ملامت نیستند.

۸ـ ثبوت علم باطن و علم وهبی و فضیلت آن در این حدیث موجود است:

عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر اتدری ایّ آیة من کتاب الله معک اعظم قلت الله لا اله الّا هو الحیّ القیوم فضرب فی صدری و قال لیهنک العلم ابا المنذر. (اخرجه مسلم و ابوداود)

---

۱. خلاصه التصوف صفحه ۱۹۹

به بین حضرت ابی بن کعب رضی الله عنه را منجانب الله الهام بزرگترین آیت قران شد و حضور اکرم ﷺ آنرا علم گفت و تبریک کرد . معلوم شد که علم وهبی هم هست که آن را علم باطنی و لدنی هم گویند .[1]

۹ـ مشایخ را تعویذ و دم جنّ و امراض و غیره به طریق شرعی جائز است و دلیلش این حدیث است :

عن ابی ایوب رضی الله عنه انه کان له سهوة فیها تمر و کانت تجیئ الغول فتأخذ منه فشکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذهب فاذا [illegible] فقل بسم الله اجیبی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فأخذها [illegible] (الترمذی)

و در دیگر احادیث هم جواز دم و تعلیق تعویذ مثل حدیث عبدالله بن عمرو و غیره آمده است . و در این حدیث صریح است که حضور اکرم ﷺ تدبیر گرفتن غول را به صحابه رهنمایی فرموده .[2]

۱۰ـ اشتغال و تدبیر اهل تصوف برای پیدا کردن [illegible] نیستند بلکه ثبوت و دلیل آنها این حدیث است . عن [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم قال [illegible] (البیهقی)

1 [illegible]

2 [illegible]

به بینید حضور اکرم ﷺ صحابی را تدبیر تحصیل یکسوئی تعلیم فرمودند در صورت حبس بصر، و مقصود تمام اشغال و تدابیر مشائخ تحصیل همین یکسوئی است.[۱]

۱۱ـ دادن شجره برای مریدان و کتابت شجره و سند اجازه برای خلفاء بدعت نیست جائز و امر مستحسن است بدلیل این حدیث:

عن ابی هریره رضی الله عنه قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلّم فذکر قصّة الحدیث فقال ابوشاه اکتبو الی یا رسول الله فقال اکتبوا لأبی شاه. (اخرجه الترمذی و صحّحه)

در این حدیث ابوشاه خواستند که این احکام را برای من دستور نوشتن دهید فرمودند نوشته کرده به او بدهید.[۲]

جهاد نفس که معبر است به تصوف و ریاضاتش و اهل تصوف آنرا جهاد اکبر گفته اند مستدل شان در این مورد این حدیث است:

عن فضالة الکامل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم المجاهد من جاهد بنفسه فی طاعة الله. (رواه البیهقی فی شعب الایمان)

پس معنی اینست که مجاهد کامل آنست که با نفس خود جهاد کند و معنی کامل و اکبر یکی است.[۳]

---

۱. خلاصه التصوف صفحه ۲۰۱

۲. خلاصه التصوف صفحه ۲۰۱

۳. خلاصه التصوف صفحه ۲۰۳

۱۳ـ هدیه که برای اهل تصوف آورده شود آنرا رد نکند البته طمع و اشراف نفس و سوال نکند و چون اید بدون ضرورت جمع هم نکند.[۱]

۱۴ـ باید دانست که ظرافت و شوخ طبعی منافی کمال و ولایت اهل الله نیست ، بسی از اهل کمال خیلی شوخ مزاج هم بوده اند مثل حضرت شاه اسماعیل شهید دهلوی رحمه الله لهذا اگر از کدام بزرگی شوخ مزاجی دیدند بدبین نگردند چرا که در حدیث ابوداود بروایت حضرت اسید بن حضیر رضی الله عنه از نبی کریم صلی الله علیه وسلم خوش طبعی ثابت است.[۲]

۱۵ـ دعوی طلب حق خود بطریق شرعی و حب مال بوجه شرعی و غضب و خشم در حدود شرع و کسب و حرفت بطریق حلال موانع کمال ولایت و بزرگی نیستند و همین طور اختلاف در مسائل شرعیه نباید اینها خارج [illegible] فیض از اکابر گردند چرا که بزرگترین تمام اهل کمال صحابه رضی الله تعالی عنهم بودند ولی در آنها هم امور مذکوره موجود بودند [illegible] بودن مردهٔ خالص شدن شرط نیست.[۳]

۱۶ـ مبالغه در ثنای مشایخ که از حدود شرع متجاوز گردد [illegible] روا نیست.[۴]

---

۱ خلاصه التصوف صفحه ۲۰۴

۲ خلاصه التصوف صفحه ۲۰۵

۳ خلاصه التصوف صفحه ۲۰۵

۴ خلاصه التصوف صفحه ۲۰۵

۱۷ـ دلیل بوسیدن دست این حدیث است :

حدثنی امرأة من صباح عبدالقیس یقال لها ام أبان ابنة الوازع عن جدها ، أن جدها الوازع بن عامر قال : قدمنا فقیل : ذاک رسول الله فأخذنا بیدیه و رجلیه نقبلها . (اخرجه ابوداود)

۱۸ـ تحصیل برکت از تبرکات که اهل محبت و عقدیت دارند دلیلش این حدیث است .

عن جابر قال مرضت فاتانی رسول الله صلی الله علیه وسلّم یعودنی و ابوبکر رضی الله عنه و هما ماشیان فوجد انی قد اغمی علی فتوضا النبی صلی الله علیه وسلّم ثم صب وضوء علی فافقت . (اخرجه الخمسة إلا النسائی)[1]

۱۹ـ دلیل عشق به الله داشتن این آیه است :

والذین امنوا اشد حباً لله [2]

۲۰ـ دلیل تصور شیخ این حدیث است :

عن ابن مسعود قال کانی انظر الی رسول الله صلی الله علیه وسلّم محکی نبیامن الانبیاء ضربه قومه فادموه وهو یمسح الدم عن وجهه و یقول اللهم اغفر لقومی فانهم لایعلمون . (متفق علیه)[3] (برای توضیح بیشتر به تلازم شریعت و طریقت مراجعه کنید)

---

۱. تکشف صفحه ۲۷۹

۲. لله که عاشقون کی عاشقی کامنظر صفحه ۲۷

۳. تکشف صفحه ۲۰۶

۲۱ـ جواز غزالخوانی صوفیه بدون مزامیر برای نشاط روح این حدیث است :

عن انس رضی الله عنه قال خرج النبی صلی الله علیه وسلّم الی الخندق فاذا المهاجرون و الانصار یحفرون فی غداة باردة و لم یکن لهم عبید یعملون ذلک لهم فلما رای ما بهم من النصب و الجوع قال اللهم ان العیش عیش الاخره فاغفر للانصار و المهاجره فقالوا مجیبین له

نحن الذین بایعوا محمدا على الجهاد ما بقینا ابدا

(اخرجه الشیخان و الترمذی)

دلیل این مسایل کتابی مستقل می‌خواهد تا اینجا بسنده می کنیم و از خداوند توفیق عمل به اعمال انبیاء علیهم الصلاة والسلام و خصوصا رسول الله ﷺ و صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین و امامان اربعه و سایر اولیاء الله و علمای ربانی رحمهم الله علیهم اجمعین را می خواهیم و تشکر می کنم از بزرگوارانی که در جمع آوری و چاپ این رساله از کمکهای علمی و عملی دریغ نفرمودند. خداوند به آنها اجر عظیم عنایت فرماید [illegible] عمل این ناکاره را به دربار خود بپذیرد.

و انا العبد [illegible] العلمی

۱. المختصر صفحه ۳۲۳

نمونهٔ خلافت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة

ملا حبیب الله همرای حاج ملا قادربخش ولد ملا الله یار
نزد این فقیر برای کسب باطنی آمد بلطائف ایشان توجه نموده شد
الحمدلله از برکات حضرت پیران کبار اندراج النهایة فی البدایة از برکت
حضرات پیران کبار از هر لطیفه و سبق چاشنی چشیده شخص نیکوخصال
و خجسته افعال است لهذا بنابر ترویج طریقهٔ شریفه اجازهٔ خلافت
و [illegible] دعا و توجه و تعلیم طریقهٔ نقشبندی مجددیه برای ایشان داده شد
خداوند تبارک و تعالی در عمر ایشان برکت نماید و بسبب ترویج طریقه شریفه
گرداند شرط اجازت الاستقامة علی الشریعة الغراء و اتباع السنة
البیضاء و اجتناب عن البدعة و دوام الذکر و الفکر و الشغل مع الله سبحانه
و تعالی و الصبر و توکل و رضا و تسلیم و تواضع و انکسار شیوه
همرای دوستان [illegible] والسلام علی من اتبع الهدی



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة

ملا حسن ... همراه ... این فقیر ... [illegible]

... الحمد لله ... [illegible]

... [illegible] ... و حجت ... تعالی ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة

الغراء ... السنة السنیة و ... [illegible]

... [illegible] ... الله سبحانه و تعالی ... [illegible]

... [illegible] ...

والسلام ... [illegible]

... علی حبیبه محمد و علی اله و اصحابه ... [illegible]

... [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة

صلاحیت و کمالات همراه جناب ... مرد این فقیر برای کسب باطنی آمده بطائف ایشان توجه نموده شد الحمد لله از برکات پیران کبار به طریق اندراج النهایة فی البدایة از هر لطیفه چاشنی چشیدند متخلق بنیکو خصال و حسنه افعال است لهذا بنا بر ترویج طریقه شریفه اجازه خلافت دم و دعا و توجه و تعلیم طریقه نقشبندیه مجددیه برای ایشان داده شد الله تبارک تعالی در عمر ایشان برکت نماید و سبب ترویج طریقه شریفه گرداند.

شرط الاجازة الاستقامة على الشريعة الغراء واتباع السنة البيضاء، واجتناب عن البدعة والهواء واهلها ودوام الذكر والفكر والشغل مع الله سبحانه وتعالى والرجوع الى الحق واليأس عن الخلق که شیوه هیه این طایفه رحمهم الله تعالی است، داشته باشد

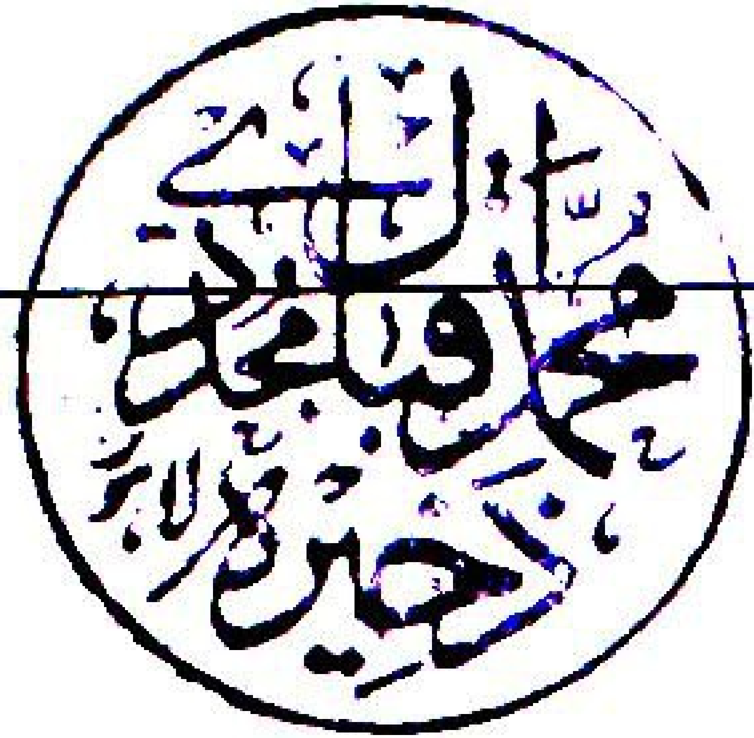
والسلام على من اتبع الهدى والتزم متابعة سيد الورى صلى الله تعالى على خير خلقه محمد وعلى آله واصحابه وسلم.

والسلام اولاً آخراً ظاهراً باطناً على من عمل صالحاً ..

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

احمدی
غوث محمد

مکتوب گرامی حضرت قطب الاقطاب شاه امان الله ﵀ که با دست مبارک نوشته اند برای ترغیب جهاد برای مریدان و مردم و به مناطق فرستاده اند



بسمه تعالی

نامه ای از حضرت سلطان اهل جذبه شاه امان الله نقشبندی مجددی به مریدان خود برای تشویق به جهاد علیه انگلیس

[illegible]

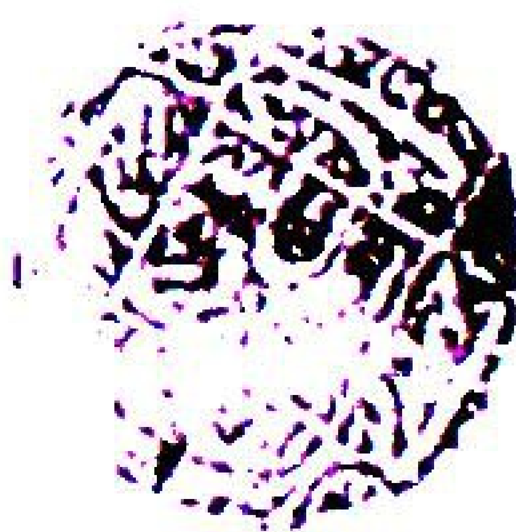
سلام و دعوات فقیرانه به فرزندان ام ملا خالو احمد و ملا شیر محمد احمد و ملا عطر احمد و ملا اکبر و عطا محمد و جمیع مریدان مرغا و [illegible] و خلیفه ملا سرور و ملا سمندر و ... و جمیع مریدان سالکان [illegible] و عطاء الله و فیصل و ... و جمیع مریدان علی زایی میرسد خدای تعالی شمایان را به هر دو جهان سرافراز داشته باشد. بعدها مهربانا! کفار ضلالت شعار [illegible] و بر مسلمین این دیار را تنگ کرده و بلاد اهل اسلام را تحت تصرف خود درآورده. [illegible] به حکم [illegible] انفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذالکم خیرٌ لکم ان کنتم تعلمون (سوره توبه آیه ۴۱) بیرون آیید سبک بار و گران بار (یعنی در حالیکه اسباب و حشم بسیار دارید یا بجز قدر ضروری بدست شما نباشد) و جهد کنید به مال خود و جان خود در راه الله این بهتر است شما را اگر می دانید.

باید و شاید که از مال و جان دل خود برداشته توشه را گرفته معه [illegible] اسباب و اسلحهٔ جنگ به دفع [illegible] مهیا ساخته روانه فی سبیل الله شوند و هر کس استطاعت راه رفتن ندارد لازم که مدد رسانی به مردم غازی که به همراه بیرق این فقیر می روند بکنند خصوصاً لازم که از هر حیل دو [illegible] برای مدد و خرج راه این فقیر مهربانی کنید و هر کس که چیزی فی سبیل الله مدد رسانی به غازیان می نماید حق جل و علی ثواب و عوض آن را یکی به هفتصد می دهند و عن ابن مسعود الانصاری رضی الله عنه قال جاء رجل بناقة مخطومة فقال هذه فی سبیل الله فقال رسول الله ﷺ لک بها یوم القیامة سبع مائة ناقة کلها مخطومة (صحیح مسلم [illegible]) از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که آمد مردی به همراه شتر افسار شده اش پس گفت این شتر را در راه

خدا آورده ام پس فرمود رسول [illegible] [illegible] [illegible]
شود که همه آنها [illegible] شده اند و دیگر [illegible] رسول [illegible] [illegible]
غزا و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] کسی [illegible] محمد [illegible] [illegible]
جهاد [illegible] و کسی که به [illegible] محمد [illegible] [illegible]
روز [illegible] و به آنها کمک کند [illegible] که به جهاد رفته [illegible]

خلیفه شیر محمد، احمد و لعل محمد [illegible] که هر چه [illegible] [illegible]
آدم بدهید که [illegible] جانشک [illegible] که به همه [illegible] [illegible]
فقیر [illegible] فقیر قبول [illegible] [illegible]
[illegible] را تا [illegible] دوست [illegible] [illegible]
خدمت ما همین است [illegible] محمد [illegible] جهاد [illegible] محمد [illegible]
که این صحبت نامه [illegible] [illegible]
همراه من و اوراق [illegible] بفرمائید

مهربانا عاریان به همراه فقیر [illegible] [illegible]
آخر خاتمه این فقیر به همین [illegible] امید است که [illegible] [illegible]
کند و آخر دیدن من و شما همین خواهد [illegible]



[illegible]

نویسنده: خادم محمد عارف مجددی
عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان (حصه دوم)
مشهد: نشر خاطره، 1389.

چاپ اول 1389
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه
احادیث احکام، محمد(ص) پیامبر اسلام،53 قبل از هجرت.

4هـ 7 الف/BP112/6 297/211
1378 شابک: 9 -90- 5586 -600- 978
کتابخانه ملی ایران 78-9071م

نام کتاب: عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان (حصه دوم)

نویسنده: خادم محمد عارف مجددی

ناشر: خاطره مشهد ۰۵۱۱۳۴۲۳۴۳۶

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۸۹

چاپ: سعید

شابک: ۹-۹۰-۵۵۸۶-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

مرکز پخش:

زاهدان، تقاطع خیام و توحید، روبروی مسجد جامع مکی، کتابسرای مکی

همراه ۰۹۱۵۹۴۱۷۶۸۷ تلفن: ۲۴۱۲۵۹۸-۰۵۴۱

فهرست

عنوان | **صفحه**

تقریظ گرامی

حضرت شاه دوران قطب العارفان جامع العلوم شیخ الحدیث والتفسیر جناب مولاناعبدالرحمن چابهاری نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

پانزدهم ذوالقعده الحرام ۱۴۳۱ هـ

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد

جلد دوم کتاب "عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان" تالیف گرانقدر جناب شیخ محمد عارف مجددی به رؤیت اینجانب رسید چون جلد اول را به استقصاء مطالعه کرده و بهره برده و پسندیده بودم مخصوصاً جلد ثانی نیز مطالعه شد و از [illegible] رشک آفرین مؤلف در بعضی کتب واضح و [illegible] حضرت سلطان اهل جذبه شاه امان الله و نجل گرامی ایشان سلطان اولیاء حضرت شاه ولی الله رحمة الله علیهم اجمعین این اولیاء نعمت ما مردم بلوچستان [illegible] جزاه الله تعالی خیرا و وفقنا و ایاه لما یحب و یرضی [illegible] برای خدمت به علم و عرفان [illegible] باشند و الله یتقبل من المتقین و صلی الله تعالی علی [illegible] محمد و آله و صحبه اجمعین. العبد الفقیر عبد الرحمن [illegible]

تقریظ گرامی

حضرت غوث العارفان شاه طریقت جناب حضرت حاجی شاه محمّدعمر نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم اما بعد این جانب حصۀ دوم کتاب عروج ستارگان نقشبندی، مجددی در افغانستان را مطالعه نمودم و مورد تایید این جانب می باشد.

کتابی است بسیار ارزنده و مفید وامیدوارم که همۀ عاملان به شریعت وطریقت ومحبان اهل الله از آن بهرۀ کافی ولازم را ببرند. انشاءالله ومن الله توفیق

سید محمد عمر مجددی

تقریظ گرامی

حضرت قطب العارفان غوث سالکان مرشد بزرگوار جناب حضرت حاجی محمدبشیرشاه نقشبندی مجددی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فتح لاولیائه طریق الوسائل، واجری علی ایدیهم الکریمة انواع الفضائل، فمن اقتدی بهم انتفع واهتدی، ومن حاد عن طریقهم انتکس وتردی. وصلی الله علی سیدنا محمد سید اهل السیادة وعلی اله وصحبه وسلم،

خداوند متعال از فضل و مرحمت بی پایانش برامت مرحومه آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در هر زمان و اوان برای راهنمایی این امت بطور خصوص از بین بندگانش اشخاصی را جامع صفات نیک وآراسته به مراتب عالی احسان وتقوی قرار داد و با فیوضات و امدادات غیبی مؤید نمود تا ستاره ای راهنما باشند برای این امت و دعوت ایشان بسوی خداوند و رسانیدن ایشان به سعادت و ایمان و دعوت و جهاد فی سبیل الله که «کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر» در شأن ایشان است، ایشانند وارثان حقیقی انبیاء و ائمه متقین، در ارکان ایمان و اسلام و احسان که تاریخ اسلام مملو از برکات و خیرات ایشان است. مؤلف عزیز محمد عارف نقشبندی در این رساله نیز مانند رساله قبل (عروج ستارگان) در معرفی این بزرگواران سعی و تلاش نموده اند. امید است این رساله مورد قبول حق تعالی گردد. برایشان از الله متعال توفیق روزافزون و سعادت دارین مسئلت دارم.

ومن الله التوفیق

۱۰ رمضان ۱۴۲۶

تقریظ گرامی

حضرت قطب العارفان شیخ الحدیث والتفسیر جناب مولانا عبیدالله نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم ۲۵ شوال ۱۴۳۱ هق

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

اما بعد – به قول شاعر که «از هر چه می‌رود سخن دوست خوشتر است» سخن دوستان یا سخن از دوستان (دوستان خداوند سبحانه و تعالی) هزار بار هم اگر تکرار شود، نه تنها ملال آور نیست بلکه فرحت در فرحت می‌آورد. درین اوراق سخن از دوستان او گفته است و سلسله ای از زندگینامه‌ی بزرگان نقشبند را ادامه داده شده است که در افغانستان رشد و نمو یافت و سایه‌ی شان به اطراف و اکناف دامن گسترد.

عزیز ما جناب شیخ محمد عارف گرگیج!

در رساله‌ی قبلی که بعضی از بزرگان سلسله‌ی نقشبندیه مجددیه زمانه را بطور جامع به خوانندگان معرفی کرده بود و اینک بعضی دیگر از این ستارگان را در معرض دید مشتاقان قرار داده است هر چند که این سطور هرگز نتوانست معرف کامل آن برگزیدگان خداوند متعال باشد، اما به حکم «ما لا یدرک کله لا یترک کله» همین هم غنیمت است و موجب محبت به آن عزیزان خواهد بود. ان شاء الله درین زمینه باز هم بیشتر کار شود بهتر است اما در حد واقع نه افراط و نه تفریط تا تشنگی عرفانی عارفان و دوستان خدا برطرف گردد.

گرچه سیمای عرفا جاذبه ای دارد که تمام شدنی نیست
نه حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان – بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

خداوند متعال از جامع این مطالب قبول فرماید آمین. الداعی الی الله بنده عبیدالله عفی عنه
از منبع العلوم کوه دامن

تقریظ گرامی

حضرت قطب السالکین شاه جذبات شیخ الحدیث والتفسیر جناب مولانا محمّدانور سیّدزاده حق آبادی نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

[illegible]

تقریظ گرامی

حضرت شاه نقشبندیه جناب خلیفه فقیر محمّد لادیزی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم ط

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

و اما کتاب برادر عزیز محمد عارف جان را
مطالعه نمودم ماشاء الله برای گرد آوری
مطالب زحمت کشیده اند خداوند این
زحمتش را بدربار کبریائی اش قبول و مقبول
گرداند و ایشان را جزای خیر عنایت بفرماید
آمین

۲۳ رمضان المبارک ۱۴۲۱

فقیر محمد نقشبندی مجددی عفی عنه

تقریظ گرامی

حضرت شاهزاده بزرگوار جناب مولانا عبدالجلیل نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد:

این حقیر کتاب موصوف به عروج ستارگان نقشبندی مجددی در افغانستان را مطالعه نمودم هر دو حصه این کتاب با محتوی بسیار ارزنده از سرگذشت شخصیت‌های بزرگ علمی و عرفانی که روزگاری هر کدام شان پرچم دار رشد و هدایت بوده و تا هم اکنون جانشینان و خلفای ایشان درمیان جامعه اسلامی همچون ستارگان راهنما میدرخشند.

ناگفته نماند که از دوره جوانی آرزوی این حقیر این بود که روزی زندگینامه این بزرگواران را به رشته تحریر دربیاورم تا عده کثیری از آن مستفید شوند اما فرصت نصیب نشد تا اینکه خبردار شدم که یکی از خلفای جناب حضرت مرشد الله والد ماجدم دامة برکاتهم و فیوضاتهم

جناب خلیفه صاحب محمد عارف جان این امر خطیر را عهده دار شده از دل و جان خوشحال شدم و الله درگاه خداوند متعال برای این عزیز دعا خیر و برکت [illegible] ارمغون نمودم

والسلام

عبدالجلیل مجددی نقشبندی

۱۳۸۹/۶/۱

تقریظ گرامی

حضرت محقق علوم والعرفان جناب مولانا عبدالحقّ نقشبندی مجدّدی دامت برکاتهم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی أظهر الأکوان من العدم إلی الوجود والصلاة والسلام علی سیدنا محمد و علی آله وصحبه الی یوم الموعود

وبعد:

عروج ستارگان نقشبندی حصه دوم آن نیز مطالعه گردید بسیار خوش وقت ساخت، چرا نه، که سرگذشت عارفان روح را جانی تازه می بخشند خداوند متعال جناب شیخ محمد عارف مجددی را توفیق بیشتری در راستای خدمت طریق عطا نماید وبنده فقیر وایشان را در زمره صالحین محشور گرداند. آمین بحرمة سید المرسلین صلی الله علیه وسلم

فقیر لاشی عبدالحق
نقشبندی مجددی
۱۰ رمضان ۱۴۳۱
منبع العلوم

مقدمه

الحمدلله الذّی أظهر آثار قدرته و أنوار عزته، فی کل وقت و زمان، و حین و أوان، و عمّر کل عصر من الأعصار بنبی مبعوث برشد الخلق إلیه، إلی أن ختم الانبیاء والرسل بالنبی الأشرف والرسول الأعظم سیدنا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، و أتبع الأنبیاء علیهم الصلاه والسلام بالاولیاء؛ یخلفونهم فی سننهم، و یرشدون الخلق إلی عظیم أخلاقهم. والصّلاه والسلام الأتمان الأکملان علی سیدنا وحبیبنا وشفیعنا محمّد وعلی آله وصحابه جمعین.

اما بعد:

باید دانست حضرات اولیای بزرگوار پرچمن افغانستان رحمهم الله علیهم اجمعین صاحب ولایت بوده اند و از لحاظ عرفان به درجه های بالای قطبیت نیز رسیده اند و از ایشان کراماتی صادر شده است که بعضی از این کرامات از فهم کسانی که در راه سلوک طریقت قدم برنداشته اند دور است. حطای خداوندی را کسی انکار نمی تواند بکند. والله ذوالفضل العظیم و خداوند صاحب فضل بزرگ است. یؤتی من یشاء و به هر کسی که بخواهد لطف و مرحمت می فرمایند:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

حضرت امام شاه ولی الله صاحب محدث دهلوی رحمه الله می فرمایند:

کتب صوفیه هر چند به نسبت به خواص کیمیای است عجیب التأثیر اما نسبت به عوام سمّی قاتل است.[1]

زیرا که فرموده ها و احوال ایشان صاحب فن می خواهد، پس توجّه داشته باشیم که اگر کشف و کرامت اولیاء در فهم ما نمی آیند و عقل ما کشش آنها را ندارد، در رد آنها کوشش نکنیم و سکوت را اختیار کنیم که بهترین روش همین است.

برای اهل مطالعه مخفی نیست که کرامات و احوال غریبی از حضرات صحابه و تابعین رضی الله عنهم اجمعین و دیگر امامان و اولیاء الله به کثرت ظاهر گردیده است،[2] و عقیده اجماع اهلِ سنّت و جماعت بر همین است که کرامات اولیاء حق است و اثبات آن از آیات و احادیث ثابت است.

حضرت امام شیخ عبدالقادر گیلانی رحمه الله علیه می فرمایند:

معجزه و کرامت فعل خداست که ظاهر می گردد بر دست بنده به جهت تصدیق و تکریم ولی، نه فعل بنده است.[3]

اوّلیا را هست قدرت از اِله　　تیر جسته بازگرداند زراه

پس از خداوند بخواهیم توفیق عمل به کردار و گفتار این بزرگواران نصیب ما بگرداند.

---

[1] الطاف القدس فی لطائف نفس صفحه ۱۳۸.

[2] می توانیدبه کتب جامع الکرامات علّامه نبهانی شامی - حیات الصحابه علّامه محمدیوسف کاندهلوی - واقعات و کرامات اولیاء دیوبند و غیره...مراجعه کنید.

[3] فتوح الغیب شرح فرسی، علّامه محدث شیخ عبدالحق دهلوی.

در این رساله نیز به صورت اختصار ذکر خیری از بعضی دیگر مشایخ بزرگوار نقشبندی مجددی افغانستان شده است، هرچند به قول حضرات برای شناخت آنها کافی نیست ولی خود را به این وسیله کمی آرامش می دهیم. خداوند توفیق عمل به روش انبیاء و اولیاء عنایت فرمایند.

در آخر برای تحدیث نعمت و ترغیب دیگر دوستان و بزرگواران عرض می کنم از زمان شروع این تذکره مختصر اولیای بزرگوار و مشایخ طریقت تا اتمام و انتشار خیلی مبشرات برای این ناکاره آمده است که قابل ذکر نیست.

از خداوند متعال می خواهم که این حقیر و دیگر دوستان و بزرگواران مخلص را از فیوضات و برکات این حضرات رحمهم الله علیهم اجمعین بی‌نصیب نگرداند، و این حقیر از خوانندگان محترم تقاضای مصرانه برای دعا مغفرت و توفیق عمل صالح دارم.

و من الله توفیق

احوال حضرت قطب زمان شاه محمّد محسن مشهور و معروف به آقای قندهاری رحمه الله

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند ششم حضرت غوث زمان شاه ولی الله خراسانی رحمه الله می باشند.

حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه در کتاب سراج العارفین می فرمایند:

ولد ششم حضرت ایشان رحمه الله علیه محمّد محسن جان است در سن هفت می باشد، الحال در مکتب نشسته، انوار محسنّیه الحال در او مشهود می گردد.[1]

تولّد حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در قریه پرچمن از توابع بلاد هرات افغانستان می باشد. ایشان دوران ابتدایی را به سرپرستی و تشویق پدر بزرگوار تا دوره متوسطه در زادگاهشان در حوزهٔ علمیه پدر بزرگوار حاصل نمودند و برای دوره نهایی تحصیلات به شهر قندهار سفر کردند و تا مدّت هیجده سال از محضر علمای بزرگ آن زمان در حوزهٔ علمیه معروف ملّا شراف الدین رحمه الله علیه فقه و حدیث و تفسیر حاصل نمودند، در ضمن قرآن مجید را به روایت سبعه حفظ کردند و قاری زمان خود بودند.

---

[1] سراج العارفین چاپ قدیم صفحه ۳۳.

حضرت مولانا محی الدین قنبرزهی حفظه الله می فرمایند:

من در شهر قندهار درس می‌خواندم و در همانجا حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه را ملاقات کردم و با ایشان بیعت کردم لطیفه قلب را از ایشان گرفتم و لطیفه دوم را پس از چندین سال در ایران از حضرت استاد جناب مولانا عبدالعزیز رحمه الله علیه که خلیفهٔ حضرات پرچمنی بود گرفتم. حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه عالم و قاری بزرگی بودند و صوت زیبایی داشتند وقتی پیش امام می‌شدند قرائت طولانی می‌خواندند و اکثر مردم که در نماز بودند به وجد می‌آمدند و صدای آه و فریاد و گریه بلند می‌شد.[1]

اکثراً در حضور شاه قندهاری رحمه الله علیه علمای عصر ایشان مجلست داشتند و در منزل ایشان رحمه الله علیه اکثر کتب فقه و حدیث و تفسیر و فتوی موجود بود و علمای بزرگوار برای حل بعضی مسایل به ایشان رجوع می کردند.

منقول است که حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه عالمی استوار و خیلی جدّی در مسایل شرعی و عاشق سنّت‌های نبوی صلی الله علیه و سلم بودند.

سلوک طریقت

حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه سلوک طریقت را پیش حضرت شاه و مرشد خود، غوث زمان، شاه ولی الله خراسانی رحمه الله علیه کامل نمودند و در حضور

---

[1] به نقل از فرموده های ایشان

طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه، قادریه، چشتیه، و سهروردیه بطور اعم و طریقهٔ شریفهٔ نقشبندیه بطور اخص اجازت تمام در جهت تعلیم و ارشاد مسلمین گرفتند.

از حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه برادر زاده ایشان نقل است که در مورد لطایف صحبت می کردند، در این میان فرمودند عموی ما حضرت شاه محمّد محسن قندهاری رحمه الله علیه صاحب جذباتِ عجیب بودند و این جذبات را خیلی دوست داشتند و به والد بزرگوار خود عرض کرده بودند که من این جذبات را دوست دارم و نمی خواهم این جذبات از من بروند.[1]

حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه پس از وفات پدر بزرگوار مراحل نهایی و سیر مقامات طریقت را در نزد برٔادر بزرگوار خود قطب الاقطاب شاه پرچمن حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به اتمام رساندند.

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرزند حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه فرمودند:

پدر ما اکثراً طبیعت جلالی داشتند و صاحب جذبات قوی بودند و در هنگام توجّه به مریدان با ذکر « هو » همهٔ مریدان را مجذوب می کردند.[2]

دعوت و تبلیغ

حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه زحمات سفر به خود می دادند و به جاهای دور برای ارشاد و تبلیغ دین می رفتند، چنانکه در حصهٔ اوّل این کتاب

---

[1]. از ملفوظات ایشان.

[2]. از ملفوظات حضرت حاجی امان الله حفظه الله.

نیز ذکر شد که با مشورت حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه با برادر خود حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه به طرف بلوچستان افغانستان و به شهرهای مرزی ایران وخیلی از دهات و شهرهای بزرگ افغانستان سفر می کردند و مردمی را که در عقاید جاهلیت غرق بودند به طرف شریعت و سنّت راهنمایی می کردند و از منجلاب خرافات به طرف الله سبحانه و تعالی سوق می دادند.

حضرت حاجی محمّدعمر شاه صاحب حفظه الله فرزند بزرگوار حضرت شاه قندهاری رحمه الله فرمودند: پدرم از کسانی بود که ذبح کردن گاو و گوسفند را بر سر قبور امیران چخانسور افغانستان منع کردند.

از حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه کرامات و واقعات زیاد صادر شده است که احقر مختصراً از واقعات موثّق نقل می کنم.

واقعه

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب دامت برکاتهم فرمودند:[1]

پیش عموی ما حضرت قندهاری جان رحمه الله علیه یکی از منطقه ای دیگر آمده بود و بیعت کردند و مدّتی کوتاه ماندند، پس از مدّتی حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه با جمعی از مریدان به منطقه [illegible] مریدان و مردم بیشماری به استقبال ایشان آمدند، ولی همین [illegible] بالای خانه خود با خانواده اش ایستاده بود و از دور نگاه می کرد [illegible] که بیعت خود را شکسته بودند، یکی از همراهان حضرت شاه صاحب [illegible]

---

[1] از ملفوظات حضرت حاجی محمدعمر شاه صاحب حفظه الله

الله علیه که او را شناخت گفت آقا صاحب مرید شما فلانی به استقبال شما نمی آید؟ حضرت چیزی نگفتند، مرید همراه دوباره جمله اش را تکرار کرد، حضرت شاه صاحب چیزی نگفتند

برای بار سوم مرید همراه جمله اش را تکرار کرد، همان لحظه حضرت شاه صاحب فرمودند: مگر کور است مرا نمی بیند. مرید از بالای خانه خود فریاد زد، کور شدم به حکم خدا هر دو چشمش کور شد، خانواده و فامیل های مرید کور همه با هم آمدند و گفتند همهٔ ما منکر شما بودیم الان ما توبه کرده ایم ما را ببخش، همه با شما بیعت می کنیم فقط چشم های این شخص را به او برگردان! حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه فرمود من که نعوذبالله خدا نیستم کار خداهست به من ربطیٔ ندارد.[1]

واقعه

حضرت مولانا محی الدین قنبرزهی حفظه الله فرمودند:

در منطقه چخانسور افغانستان تعدادی دزد جلوی حضرت شاه قندهاری و مریدانش را گرفتند تا مال و اموالی را که مریدانش در این سفر داده بودند بگیرند، وقتی دزدان حمله ور شدند حضرت فرمود کاری نداشته باشید بگذارید ببرند، خود حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه از اسب پیاده شدند و در کنار تپه ای جای صاف دو رکعت نماز خواندند پس از اتمام نماز صدای فریاد دزدان بلند شد که فریاد می زدند سوختم سوختم! بدن تمام آن ها

---

۱. از ملفوظات حضرت حاجی محمّدبشیر شاه دامت برکاتهم.

شروع به سوختن کرد، همهٔ آنها اموال را برگرداندند و معذرت خواهی کردند و به دست مبارکشان توبه کردند.

بعضی مرید ایشان شدند و خدمت ایشان می کردند و یکی از همین دزدان تا زمانی که حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه زنده بودند همراه و غزلخوان ایشان بودند.[۱]

یکی از کرامات حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه که هیچ فردی از علماء و صلحاء و هیچ زن و مردی در این مناطق آن را انکار نمی کند واقعه‌ای است که در شهر قندهار رخ داد. حضرت شاه صاحب بدلیل مباحثاتی که با ایشان می شود با ناراحتی از شهر قندهار سوار بر دیوار بیرون می روند، پس از همین واقعه است که حضرت شاه محمّد محسن معروف و مشهور به آقای قندهاری می شوند.

فرزندان و خلفاء و تالیفات

حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه دارای هفت پسر بودند که چهار پسر ایشان وفات کرده اند. محمّدنادر جان در سن بیست و یک سالگی و محمّدسرور جان در سنّ بیست و شش سالگی و محمّدنصیر [illegible] برادر در کوچکی وفات کردند و سه فرزند که هم اکنون [illegible] هستند به ترتیب سنّی نقل می کنم:

بزرگ ایشان حضرت شاه غلامعلی شاه صاحب دامت [illegible] می باشند که در منطقه ای به نام ایستیوی پرچمن شریف در حال حاضر [illegible]

---

۱. [illegible]

مریدان مشغول می باشند، فرزند دوم حضرت حاجی محمّدعمر شاه صاحب دامت برکاتهم می باشند هم اکنون در زاهدان ایران تشریف دارند و خلفای بزرگی تربیت کرده اند و خانقاه ایشان سالیان سال است که پر رونق است و به تعلیم و تربیت مشغول می باشند، فرزند سوم حضرت حاجی امان الله جان صاحب دامت برکاتهم می باشند که در زاهدان ایران تشریف دارند و به تربیت مریدان مشغول می باشند.

در مورد خلفاء و مریدان حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه باید گفت که قابل ذکر نیستند و نه در شمار می آیند و در مورد تالیفات ایشان، چون حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه در اقسام نقاط سفر کرده اند و بیشتر اوقات خود را در تعلیم و تبلیغ گذراندهٔ اند تالیفاتی نداشته اند فقط مکتوبات داشته اند که جمع آوری نشده اند.

وفات ایشان رحمه الله علیه

حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله فرمودند:

هر وقت یکی از اولیای بزرگوار وفات می کرد ستاره ای روشن بالای منزل آن پیدا می شد که خیلی خیلی نورانی و روشن بود، زمانی که وفات پدر بزرگوار ما نزدیک شد آن ستاره بالای منزل ما ظاهر شد که مردم می گفتند این همان ستاره ایی است که قبلا بالای منازل حضرات دیگر پیدا شده بود، پدر بزرگوار ما یک روز قبل از وفات هنگام عصر همهٔ خانواده را خواست و به همهٔ ما سبقاتی تلقین فرمودند و لحظاتی توجّه کردند و بعد فرمودند:

ناراحت نباشید من اینقدر پیش خدا راه دارم و چهار انگشت دست راست خود را دراز فرمودند و بعد در حالت سکر رفتند روز وفات ایشان حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه و حضرت حاجی محمّدانور شاه رحمه الله علیه بر بالین ایشان حضور داشتند، خود ایشان به طریق سنّت دراز کشیدند و جان به جان آفرین تسلیم کردند و به ملاقات دوست رفتند.

وفات ایشان روز پنجشنبه ماه ذوالقعده سال ۱۳۷۵ هجری قمری برابر با سال ۱۳۳۲ هجری شمسی می باشد و نزدیک نماز عصر که شب جمعه باشد با جماعت بزرگ در پرچمن به خاک سپرده شدند.[۱]

حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب چهل و هشتم می فرمایند:

و دیگر شما را مطلع می سازم که حقایق و معارف آگاه مرحوم مغفور اخوی اعزی ام جناب ملا محمّد محسن جان آقا مشهور و معروف به آقای قندهاری پیش از این به یک هفته به روز پنجشنبه به شب جمعه، از دار فنا به دارالعقبی رحلت نموده. طبق آیه شریفه « قالوا انا لله وانا الیه راجعون به جوار حضرت حق سبحانه و تعالی پیوست از جناب شما در حقشان دعای خاتمه منظور است چرا که او به دعا انتظار دارد. باقی همه در باب خیریت ...

---

[۱] به نقل از حاجی امان الله حفظه الله

[۲] مکتوبات حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۸۶

کرامات بعد از مرگ

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرمودند:

چندین نفر از مخلصین صاحب کشف گفته اند که از سر مزار ایشان صدای تلاوت سوره یس شریف شنیده اند، خود ایشان فرمودند: یک روزی خودم بر سر مزار پدر بزرگوارم رفتم، دیدم یک شخصی آنطرف مزار ایشان رو به قبله نشسته اند وقتی او را دیدم، فهمیدم پدرم است عبایی داشتند و سر مبارک کلایی نبود و در آنجا به ذکر و مراقبه مشغول بودند.[1]

واقعه

صوفی نورمحمّد ریگی که از مریدان حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه هستند فرمودند:

من از زابل مدّتی به مازندران رفته بودم و در آنجا کشاورزی می کردم نزدیک برداشت محصول بود که شبی خواب دیدم که جناب خلیفه لال محمّد رحمه الله علیه خلیفهٔ حضرت علّامه شاه بهاءالدین شهید رحمه الله علیه به من پاکت نامه ای داد من گفتم این چیست: فرمود: آن شخص داده، از او بپرس و اشاره کردند به طرف دیگری وقتی من نگاه کردم دیدم حضرت شاه قندهاری هستند دویدم و با ایشان مصافحه کردم و گفتم این نامه چیست؟ فرمود بخوان خودت می فهمی و رفتند من نامه را باز کردم، نوشته بود مادرت تو را خواسته سریع به زابل بیا من از خواب بیدار شدم وجد شدیدی مرا گرفته بود که با تمام وجود جذب شده بودم و از بالای تختی که خواب

[1] به نقل از حضرت حاجی امان الله حفظه الله.

بودم افتاده بودم و الله الله می گفتم بعد به این خواب کمی فکر کردم وگفتم بعد از برداشت محصول می روم دقیقاً ده روز بعد از خواب مادرم فوت کرده بودند و مرا خبر دادند که بیا به زابل، اگر با رسیدن نامه من رفته بودم مادرم را قبل از مرگ ملاقات می کردم ولی این کار را نکردم.

احوال قطب سالکان حضرت شاه محمّد قیّوم پرچمنی رحمه‌الله

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند هفتم حضرت غوث زمان شاه ولی الله خراسانی می باشند، نام مبارک ایشان از پیش حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه جا مانده است و در کتابشان سراج العارفین نامی از ایشان نبرده است حضرت ایشان رحمه الله علیه از حضرت شاه محمّد محسن قندهاری کوچکتر بودند و از حضرت حاجی محمّدانور شاه بزرگتر بودند و تاریخ ولادت ایشان حدوداً در تاریخ ۱۳۱۴ می باشد.

دروس ابتدایی را در مدرسهٔ دینی حضرت غوث زمان شاه ولی الله رحمه الله علیه تا دوره متوسطه خواندند و از علمای بزرگ و پدر بزرگوار و برادران استفاده های علمی و عملی کسب کردند، و سلوک طریقت را از پدر بزرگوار غوث زمان رحمه الله علیه حاصل نمودند و تا زمان حیات پدر بزرگوار کنارشان بودند و تربیت حاصل کردند و در چهار طریقه اجازه گرفتند و سیر مقامات را در پیش برادر بزرگوار حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به اتمام رساندند.

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه بر حسب مشوره حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه برای دعوت و تبلیغ به مناطق دور دست سفر می کردند.

حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب شصت و چهارم می فرماید:

از جانب خود اراده دارم که اخوی اعزّی جناب ملا محمّد قیّوم جان آقا را بدین جناب جلالت مآب نایب الحکومه صاحب بفرستم، تا به شهر برود.[۱]

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه با اینکه به سفرهایی به مناطق ایران و افغانستان می رفتند خانقاهی پر رونق در منطقه داشتند و مردم از دور و اطراف پیش ایشان جمع می شدند و از ایشان استفاده می کردند.

واقعه

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله برادر زاده ایشان فرمودند:

حضرت شاه محمّد قیّوم جان رحمه الله علیه خانقاهی داشتند و اوقات فراغت خود، زمین اطراف را صاف می کردند و با دستان خود سنگ از زمین جمع می کردندسبزی و غیره می کاشتند که هم خودشان و مریدان و مردم استفاده کنند. یک روزی عالمی بزرگ برای مرید شدن به خانقاه ایشان آمد وقتی از دور دید که شیخ سنگ جمع می کند در دلش گفت این شیخ طریقت نیست حضرت شاه محمّد قیّوم چون صاحب کشف بودند فهمیدند و شروع کردند به کار کردن و در حین کار کردن می فرمود دست به کار و دل به یار، دست به کار و دل به یار، عالم بزرگوار پشیمان شدند و گفتند ... آمده ام که مرید شما بشوم ایشان فرمودند من شیخ عرفان ...

---

[۱] مکتوبات حضرت شاه محمد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۱۰۲

طرف بروید و ایشان را به طرف برادر خود حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه راهنمایی کردند که به خانقاه او بروند.[1]

حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد و ششم که برای حضرت قاضی جلال الدین فقهی سلجوقی رحمه الله علیه فرستاده اند می فرماید:

و دیگر حقایق و معارف آگاه اخویم جناب ملا محمّد قیّوم جان صاحب مرحوم و مغفور در حالت حیات خود بسیار مقبول و منظور این فقیر بوده اشاعت طریقهٔ شریفه را از حد زیاد نموده بود.[2]

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه به پیر خراسانی معروف بودند ایشان در مناطق سرخس، باخرز، خافْ و دیگر شهرها و دهات خراسان ایران طریقهٔ مبارکه نقشبندیه را ترویج دادند، و هم اکنون نیز مریدان بیشماری در این مناطق وجود دارد، که به برکت سفرهای حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه و حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه هستند که ادامه راه ایشان حضرت شاه محمّد یوسف و حضرت شیخ شمس الحقّ و فرزندش شاه عبدالله شدند و هیچ منطقه ای از خراسان ایران نیست که بویی از ایشان نباشد.

حاجی سید عبدالله نوه حضرت شاه محمّد قیّوم ولی ﷺ می‌فرماید:

حضرت شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه سلطان جذبات و دریایی از عشق و محبّت الهی بود، چنانچه دربارهٔ ایشان از زبان بزرگانی که ایشان را زیارت

---

[1] به نقل از ملفوظات حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله.

[2] مکتوبات حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله صفحه ۱۱۹.

نموده اند نقل شده است که ایشان آفتابی بودند که هر کجا پا می‌گذاشتند گرمی می بخشیدند و بارانی بودند که با خود نسیم طراوت و شادابی در پیروی از شرع شریف همراه داشتند و خود به تنهایی لشکری از لشکرهای خداوند بود، چنانچه حضور ایشان در هر مکانی انقلاب درونی بوجود می آورد.

با نفس گرم خود. بندگان خدا را از افسردگی و غفلت و بی پروایی و دنیا زدگی بیرون می آورد و از آنها انسان هایی با شوق و وجد و خدا طلب می‌ساخت.[1]

وفات ایشان رحمه الله علیه

این عاشق حق را محبوب وی به سوی خود در هنگام جوانی خواند و دنیای فانی را وداع گفت و مزار ایشان در پرچمن شریف می باشد.

از ایشان چهار فرزند باقی ماند به نام های حضرت شیخ شمس الحق و حضرت مولانا قمر الحق و حضرت مظهر الحق و حضرت ضیاءالحق که این بزرگواران را با شفقت حضرت قطب الاقطاب شاه محمد معصوم و حضرت حاجی محمدانورشاه و دیگر باز ماندگان بزرگوار بزرگ کردند و [illegible] کردند.

حضرت شیخ شمس الحق شهید شدند و حضرت مظهر [illegible] کرده‌اند و حضرت مولانا قمرالحق و حضرت ضیاءالحق هم [illegible] در [illegible] ایران هستند.

---

[1] [illegible] جلد ۲، صفحه ۲۵

احوال قطب دوران، علّامه زمان حضرت شاه بهاءالدین شهید

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند ارشد و بزرگ و خلیفه و جانشین قطب الاقطاب غوث زمان حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه می باشند. حضرت شاه غوث محمّد صاحب رحمه الله علیه در کتاب خود سراج العارفین پس از معرفی برادران بزرگوار خود می فرمایند:

ابن الابن حضرت ایشان بهاءالدین جان است در سن چهار می باشد، انوار بهائیه از ناصیه آن ساطع ولائح است.[1]

تولّد حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه در تاریخ ۱۳۱۵ هجری در پرچمن شریف از توابع بلاد هرات افغانستان می باشد. دوران ابتدایی را در حوزهٔ علمیه جدّ بزرگوار خود حضرت غوث زمان شاه ولی الله رحمه الله علیه گذراندند و در ضمن آن از استادی پدر بزرگوار خود استفاده می کردند. دوره نهایی را در شهر قندهار به حوزهٔ بزرگ دینی افغانستان، مدرسهٔ دینی ملّا شراف الدین رحمه الله علیه رفتند و در آنجا حدیث و تفسیر و تخصص و فتوی حاصل کردند. استادی پدر بزرگوار و مطالعات زیاد باعث شد که ایشان علّامه زمان خود باشند و چشم و چراغ علمای بزرگ افغانستان در باب مسایل شدند.

حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه مانند دیگر مشایخ بزرگوار عاشق سنّت های نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بودند. از سنّت های عبادتی گرفته تا سنّت های عادی همه را مو به مو انجام می دادند حتی که کسی او را

---

[1] سراج العارفین چاپ قدیم صفحه ۳۴.

بدون عمامه نمی دید و شمله عمامه را میان دو کتف آویزان می کردند که از سنّت ثابت است و هم چنین از بدعت حسنه نیز دوری می کردند و هر چیزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم را پسند بوده او را نیز پسند بود، بهتر بگوییم فنا فی رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند.

مراحل سلوک طریقت

حضرت علّامه رحمه الله علیه در اوّل سلوک طریقت از فیوضات و توجّهات جد بزرگوار حضرت غوث زمان شاه ولی الله رحمه الله علیه بهره بردند و از تربیت و توجّهات پدر بزرگوار قطب الاقطاب حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه به کمال رسیدند و آنچه از فیوضات و برکات که در سینهٔ مبارک پدر بود فرزند را حاصل شد و از علم شریعت و طریقت سرشار شدند، و اخذ اجازه در چهار طریقت را حاصل نمودند و به جای پدر بزرگوار بر مسند ارشاد نشست. علمای بزرگ و تشنگان عرفان بعد از پدر به ایشان رجوع می کردند و مقصد خود را حاصل می نمودند.

جانشینی بر حق

حضرت خلیفه ملّا محمّد حلیم نوتی زهی خلیفه حضرت [قدس الله سره] بهاءالدین رحمه الله علیه فرمودند:

استادم حضرت علّامه مولانا دین محمّد صاحب رحمه [illegible] حضرت علّامه شاه غوث محمّد رحمه الله علیه [illegible]

---

[1] حضرت مولانا دین محمد رحمه الله علیه [illegible]
[illegible] ایشان پس از اتمام درس [illegible] [مولانا] [illegible]
[illegible] مطالعه [illegible]

ما بعد از وفات حضرت علّامه شاه غوث محمّد رحمه الله علیه به خانقاه ایشان رفتیم، اکثر مردم می گفتند فرزند جای پدر را نمی گیرد و این جمله سر زبانهای مردم بود، وقتی به آنجا رسیدیم و حضرت شاه بهاءالدین جان را ملاقات کردیم، از خادمین خانقاه فقط یک نفر را دیدیم که به نام ملا عبدالرحمن رحمه الله علیه بود، در خانقاه مانده است و بقیه رفته بودند، ولی حدود صدها نفر مرید و مردم در خانقاه حضور داشتند که مسافر بودند، که برای دم و دعاء و یا مرید شدن و غیره... آمده بودند.

ما با چشمان خود دیدیم که فقط ملّا عبدالرحمن آنها را خدمت می کرد و مرتب غذا می داد، ما تعجب کردیم که تنهایی چطور این همه کار را انجام می دهد، به خاطر کنجکاوی به طرف آشپزخانه رفتیم، آنجا دیدم ظروف آشپزخانه همه ذکر «الله» می گفتند و خودشان حرکت می کردند، و نیازی نبود که دیگری آنها را حرکت بدهد، آنجا فهمیدیم که حضرت شاه بهاءالدین جان رحمه الله علیه جانشین برحق حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه است و واقعاً توانایی اداره کردن خانقاه را دارد.[1]

حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله فرزند حضرت شاه قندهاری رحمه الله علیه فرمودند:

افغانستان برمی گردند و به دستان شفا بخش حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد بیعت می کنند و پس از مدتها از ایشان اجازه و خلافت مطلقه می گیرند. اکثر علمای افغانستان و ایران در حل مسائل به ایشان رجوع کرده اند.

[1]. به نقل از جناب خلیفه ملا محمّدحلیم نوتی زهی حفظه الله.

من با بزرگان طایفه گرگیج، حاجی وکیل دوست محمّد خان و حاجی حلیم خان و غیره... به خانقاه حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفتیم وقتی به آنجا رسیدیم حدود دو هزار نفر در مجلس ایشان حضور داشتند. ما با تکلّف خود را به حضرت رساندیم و توانستیم با ایشان جلسه ی بگیریم.

تنفر از غلو کردن مرید

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله. فرزند حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه فرمودند:

حضرت حاجی بهاءالدین رحمه الله علیه عالمی بزرگ و علّامه زمان خود بودند و برای مسایل ریز شرعی با جدیّت برخورد می کردند. روزی مریدی برای مصافحه به حضرت حاجی بهاءالدین رحمه الله علیه نزدیک شدند که با ایشان مصافحه کنند. در ضمن مصافحه دستشان را بوسیدند و پیشانی خود را روی دست مبارک گذاشتند. حضرت حاجی صاحب دست خود را کشیدند و مرید را با عصبانیت کنار زدند و فرمودند دیگر [illegible] بدهی.[1]

علم من قطره ای در برابر دریا است

خانقاه های حضرات پرچمنی در مناطق کوهستانی [illegible] دهات اطراف خیلی فاصله داشت هر کس [illegible] می برد و هنگام برگشتن مشایخ بزرگوار [illegible]

---

[1] به نقل [illegible] حاجی محمد [illegible]

روزی حضرت مولانا دین محمّد صاحب رحمه الله علیه و فرزندش برای دیدن حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه می روند، پس از ملاقات حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه در همانجا مسئله ای در مورد طلاق مطرح می شود و علما بین خودشان اختلاف می کنند.

این مباحثه خیلی طولانی می شود در این مباحثه حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله به جواب دیگر علمای بزرگوار قناعت نمی کند و این جلسه و مباحثه تمام می شود، فرزند حضرت مولانا دین محمّد رحمه الله فرمود روزی که ما برای اجازهٔ رفتن پیش حضرت شاه صاحب رفتیم ایشان ما را رخصت کردند ولی غذایی برای راه سفر تعارف نفرمود، به پدرم اشاره کردم، ایشان فرمود چیزی نگو! برویم، مسیر طولانی بود و ما حرکت کردیم فاصله زیادی از منطقه دور شدیم ناگهان دیدیم بسته ایی از غذا جلوی راه ما گذاشته است، آنها را برداشتیم و حرکت کردیم، پدرم فرمود پسر جان بعد از مباحثه علمی من در دلم گفتم مگر سطح علمی حضرت شاه بهاءالدین چقدر است که اینگونه مباحثه می کند! این جواب من است اعتراف می کنم که علم حضرت شاه بهاءالدین مانند دریا است و علم من در برابرش مانند قطره‌ای است.[1]

دوری از ریاست و مقام

پادشاه افغانستان ظاهرشاه ارادت خاصی به تمام خاندان پرچمنی داشتند وقتی یکی از این حضرات پیش او می رفت خیلی خوشحال می شدند و او را

---

[1] به نقل از فرزند مولانا جناب آخوندزاده حفظه الله.

بر تخت می نشاندند و خودشان پایین می نشستند، و ارادت خاص به خاندان حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه داشتند.

روزی پادشاه افغانستان ظاهرشاه از حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه تقاضا کرده بودند که وزارتی را تحویل بگیرید! ایشان در جواب می‌فرمایند، حالا از شما بالاتر می نشینیم اگر وزارتی را تحویل بگیریم زیر دست شما می شویم و از شما باید پایین تر بنشینیم.[1]

درویش صفتی

حضرت علّامه رحمه الله علیه خیلی درویش صفت بودند و توجّه ای به مقامات عالیه که به ایشان خداوند متعال عنایت فرموده بود نداشتند که باعث شوند ذرّه ای غرور در وجود مبارک بیاید.

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرمودند:

یک روزی برای دیدن حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفته بودم آن روز خیلی طوفانی و گردوخاکی بود، وقتی همهٔ اطراف را گشتم حضرت حاجی صاحب را پیدا نکردم صدا را بلند کرده دیدم، سبحان الله از زیر تپه‌ای خاک صدای مبارک بلند شد که به این طرف بیا! حضرت شاه صاحب پتویی روی خود انداخته بودند و استراحت می کردند در حالی که [illegible] خاک پوشیده شده بودند اگر صدای حضرت را نمی شنیدم [illegible] نمی‌شدم.[2]

---

[1] به نقل از مولوی عبدالناصر حفظه الله

[2] به نقل از حاجی امان الله صاحب حفظه الله

ارتباط با جن ها

اکثر حضرات مشایخ پرچمن شریف جن ها را نیز تعلیم می دادند و با آنها ارتباط داشتند چنانچه منقول است حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه مرید بیشماری از جنیات داشتند و حضرت حاجی محمّدانورشاه خلیفه خاصی برای آنها گذاشته بودند که برای آنها خصوصی جلسه حلقه ذکر بگیرد و حضرت علّامه شاه بهاءالدین با جنیات احساس همدردی می کردند و اگر مشکلی برای آنها پیش می آمد پیش آنها می رفت و با آنها در حدّ توان کمک می کردند، چنانکه در واقعه ذیل ذکر شده است.

قناعت وخدمت خلق

حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه محمّدی مشرب بودند و رحمتی برای تمام موجودات و از ثروت و دارایی دوری می کردند. حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب دامت برکاتهم فرمودند:

حضرت حاجی بهاءالدین جان رحمه الله علیه با تعدای از مریدان به اطراف منطقهٔ خود برای تبلیغ رفته بودند، شب هنگام برای استراحت جایی پیدا کردند وقتی همهٔ مریدان خواب بودند حضرت حاجی صاحب متوجّه شدند که اسب سوارانی به این طرف نزدیک می شوند، حضرت بیرون رفتند، متوجّه شدند که این ها جن هستند پیش آنها رفتند و از آنها پرسیدند برای چه آمده اید آنها عرض کردند حضرت ما مریضی داریم می خواهیم آن را دم کنید حضرت فرمود مریض شما کجاست جنیات گفتند مریض ما در منزل است و خیلی حالش خراب است نتوانستیم او را بیاوریم برای شما اسب خالی

آورده ایم، حضرت با آنها رفتند، به فرموده خود ایشان از تپه ای رد شدیم دیدم شهرکی نمایان شد که دروازه ای داشت وقتی وارد شدیم مرا به دربار پادشاه خود بردند، مریض آنها پادشاه جنیات بود که سردرد شدیدی گرفته بود.

او را دم می کنند همان لحظه حالش خوب می شود پادشاه به حضرت عرض می کند ما خیلی از گنج های پنهان را داریم هر چقدر طلا و جواهرات می خواهید به شما هدیه می کنیم ولی حضرت قبول نمی کنند و باز ایشان را با اسب به در اتاق استراحتشان بر می گردانند وقتی حضرت حاجی صاحب را به منزل می رسانند اسب ها و سوار کاران همه با هم ناپدید شدند.

واقعه

حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله فرمودند:

برادر بزرگم حضرت حاجی محمدعمر صاحب حفظه الله در زمان [illegible] به ایران آمده بودند. ایشان را دولت ایران به جرم سیاسی گرفته و [illegible] در زندان کرمان اسیر کردند. تقدیر بر این رفته بود که حضرت حاجی صاحب با خدای خود مدتی در خلوت بگذرانند. حضرت حاجی [illegible] صاحب می فرماید من کوچک بودم و خیلی دلم برای برادرم [illegible] با ناراحتی تمام پیش حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه [illegible] سایه بانی که از چوب درست شده بود [illegible] حضرت صاحب برادرم چند ماه است که در ایران زندانی [illegible]

[illegible]

کاری نمی کنید اگر برادرم تا فردا نیاید به خدا قسم می خورم این سایه بان شما را آتش می زنم، حضرت شاه بهاءالدین تبسّم کردند و فرمودند: برو بچه جان، برو ناراحت نباش، برادرت می آید، من با ناراحتی برای استراحت رفتم روز بعد پیش حضرت شاه صاحب رفتم حضرت فرمود برو کسی را بفرست که از برادرت باخبر شوی و مطمئن باشی آزاد شده و می آید من که برای قسمی که خورده بودم پیش حضرت صاحب آمده بودم از همانجا برگشتم. وقتی خبر گرفتم برادرم آزاد شده بود.[1]

واقعه

جناب خلیفه صاحب ملّا محمّد حلیم نوتی زهی حفظه الله فرمودند:

من با استادم حضرت علّامه مولانا دینٔ محمّد صاحب رحمه الله علیه به ملاقات حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه رفتیم، خانقاه بزرگی داشتند و در حیاطشان درختان بزرگی بود که حضرت شاه صاحب لحظاتی در آنجا بعضی اوقات قدم می زدند، وقتی به ما اجازهٔ رخصت دادند، فرمود بروید برای شما ماشین است و تکلیف نمی شوید. در آن زمان ماشین در شهرها کمیاب بود، ولی وقتی ما به جاده رسیدیم ماشینی ایستاده بود انگار که منتظر ما بوده با آن ماشین به مقصدی که می خواستیم رسیدیم وقتی از آن ماشین پیاده شدیم آنجا دیدیم ماشین دیگری آماده ایستاده است ما از آن ماشین پیاده شدیم و ماشین دیگر را سوار شدیم و به شهر خودمان برگشتیم.[2]

---

[1] به نقل از حضرت حاجی امان الله صاحب حفظه الله.

[2] به نقل از جناب خلیفه صاحب حفظه الله.

جهاد بر علیه کفر

در زمان ایشان رحمه الله علیه روسیه به افغانستان حمله کرده بود. ظاهر شاه به انگلستان رفته بود که کمونیست ها کودتا کردند. داوود پسر عموی ظاهر شاه سریعاً جای ظاهر شاه نشست و تا آخرین توان خواست جلوی این کودتای ننگین پانزده ثور هزار و سیصد و پنجاه هفت را بگیرد ولی توان استقامت نداشت تا آخرین لحظات خودش نیز مبارزه کرد و داوود شاه و خانواده اش همه شهید شدند دیگر رهبران سیاسی یا فرار کردند و یا تسلیم حکومت روسیه شدند و با آنها همکاری می کردند. حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه با اینکه کهولت سنّی داشتند و هر دو پای ایشان فلج شده بودند مردم را بر علیه حکومت کمونیستی تحریک می کردند و فتوای جهاد می دادند ایشان اکثر علمای ربّانی و بزرگان طایفه ها را به حضور می‌خواستند و آنها را تشویق به جهاد می کردند که توانستند گروههای جهادی بر علیه حکومت روسیه تشکیل دهند.

اسارت و رفتن به زندان

حضرت حاجی امان الله حفظه الله فرمودند:

وقتی سران کفر فهمیدند که تحریک کنندهٔ مجاهدان حضرت علامه بهاءالدین رحمه الله علیه است به منطقه ایشان حمله کردند. [illegible] حضرت شاه صاحب حدود هشتاد و پنج سال سن داشتند و هر دو پای مبارک فلج بودند ولی چون ایشان را رهبر مجاهدان شناخته بودند او را و دو فرزند ایشان حضرت شاه عبدالقادر و حضرت شاه عبدالباقی را گرفتند.

برای بردن حضرت شاه صاحب چون توان راه رفتن نداشت تختی آوردند و روی اسبی دو کیسه کاه بستند و تختی درست کردند و ایشان را سوار اسب کردند و با خود بردند، حضرت شاه صاحب می فرمود مرا بردند ولی ظاهر شاه به افغانستان برمی گردد، در حالی که در آن زمان ظاهر شاه به انگلستان پناهنده شده بود و داوود شاه رئیس جمهور بود که شهید شد و نورمحمّد ترکی رئیس جمهور وقت افغانستان بود. همچنین در زندان نیز سوال می‌کردند ظاهر شاه نیامده و می فرمودند می آید.

این فرمودهٔ حضرت شاه بهاءالدین بعد از حدود بیست و پنج سال صحت پیدا کرد بعد از زمان طالبان ظاهر شاه به افغانستان برگشت ولی توان حکومت نداشت و پس از مدّتی فوت کرد و در کنار پدرش به خاک سپرده شد.[۱]

واقعاتی از زندان و شهادت

جناب خلیفه صاحب ملّا محمّد حلیم نوتی زهی حفظه الله فرمودند:

در زندان هر کس را نگاهی می کردند و چیزی می فرمودند، یکی را می‌فرمودند تو چوب می خوری و آزاد می شوی روز بعد همان واقعات برای او پیش می‌آمد، دیگری را می‌فرمود تو اعدام می‌شوی. دیگری را می‌فرمود تو فردا آزاد می شوی و غیره... تمام کشفیات ایشان صحیح بوقوع می آمد از خود ایشان رحمه الله یکی پرسید خود شما چطور می شوید؟ فرمود قضای خدا چنین رفته که ما را در آخر عمر شهادت نصیب شود انشاءالله.[۲]

---

[۱]. به نقل از فرموده های حضرت حاجی امان الله و حضرت مولوی عبدالناصر.

[۲]. به نقل از جناب خلیفه صاحب.

جناب خلیفه محمّد زمان ایرندگانی دامت برکاتهم فرمودند:

مولانا عبدالله نامی با حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه در زندان بودند. مولانا عبدالله پیش حضرت علّامه رحمه الله علیه می روند و می گوید: حضرت صاحب من دلم خیلی چای می خواهد حضرت علّامه رحمه الله علیه می فرماید: اینجا جایی است که شما دلتان چای بخواهد! مولانا می گوید من اصرار کردم. حضرت علّامه رحمه الله علیه فرمود: آن قوری را بردار و آب کن و گوشه ای بگذار. من اینکار را کردم. حضرت علّامه رحمه الله علیه لحظاتی کم مراقبه کردند و فرمودند برو ببین جوش آماده است. من وقتی نگاه کردم آبها جوش آمده بود. بعد دیدم چای خشک نداریم عرض کردم حضرت چایی خشک نیست فرمود

اطراف را بگرد پیدا میکنی. وقتی اطراف را گشتم چای دیدم باز عرض کردم حضرت قند نداریم فرمود بگرد پیدا می کنی کمی گشتم قند پیدا کردم. دوباره عرض کردم حضرت استکان ندارم. فرمود: بگرد آن را هم پیدا می کنی. کمی گشتم استکان هم پیدا کردم و چای خوردم بعد به حضرت عرض کردم حضرت صاحب. شما که اینقدر کرامت دارید چرا کاری نمی کنید که با فرزندان از اینجا آزاد شوید. حضرت علّامه رحمه الله علیه فرمود: قضای خدا، رضای خداست.

کسانی که با حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه در زندان بودند [illegible] که قبلاً ذکر شد با ایشان شهید شدند و ده [illegible] ملای [illegible] شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه بود. ایشان نیز شهید شدند و ملای [illegible]

سلطان منیر شاه رحمه الله علیه که ایشان به واسطه آزاد شدند که ذکر آن در احوال ایشان آمده است.

و یک عالم ربّانی مجاهد به نام حضرت مولانا سید عبدالله رحمه الله علیه که با ایشان نسبت خویشاوندی داشتند، چون ایشان رو در روی منافقین و کمونیست ها فتوای کفرشان را اعلام می فرمود و آنها را سگ خطاب می کردند او را در همان لحظات دستگیری، دست و پایش را بریدند و او فقط فریاد می زد شما سگ هستید این کار خدای من است و ایشان را تکه تکه کردند، جای دفن این حضرات هنوز نامعلوم است.

فرزندان، خلفاء و تألیفات

فرزند بزرگ و ارشد ایشان حضرت شاه نظام الدین جان است ایشان در جوانی وفات کردند دو فرزند دیگر ایشان شاه عبدالباقی جان و شاه عبدالقادر جان با خود حضرت شاه صاحب شهید شدندیک فرزند حضرت که زمان شهادت ایشان خردسال بودند هنوز در خانقاه ایشان به تربیت سالکان مشغول می باشد. نام مبارک ایشان حضرت حاجی عبدالقدیر جان حفظه الله است و چشم و چراغ سالکین عصر می باشند.

خلفای حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه بیشمار بوده اند و خیلی از مریدان پدر بزرگوار ایشان خلافت مطلقه از ایشان گرفته اند خلفای بزرگی هم اکنون در افغانستان، ایران و پاکستان وجود دارند. حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه تألیفات نداشته اند فقط مکاتیب داشته اند که جمع آوری نشده‌اند.

حضرت امام ربّانی قطب الارشاد محمّدعمر سربازی رحمه الله علیه در سلسله طریقت خود در مورد ایشان رحمه الله علیه چنین می فرماید:

به خواجه حاجی حرمین کامل   بهاءالدین بود پیر مکمّل
که هست او جانشین غوث محمّد   خدابرما رسان فیضش تو سرمد
بود فیّاض وقت آن حاجی صاحب   خداوندا رسان فیضش بغائب

احوال شاه جذبات حضرت شاه نظام الدین رحمه الله

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند بزرگ و ارشد حضرت قطب دوران علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه هستند، تولّد ایشان در تاریخ ۱۳۰۲ هجری می باشد. حضرت شاه نظام الدین دروس شرعی را در زمان طفولیت پیش جدّ خود حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه و پدر بزرگوار رحمه الله علیه و خلفای ایشان فرا می گرفتند و در زمان طفولیت از جدّ پدر بزرگوار کسب فیض علمی و عرفانی می کردند و مدّتی در شهر قندهار رفتند و در زمان حیات پدر بزرگوار خود به درجهٔ بالایی رسیدند و در هرات و قندهار معروف بودند.

سلوک طریقت و آداب شیخ

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه به برکت توجّهات حضرت قطب الاقطاب شاه غوث محمّد رحمه الله علیه و پدر بزرگوارشان به درجهٔ بالای عرفان رسیدند و در کوچکی از جدّ بزرگوارش خلافت گرفته بودند.

جناب خلیفه ملّا محمّد حلیم نوتی زهی فرمودند:

حضرت شاه نظام الدین جان در زمان طفولیت همیشه پشت سر حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه حرکت می کردند و هر جا که او می نشست ایشان پشت سر او می نشست و هیچ وقت روبرو نمی نشست و در صورت و چشمان جدّ بزرگوار نگاه نمی کردند و به صورت خادم خصوصی حضرت شاه صاحب بودند و آب وضو آماده می کردند.

حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه شال کمربندی داشتند که آن شال را به کمر مبارک حضرت شاه نظام الدین جان بستند و برایشان توجّه کردند و اجازهٔ ارشاد طریقت را به ایشان عطا فرمودند.

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه را ندیدم که روزی جلوی حضرت شاه بهاءالدین رحمه الله علیه بنشیند و در صورت مبارک نگاه کند.حتی در صفی که شاه بهاءالدین نماز می خواندند ایشان در آن صف نمی ایستاد و اگر روزی این واقعه پیش می آمد که صف جلوی ایشان خالی می ماند و مجبور می شدند که در صف جلو بروند، کناره های صف می ایستاد و بعد از سلام امام سریعاً به عقب می رفتند. به برکت توجّهات این استادان بزرگوار ایشان از طرف پدر بزرگوار اجازهٔ مطلقه در چهار طریقهٔ شریفه را اخذ نمودند و شروع به ارشاد خلق کردند.جناب مولانا عبدالجلیل حفظه الله[1] از حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه فرمودند:

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه صاحب جذبات بودند ودر هر منطقه ای که می رفتند حدود پانصد نفر از دور و اطراف جمع می شدند. لحظاتی نگاهی به مردم می کردند وچند ضربه به کف پای خود می زدند [illegible] مرید وغیر مرید، همه مردم مجذوب می شدند و به وجد می [illegible]

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه با اینکه پر جذبه [illegible] وجود خیلی با ملایمت وبا شفقت بودند. در همهٔ [illegible] داشتند واکثراً با تبسم برخورد می کردند. [illegible]

---

[1] به قول جناب مولانا عبدالجلیل حفظه الله

وقتی با اسب به جایی سفر می کردند یک اسب خالی که زین کرده بود همراه خود می بردند که اسب اذیت نشود.

از حضرت شاه صاحب رحمه الله علیه کرامات زیاد صادر می شد، حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه ایشان را منع می فرمودند، ولی حضرت شاه نظام الدین جواب می داد نمی توانم طاقت ندارم.[1]

واقعه

جناب خلیفه ملّا محمّد حلیم نوتی زهی فرمودند:

پس از چند سال که از وفات حضرت شاه غوث محمّد رحمه الله علیه گذشته بود، خراجی که برای خانقاه ایشان از طرف ظاهر شاه پادشاه افغانستان می رسید قطع شده بود. حضرت شاه نظام الدین پس از چند ماه متوجّه شدند که خراج خانقاه که از قبل تعیین شده بود قطع شده و پدر بزرگوار حضرت علّامه رحمه الله علیه بدلیل یأس عن الخلق و قناعت که دارند توجّه ای به این گونه مسائل نمی کنند. لذا حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه مریدانی را از طرف خود به پایتخت فرستادند که به پادشاه بگویند خراج خانقاه ما مدّتی است قطع شده است. مریدان پیش پادشاه رفتند و سلام حضرت شاه نظام الدین را به ایشان رساندند و فرموده های ایشان را به شاه گفتند پادشاه به آن ها اینگونه جواب داده بود که به او بگویید: اوّل برو مثل پدر بزرگ خود باش بعد خراج خانقاه از ما بخواه! مریدان فرمان ظاهر شاه را به حضرت رساندند، حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه با تعدادی از مریدان به کابل رفتند و

[1] برگرفته از خلفای حضرت علامه شاه بهاءالدین رحمه الله.

در آنجا کراماتی از ایشان صادر شده بود که پادشاه با اینکه ماهیانه ماهای قبل خانقاه را پرداخت کردند چندین بار شتر و هدیه های فراوان دیگری به خانقاه فرستادند. وقتی حضرت شاه بهاءالدین خبر شدند ناراحت شدند و فرمودند: دیگر از این کارها انجام ندهی.[1]

واقعه

این واقعه نزد بزرگان مشهور است. روزی سفید ریشان و بزرگان طائفه منطقه خوابگاه افغانستان حضرت شاه صاحب را برای جلسه ایی دعوت کرده بودند. ایشان با ماشین جیپ که داشتند دو نفر خلیفه را برداشته و حرکت کردند، در راه وقتی از منطقه ای می گذشتند مردم او را شناختند و جلوی او را گرفتند و تقاضای مصرّانه کردند که مدّتی اینجا بمانید هر چه حضرت اصرار کردند فایده ای نداشت مردم گفتند باید از روی جنازهٔ ما رد شوی و جلوی ایشان را سد کردند، حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه دیدند راهی ندارند از طرف دیگری حرکت کردند که در راه جوی آب بود و [illegible] طرف و آن طرف آن خاکریزهای بزرگی داشت و مانند رودخانهٔ بزرگ پر آب بود، حضرت یکی از مریدان را فرستاد تا ببیند چقدر آب دارد، مرید با آبتنی توانست از آب رد شود و گفت به اندازه قد یک [illegible] حضرت شاه صاحب فرمود خوب است می رویم و با ماشین [illegible] خیلی از مردم مشاهده می کردند که از روی [illegible]

---

[1] به نقل از جناب خلیفه ملا محمد [illegible] حفظه الله

[2] به نقل از [illegible]

واقعه

یک روزی حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه با فرزند خود حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه با ماشین جیپ برای کاری به منطقه ای می‌رفتند، وسط راه ماشین ایستاد، حضرت شاه نظام الدین به راننده گفت چرا ایستادی حضرت علّامه شاه بهاءالدین فرمودند مگر متوجّه نشدی لاستیک ماشین پنچر شده، حضرت شاه نظام الدین سریع پیاده شدند و به لاستیک امر کردند باد شو به اذن الله لاستیک باد شد و حرکت کردند، می گویند همان لاستیک تا چندین سال روی ماشین تکه تکه و پوسیده شده بود ولی احتیاجی به تعمیر و تعویض پیدا نکرد، پس از مدّتها آن را تعویض کردند.[1]

همچنین نقل است که حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه در محله ها نقاب می زدند چون با دیدن ایشان مردم مجذوب می شدند.[2]

وفات ایشان

حضرت شاه نظام الدین رحمه الله علیه در سن جوانی بودند که روزی دردی در پاهای ایشان شروع شد و روز بعد جان به جان آفرین تسلیم کردند در کنار روضه حضرت شاه امان الله و حضرت شاه غوث محمّد رحمهم الله به خاک سپرده شدند. تاریخ وفات ایشان مورخه ۱۳۴۶ هجری می باشد از ایشان یک فرزند به نام حضرت شاه ابو سعید معروف به شاه آقا دامت برکاتهم است که در کنار عموی بزرگوار خود جناب حضرت شاه عبدالقدیر حفظه الله به تربیت مریدان مشغول هستند.

---

[1] به نقل از مولانا دین محمّد رحمه الله علیه.

[2] به نقل از حضرت حاجی محمّدعمر حفظه الله.

احوال شاه جوان حضرت محمّد یوسف شاه

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه فرزند دوم حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه می باشند. تولّد ایشان رحمه الله علیه در تاریخ ۱۳۳۹ هجری قمری می باشد. در هنگام طفولیّت با بهرمندی از فیوضات و برکات پدر بزرگوار رو به رشد نمود. دوران ابتدایی را در پرچمن شریف گذرانید و از مجالست ها و معارف پدر بزرگوار و عموها و دیگر خلفای بزرگوار استفاده می کردند و دوران نهایی علم شریعت را به شهر قندهار سفر کردند و در حوزهٔ علمیه حضرت مولانا شراف الدین رحمه الله علیه به اتمام رساندند و عالمی سرشار از علوم و معارف قرآن و حدیث و فقه به پرچمن شریف بر گشتند.

سلوک طریقت را پیش پدر بزرگوار گذراندند و با ادب و اخلاص و استعدادی که داشتند به کمال رسیدند و اجازهٔ ارشاد گرفتند و به دستور حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به سفرهای تبلیغی به شهرهای مختلف می رفتند و به عنوان نمایندهٔ پدر بزرگوار ایفای شغل می کردند. چنانکه در مکاتیب حضرت شاه پرچمن رحمه الله علیه آمده است.

توجّه ی زیاد به تربیت مریدان

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه در مدت عمر [illegible] خود که ظاهراً خیلی کوتاه هم بود. توجّه ی زیادی به تربیت مریدان داشتند. و تا حد توان خود از مشوش شدن مریدان جلوگیری می کردند و به آنها سر می زدند تا اندازه ای که سفرهایی به خراسان ایران و شهرها و دهات افغانستان

می‌رفتند. و در مکاتیب شریف ایشان نیز چنین معلوم می شود. در یک مکتوبی می فرماید: فقط مکرّر مهربانا میرزا لعل محمّد را از بین مریدهای فاسک (نام منطقه ای) منع سازید و زبانی هم. و در مکتوبی دیگر می فرماید: همیشه احوالات خود را به دعا گوی جانی خود نویسان باشید تا مطمئن گردم.

آداب مرشد

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه در مورد آداب مرشد بزرگوار خود حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه خیلی دقّت می کردند و حتی جای نشستن ایشان درب خانقاه بود و رو در رو با مرشد بزرگوار نمی نشست و این آداب اخلاص باعث شده بود که تمام اخلاق پدر بزرگوار در وجود مبارک ایشان شکوفا شود حتی تبسّم و ملایمت پدر در ایشان بود و فنا فی شیخ بودند.

از حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه واقعات و کرامات زیاد بر سر زبانها وجود دارد، احقر مختصراً یکی دو مورد موثق نقل می کنم.

واقعه

حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد می فرمایند: و دیگر ارجمند والا مناقب، جناب ملّا محمّد یوسف جان آقا اصالتاً از جانب خود و جناب ملّا شمس الحقّ جان آقا وکالتاً از جانب خود این فقیر، عازم بیت الله شریف اند، به قندهار خواهند آمد... به روایت حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه می باشد که فرمودند ما از سفر حج بر

می گشتیم که هنگام بر گشت هواپیما دچار مشکل شد و اینطرف و آنطرف می شد به مسافران اعلام کردند که احتمال سقوط است، من همان لحظه دیدم حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه پتوی خود را روی سر خود انداختند و به مراقبه فرو رفتند همان لحظه مشکل هواپیما حل شد و ما سلامت به مقصد رسیدیم.

واقعه

عالمی بزرگوار بود که به طریقت هیچ علاقه ای نشان نمی داد و همیشه کارش مخالفت با این حضرات بود وقتی او را به حضرت محمّد یوسف شاه نشان دادند. حضرت برای دیدنش رفت عالم بزرگوار عاشق او شدند و بعد با حضرت بیعت کردند و در اوّل گفتند که من نمی خواهم مجذوب شوم ایشان فرمودند نترس مجذوب نمی شوی همچنین گفتند من به علم شریعت مشغول هستم و از دعوت و ارشاد مردم برای طریقت معذورم. ایشان فرمودند اشکالی ندارد، عالم بزرگوار را در جایی خلوت بردند و شالی به کمر ایشان بستند و توجّه فرمودند و عالم بدون جذب و وجد به مقامات بالایی دست یافتند و او را خلیفهٔ خود کردند و فرمودند فقط شما در اینجا سه حلقهٔ ذکر و توجّه بگیرید. عالم بزرگوار حسب دستور فقط سه حلقهٔ توجّه کرد همین سه بار تعداد زیادی مرید شدند و هنوز سلسلهٔ ایشان در منطقهٔ [illegible] افغانستان وجود دارد.

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه تعداد زیادی از مریدان مخلص پدر بزرگوار خود را اجازۀ ارشاد دادند و هنوز خلفای بزرگواری موجود هستند و به ارشاد مشغول هستند.

وفات ایشان رحمه الله علیه

حضرت محمّد یوسف شاه رحمه الله علیه پس از پنج سال که از وفات پدر بزرگوارش گذشته بود در تاریخ ۱۳۸۱ هجری قمری دار فانی را وداع گفتند، از ایشان دو فرزند به نامهای حضرت نادرشاه و حضرت بصیر شاه هستند که به ارشاد خلق الله مشغول می باشند.

مزار حضرت محمّد یوسف شاه در پرچمن شریف کنار مرقد پدر ایشان می باشد.

احوال شیخ زمان حضرت شیخ شمس الحقّ شهید رحمه الله

حضرت ایشان فرزند بزرگ و ارشد حضرت قطب دوران شاه محمّد قیّوم رحمه الله علیه می باشند، حضرت سیّد عبدالله فرزند حضرت شیخ شمس الحقّ در فصل اوّل کتاب خود: آداب سلوك زندگی نامه ای از ایشان رحمه الله علیه نوشته اند که به اختصار عرض می کنیم. این آفتاب عالم تاب و این پرچمدار سنّت و کتاب، حدوداً در سال ۱۳۵۰ هجری قمری مصادف با ۱۳۱۰ هجری شمسی در روستای رباط اولیا از توابع پرچمن کشور افغانستان دیده به جهان گشود.[1] حضرت شیخ رحمه الله علیه در زمان کودکی بودند که پدر بزرگوار دنیا را وداع گفتند و بعد از پدر بزرگوار ایشان مستقیماً تحت سرپرستی عمو و پیرو مرشد خود حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم صاحب نقشبندی مجددی رحمه الله علیه و خصوصا بیشتر در تربیت جناب حضرت محمد انورشاه ولی رحمه الله تعالی علیه قرار داشتند و ایشان به عنوان مربی معنوی و ظاهری وظایف پدر ایشان را به عهده گرفتند. فطرت پاک آن حضرت از سویی و تربیت کامل مرشد گرامی او از سویی دیگر، دست به دست هم دادند و از این بزرگوار انسانی کامل ساختند.[2]

حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه ضمن اینکه علوم شرعی را می گرفت علم ذکر و مدارج طریقت را در نزد شیخ بزرگوار خود حضرت

---

[1] آداب سلوك، صفحه ۲۵

[2] همان، صفحه ۲۲ با مقداری تصرف.

شاه محمّد معصوم ولی رحمة الله علیه طی نمود و نزد آن عارف ربّانی به کمال رسیده و از دست مبارک ایشان، اذن ارشاد و دعوت خلق را اخذ نمود.[1]

حضرت شیخ شمس الحقّ رحمة الله علیه با عشق و محبّت به اوامر بزرگان خود خیلی توجّه داشتند چنانکه منقول است که یک روز حضرت حاجی محمّد نورشاه رحمة الله علیه عموی ایشان او را دیدند که موهای خود را بسته گذاشته اند موهای ایشان را تیغ زدند. حضرت شیخ شمس الحقّ رحمة الله علیه تمام عمر خود موهای خود را تیغ می زدند.[2]

حضرت شیخ رحمة الله علیه پس از اخذ اجازه کار دعوت و تبلیغ را با جدیّت تمام آغاز نمودند. و شبانه روز به تبلیغ و تأیید دین پرداختند و با همهٔ مشکلات و دشواریها مبارزه نمودند و ساعتی آرام نداشتند. آن حضرت صاحب مظهر دو جهاد، (اکبر و اصغر) است که چون شیری شجاعانه هر دو جهاد را بی کم و کاست انجام و به پایان رسانید و بحق جانشینی لایق و سزاوار برای بزرگان خود بود.[3]

حضرت شاه محمّد معصوم رحمة الله علیه در مکتوب هفتاد و ششم می‌فرمایند: و دیگر حقایق و معارف آگاه اخویم جناب ملّا محمّد قیّوم جان صاحب مرحوم و مغفور در حالت حیات خود بسیار مقبول و منظور این فقیر بوده اشاعت طریقهٔ شریفهٔ را از حد زیاد نموده. الحال فرزند عزیز القدرشان ملّا شمس الحقّ جان شخصی صالح و صاحب نسبت است از جانب این فقیر

[1] همان، صفحه ۲۷.
[2] به نقل از یکی از مستفیدشدگان.
[3] به نقل از آداب سلوک صفحه ۲۷ با مقداری تصرف.

به توجّه و تعلیم طریقت مجاز است، مراعات صحبت شان بشود امید است که مثمر نتایج گردد.[۱]

آن جناب رحمه الله علیه دعوت خود را در میان کشورهای افغانستان، ایران و پاکستان در اقوام مختلف مانند فارس، افغان، بلوچ، ترکمن و دیگر طوایف شروع کرد. او منبعی از فیض و رحمت لایزال خداوندی و کوهی از استقامت و صدق و روش مصطفوی صلی الله علیه واله و سلم بود. مردم از هر سمت و سو به نزد او و خانقاهش می آمدند و مطلب خود را جستجو می کردند.[۲]

آن حضرت رحمه الله علیه در مدّت مسئولیت خود عدّه ی زیادی را تربیت نمود که هر یک از آنها خود به دعوتگری بزرگ تبدیل شدند. او در راه دعوت، خالصانه کوشش کرد و خلق بسیاری از هر گروه و صنف از فضایل و ارشادات آن حضرت رحمه الله علیه بهره مند شدند.

حضرت شیخ رحمه الله علیه یک مرتبه به نیابت از حضرت شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه به حج تشریف بردند، و چهارده بار دیگر خودشان تشریف برده اند حضرت قطب الاقطاب شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه در مکتوب هفتاد می فرمایند: و دیگر ارجمند و الامناقب جناب ملا [illegible] یوسف جان آقا اصالتاً از جانب خود و جناب ملّا شمس الحق [illegible] از جانب خود این فقیر عازم بیت الله شریف اند، به قندهار خواهند آمد...[۳]

---

[۱] مکتوبات شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۱۱۹

[۲] آداب سلوک صفحه ۲۸

[۳] مکتوبات شاه محمّد معصوم رحمه الله علیه صفحه ۱۰۹

حضرت شیخ رحمه الله علیه چهارده بار نیز مشرف به کعبه الله شد.[۱]

حضرت مولوی عبدالناصر حفظه الله از سید زادگان هستند در مورد حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه فرمودند که ایشان دعوتگر بزرگ بودند و در هر منطقه که تشریف می بردند تحولات بوجود می آمد و طریقهٔ دعوتش به اینصورت بود که به در هر خانه می رفت و مردم را به مسجد دعوت می نمود هر کس برای نماز کاهلی می کرد به زور او را وادار به نماز می کردند.[۲]

حضرت شیخ رحمه الله علیه با اینکه دعوت و تبلیغ می نمود یک مدرسهٔ دینی نیز داشتند و اداره می کردند.[۳]

حضرت سید عبدالله فرزند ایشان می فرماید: پدرم عالم ربّانی و مقتدر و در عین حال بسیار شجاع و پر جرأت بود و همیشه از مستضعفین دفاع می کرد، اگر چه حکومت وقت، احترام بسیاری برای ایشان قائل بود و مناصب خوبی پیشنهاد می کرد؛ اما ایشان فقر را بر قدرت فنا شدنی دنیا ترجیح داده و نسبت به امور حکومتی بی توجّه بودند و طی دوران زندگی پر بارشان خدمات شایسته ای به خلق خدا نمودند و به علّت علاقه ی زیادی که به علم و دانش داشتند برای مدارس دولتی آن منطقه کتاب، قلم و دفتر و غیره تهیّه می کردند و کودکان را مورد نوازش قرار می دادند.[۴]

---

[۱] آداب سلوک صفحه ۲۹.

[۲] به نقل از یکی از سیدزادگان.

[۳] آداب سلوک صفحه ۴۲۷.

[۴] همان، صفحه ۴۲۹.

حضرت شیخ شمس الحقّ رحمه الله علیه مسافرتهای در مناطق تربت جام، باخرز، زور آباد، سرخس، بجنورد، مشهد و ترکمن صحرا، ولایت غورات، هلمند و بادغیس و هرات برای تبلیغ و تعلیم داشتند و هنوز ارادتمندانی و خلفای در این مناطق موجود می باشند.

همچنین در جهادها و تحریک مردم برای جهاد شرکت داشتند و هنگام دستگیری حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه ایشان را نیز دولت کمونیستی دستگیر کردند و با حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه به شهادت رساندند.

یکی از کارهای مهم حضرت شیخ شمس الحقّ شهید رحمه الله علیه تجدید چاپ کتابهای جامع السلوک حضرت قطب الاقطاب شاه امان الله رحمه الله علیه و طریقه الراشدین و حجه السالکین و دیگر رسایل حضرت غوث اعظم شاه غوث محمّد رحمه الله علیه می باشد. اگر ایشان چنین کاری انجام نمی دادند در حال حاضر اثری از این کتب وجود نداشت.

حضرت شیخ شهید رحمه الله علیه چهار فرزند داشتند که هم اکنون به تربیب سالکان در خراسان ایران مشغول می باشند در آخر بعضی از نصایح و وصایع و ارشاد از حضرت شیخ شهید رحمه الله علیه به عرض می ... خداوند توفیق عمل عنایت فرماید.

فرمودند: «الدین النصیحه» دین عبارت از خیر خواهی نسبت به مخلوق خداوند عموماً و نسبت به هم کیشان یعنی برادران ایمانی خصوصاً است و وصیّت می کنم شما را به درست کردن اعتقاد مطابق با سیره و سنت حضرت

رسول محبوب صلی الله علیه و اله و سلم که سعادت دارین منوط به پیروی از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم است.[۱]

وصیّت می کنم شما را که به احکام دین مبین اسلام پایبندی کامل داشته باشید و هر چیزی که شرع مقدس از بندگان خواسته است بدون کم و زیاد اطاعت کنید و راه افراط و تفریط در پیش نگیرید.[۲]

وصیّت می کنم شما را به احکام دین و فروعات آن به طور کامل عمل نمایید و تابع یکی از مذاهب اربعه باشید زیرا که تمسّک به روش سلف باعث نجات از گرفتار شدن در روشها و مکاتب اهل هوی و هوس می گردد، روش بزرگان و سلف صالح متّصل به صحابه و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم است و مانع افتادن انسان در گودالهای انحراف و کج اندیشی می گردد و اکثر اهل اسلام همین راه میانه را اختیار کرده اند.[۳]

ای برادران طریقت و مخلصین! بدانید که طریقت تابع شریعت و عمل به شرع، از شرایط اساسی و پایه ی اصلی سیر و سلوک است و باید صوفیانی را که اوامر دینی را مهمل می پندارند و اعمالشان و گفتارشان موافق با شریعت نیست. از اوامر و نواهی شرع شریف با خبر کرده و در پی اصلاح آنها باشیم تا دیگران بدانند که طریقت و حقیقت از شریعت جدا نیست زیرا شریعت همه طریقت و طریقت همه شریعت است.[۴]

---

۱. همان، صفحه ۳۱.

۲. همان، صفحه ۳۲.

۳. همان، صفحه ۳۴.

۴. همان، صفحه ۳۵.

ای سالکان راه حقیقت ! باید گفتار و اعمال شما شایسته باشد و از گناهان خود توبه کنید.

سالک باید بردبار باشد و فوراً در مقابل هر ناملایمتی به سبب انتقام و زبان درازی واکنش نشان ندهد.[۱]

راهروه باید که در هر حال خدا را حاضر و ناظر بداند، بلکه هر مؤمنی باید همواره در حالت استحضارو مراقبه در حضور حق تعالی باشد.[۲]

ای سالکان عزیز در گفتار و اعمال شما باید تقوا باشد و استقامت در این راه بسیار مشکل است باید مقاومت کنید و نفس را زیر پا کنید تا به مقصد برسید.[۳]

ای عزیزان اهل سلوک به شما توصیه می کنم که در خود یقین و توکّل به وجود آورید و در تمام امور دنیا و آخرت به خدا توکّل داشته باشید، باید که اهل استقامت و ایستادگی باشید.[۴]

در تمام مراحل زندگی خود متمسّک به کتاب الله و سنّت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم باشید، محبّت خدا سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و اله و سلم را بر همه ترجیح دهید.[۵]

---

۱. همان، صفحه ۳۶

۲. همان، صفحه ۳۶

۳. همان، صفحه ۳۶

۴. همان، صفحه ۳۶

۵. همان، صفحه ۳۷

سالکان باید که رشته اخوّت و برادری را در بین خود حفظ نمایند که این امر شیرازه وحدت و موفّقیت است.[۱]

ای سالکان ! نسبت به ادای حقوق و امانات یکدیگر کوشا باشید.[۲]

در امور اجتماعی مردم صلح طلب باشید و در اختلافات آنها اصلاح به وجود آورید.[۳]

ای سالکان عزیز! زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را الگوی خویش در همهٔ کارها قرار دهید.[۴]

خوش خُلق باشید و با نرمی و ملاطفت با یکدیگر زندگی کنید.[۵]

با مؤمنان با فروتنی و تواضع رفتار کنید و از خدا بترسید و همه امیدوار به رحمت حق باشید.[۶]

ای سالکان ! زهد و قناعت را پیشه خود سازید، ایثار و فداکاری را سرلوحه ی زندگی خود قرار دهید، هرگز کبر و غرور به خود راه ندهید، بر نفس خود مسلّط باشید، دیگران را همیشه بر خود ترجیح دهید، صحبت و مجالست با نیکان خدا را وظیفهٔ خود بدانید مسلمانان را به نیکی یاد کنید، بر هیچ کس عیب نگیرید و از کسی غیبت نکنید، از ایجاد اختلاف بین مردم

---

۱. همان، صفحه ۳۷.

۲. همان، صفحه ۳۷.

۳. همان، صفحه ۳۸.

۴. همان، صفحه ۳۸.

۵. همان، صفحه ۳۸.

۶. همان، صفحه ۳۸.

بپرهیزید، چشمهایتان را از نظر کردن به نامحرم حفظ کنید، گوشهایتان را از کلمات غیر حق دور نگه دارید، در محافل خلاف شرع حضور پیدا نکنید و با صالحان و نیکان همنشینی کنید.[1]

ای سالکان! وظایف خود را به نیکی انجام دهید، ختم های خواجگان نقشبندی رحمهم الله علیهم اجمعین را بعد از هر نماز صبح، ظهر و عصر بخوانید، ذکرهایتان را کامل کنید و بر سبقهایی که مرشد برای طی کردن راه سلوک به شما تعلیم می دهد پایبندی کنید.[2]

---

۱ همان، صفحه ۳۶

۲ همان، صفحه ۳۹

احوال شاه دوران حضرت سلطان محمّد منیرشاه رحمه الله

حضرت ایشان چنانکه در حصّه اوّل ذکر شد فرزند ارشد و اوّل حضرت قطب الافراد محمّد انور شاه می باشند، ایشان در سال ۱۳۵۷ هجری قمری به دنیا آمدند، و زیر نظر و تربیت پدر بزرگوارشان رشد نمودند، و دروس شرعی را تا دورهٔ متوسطه در نزد حضرت والد ماجد و خلفای ایشان در منطقه پرچمن به پایان رساندند.

علم تصوف را از نزد عموی بزرگوارشان جناب قطب الارشاد حضرت شاه محمّد معصوم صاحب قدس الله سره العزیز و پدر بزرگوارشان جناب قطب الافراد حضرت حاجی محمّدانورشاه صاحب قدس الله سره الشریف اخذ نمودند و پس از رحلت پدر بزرگوارشان بر مسند ارشاد نشستند و در طول عمر از ایفاء وظیفه که راهنمائی و ارشاد خلق الله باشد دریغ نورزیدند.[1]

واقعه

حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب حفظه الله برادر حضرت فرمودند برادرم مدّتی به سفر رفته بود وقتی پیش حضرت والد آمدند حضرت متوجّه شدند که موهای سر ایشان مقداری از لالهٔ گوش پائین تر آمده اند با عصبانیت فرمود چرا موهای سرتان از لاله گوش پائین تر هستند سریع موهایت را کوتاه کن، ایشان فرمودند:

پدر موهای پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و سلم نیز بعضی وقتها از لالهٔ گوش پائین تر بوده اند و این هم از سنّت ثابت است حضرت والد فرمودند

---

۱. مقدمه مثنوی خلاصه المعارف صفحه ۱۴.

ولی کوتاه کردن ثابت تر است. حضرت سلطان منیر شاه سریعاً رفته و موهای خود را کوتاه کردند و تعدادی از خلفا را واسطه کردند تا پدر از و در گذر شود و او را ببخشد چنانکه آنها واسطه شدند و حضرت او را بخشید.

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه برای ترویج طریقت زحمات بیشماری می کشیدند و سفرهایی به زابل ایران، زاهدان ایران و چخانسور افغانستان و خیلی از شهرهای افغانستان داشتند.

چنانکه منقول است وقتی ایشان ارادهٔ سفر به ایران را داشتند خلفا و مریدان ایران حتی از مازندران در زابل کنار مرز ایستاده بودند و انتظار شیخ را می کشیدند در آن زمان نه تلفنی و نه موبایلی وجود داشت ولی ارتباط ایشان با شیخ آنها عجیب بود. و محبت بیش از اندازه با شیخ خود داشتند و این خلاصی است که در وجود مریدان و خلفای [illegible]

جناب خلیفه ملک داد حفظه الله فرمودند یک بار حضرت [illegible] صاحب رحمه الله علیه به زاهدان آمده بودند. حضرت مولانا قمر الدین رحمه الله علیه و حضرت مولانا عبد العزیز رحمه الله علیه به دیدن [illegible] لحظات زیادی از ایشان کسب فیض کردند.

واقعات اسارت

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه [illegible] بهاءالدین رحمه الله علیه [illegible]

[illegible]

حکومت کمونیستی روسیه تحریک می کردند و خود ایشان نیز در چندین درگیری بر علیه حکومت شرکت داشتند و در زمان دستگیری حضرت علّامه شاه بهاءالدین رحمه الله علیه ایشان را نیز گرفتند و مدّت زیادی در زندان بودند روزی یکی از سران کفر ایشان را در زندان دیدند. و او را شناختند با ضمانت خود او را به بیرون با فاصلهٔ دور از پایگاه کمونیستی بردند و گفتند بروید شما آزاد هستید حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه متوجّه نشدند و فرمودند دیگران چه؟ آن درجه دار گفت به احتمال زیاد آنها کشته می شوند تو فرار کن حضرت فرمود چرا اینکار را می کنی درجه دار گفت تو مرا نمی شناسی ولی من تو را می شناسم، من یک شبی تنها و گرسنه بودم به منطقهٔ شما آمدم شما مرا با احترام غذا و جای خواب دادید و از دین و غیره از من نپرسیدید، و صبح من از آنجا رفتم حالا من یک درجه دار بزرگ هستم این کار من در عوض عمل شماست بروید، تقدیر بر این بود که حضرت سلطان محمّد منیر شاه صاحب رحمه الله علیه با آن حضرات شهید نشوند و آزاد شدند.[1]

واقعه

حضرت سلطان محمّد منیر شاه رحمه الله علیه مدّتی در شهر نیمروز افغانستان بود روزی یک اسلحه ای از پیش سربازی گم شده بود، حاکم ظالمی بود، مردم را اذیت می کرد که باید اسلحه پیدا شود، در آخر به مردم اعلام کرد شما که شیخی دارید اگر واقعا او شیخ بزرگی است چرا از او

---

۱. به نقل از برادرزادهٔ ایشان.

نمی خواهید که به شما کمک کند تا اذیت و آزار نشوید تعدادی جمع شدند و پیش حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه رفتند ایشان دعا کردند و فرمودند به او بگوئید دوباره اسلحه های خود را چک کند وقتی حاکم اسلحه‌ها را نگاه کرد اسلحه ها سر جایش بود.[1]

واقعه

یکی از خلفای ایشان نقل کردند که من و چند نفر دیگر از ایران به طرف پرچمن افغانستان حرکت کردیم هوا سرد بود با هزاران مشقت از کوهها رد شدیم خیلی خسته شده بودیم تا اینکه خود را به خانقاه حضرت سلطان منیر شاه جان رحمه الله علیه رساندیم حضرت را دیدار کردیم برای ما داخل قوریی کوچک که حدود چهار استکان چای داخل آن جای می شد آوردند من در دلم گفتم خستگی راه را نگاه کن و این قوری چایی هیچکدام [illegible] کفایت نمی کند مثل اینکه همین وسوسه در دل دیگر همراهان آمده بود. حضرت شروع به صحبت کردند و ما چای می خوردیم ما بقدری چای خوردیم که تمام بدن ما عرق کرده بود و دیگر نمی توانستیم چای بخوریم [illegible] اینکه یکی از رفقا درب قوری را برداشت و داخل آن را نگاه کرد [illegible] چایها از کجا می آیند حضرت سلطان صاحب رحمه الله علیه [illegible] فرمودند شما که سیر نمی شدید برای چه داخلش را نگاه [illegible] لحظه فهمیدم که هر چه بر دل ما آمده بود به ایشان کشف شده بود [illegible] استغفار کردم.

---

۱. [illegible]

واقعه

می گویند وقتی حضرت سلطان منیر شاه صاحب رحمه الله علیه مدّتی به نیمروز آمده بود حاجی وکیل دوست محمّد خان گرگیج رحمه الله علیه پیش ایشان رفته بودند و به ایشان گفتند تو چطور پیری هستی به آسمان نگاه کن هواپیماهای روسیه بالای سر ما پرواز می کنند و تو هیچ کاری نمی کنی ایشان فرمودند شما نمی بینید، دستان ما بسته است، تقدیر همینگونه رقم خورده از ما هیچ کاری بر نمی آید.

محبّت با مریدان

جناب صوفی فتح محمّد لادیزی می گوید: روزی فرزند یکی از مریدان حضرتسلطان محمّد منیر شاه جان رحمۀ الله علیه مریض شده بود و پزشکان از علاج وی ناامید شده بودند، من و آن مرید پیش حضراتی که بودند برای دعا رفتیم و آن مرید هر جا گریه می کرد و حضرات دعا می کردند، در آخر پیش حضرت سلطان محمّد منیر شاه جان رحمه الله علیه رفتیم، مرید خود را در بغل ایشان انداخت و گریه کرد. حضرت مانند پدر مشفق فرمود چه شده ای مرید؟ گفت فرزندم می میرد، حضرت دعا کردند و فرمود انشاءالله خوب می شود ناراحت نباش،مرید گفت فرزندم می میرد و شما هیچ کاری نمی‌کنید و می گوئید ناراحت نباش و سریع حرکت کردند و گفتند من دیگر پیش شما نمی آیم و بیرون رفتیم وقتی داخل کوچه رسیدیم دیدیم سبحان الله حضرت صاحب پشت سر ما منزل را با عجله ترک کرده اند که کفش پای ایشان نبود وقتی آن صحنه را دیدم بی اختیار به گریه افتادم که حضرت

صاحب چقدر مریدانش را دوست دارد و ما چه کاری کرده ایم. حضرت صاحب آن مرید را بغل کرد و فرمود بچه ات حالش خوب است اصلاً ناراحت نباش و او را آرام کردند، وقتی ما به بیمارستان رفتیم حال فرزند مرید خوب شده بود.

محبّت با مردم عوام

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه خانه ای در زاهدان ایران داشتند و دروازه این خانه شبانه روز برای مردم باز بود و در هر حالت به ملاقات مردم می آمد و هر کسی وارد خانهٔ ایشان می شد برای هر مقصدی بی نصیب از آنجا نمی رفت و همچنین ایشان صاحب جذبات بودند و هر شخص که سنگ دل هم بود با یک بار گفتن «اَللهُ» بدنش به لرزه می افتد و حالت جذب برایش می آمد.

وفات حضرت رحمه الله علیه

حضرت سلطان محمد منیر شاه صاحب رحمه الله علیه پس از مدتها که مریض بودند و اکثراً کسالت داشتند. در روز دوشنبه تاریخ ۱۷ شعبان ۱۴۲۷ هجری قمری دارفانی را وداع گفتند و چون شب هنگام بود روز سه شنبه صبح ساعت هشت و چهل دقیقه با حضور حضرت شیخ [illegible] عبدالحمید حفظه الله و تعداد بیشماری از علماء و خلفاء [illegible] برگزار شد و ایشان را به نیمروز افغانستان بردند و در دشت مولا به خاک سپردند.

فرزندان ایشان رحمه الله علیه

فرزند اوّل ایشان رحمه الله علیه محمّد نصیر جـان حفظـه الله اسـت کـه در سیستان به تربیت مریـدان مـشغول مـی باشـند و فرزنـد دوم محمّـد ولـی جـان حفظه الله هستند و فرزند سـوم شـهید امـان الله جـان رحمـه الله علیـه هـستند و فرزند چهارم عبدالباقی جان حفظه الله هست.

احوال مجاهد شهید حضرت حاجی محمّد سرورجان

حضرت ایشان رحمه الله علیه فرزند سوم حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه می باشند. به نقل از مقدمهٔ خلاصه المعارف ایشان در سال ۱۳۷۶ هجری قمری به دنیا آمدند، و در سن طفولیت به سر می بردند که والد ماجدشان از دنیا رحلت نمود، سپس ایشان زیر نظر و تربیت برادران بزرگوارشان به سن رشد رسیدند و تا دورهٔ متوسطه در مدارس دولتی مشغول تعلیم بودند و بعد از آن مشغول دروس شرعی گردیدند، تا اینکه کودتای ننگین هفت ثور در افغانستان به وقوع پیوست و ایشان همراه برادران در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی به کشور جمهوری اسلامی ایران هجرت نمودند. و پس از آن جهاد مقدس علیه رژیم کمونیستی را آغاز نموده و در طول دوران سیاه رژیم سر سپرده و مزدور روس ایشان به جهاد مقدس مشغول بودند در تمام این مدّت به حیث فرمانده جهادی ایفاء وظیفه می نمودند.

حضرت حاجی سرور جان اخذ تصوف را از نزد برادر بزرگوارشان جناب قطب‌العارفین حضرت حاجی محمّدبشیر شاه صاحب دست بیعت نموده‌اند.[1]

در منزل خود اکثراً کتب شرعی و کتب تصوف داشتند و همه را مطالعه می کردند و عالمی بلند پایه بودند هم از لحاظ علوم شرعی و هم از لحاظ علم عرفان نظری و در جلسات نیز صحبت می کردند و خود ایشان از

۱ مقدمهٔ خلاصه المعارف صفحه ۱۵

جثّه و کم خوراک و کم خواب بودند و هر کس در همراهی با ایشان نمی‌توانست استقامت کند.

به فرمودهٔ خود ایشان رحمه الله علیه من چهارده، پانزده ساله بودم که برای جهاد آماده و حاضر بودم.

حضرت حاجی سرور جان رحمه الله علیه بعضی اوقات به ایران می آمدند و با حضرت مولانا عبدالعزیز ملّازاده و آیت الله کفعمی نشستهایی داشتند و این حضرات تا حدّ توان حضرت حاجی سرور جان را حمایت می کردند اوّلین کمکی که در عیدگاه زاهدان برای مجاهدین افغانستان توسط حضرت مولانا عبدالعزیز رحمه الله علیه جمع آوری شد تحویل حضرت حاجی سرور جان دادند و برای ایشان دعای فتح و پیروزی کردند.

تشویق مردم

در سن جوانی گروه جهادی داشتند و کوههای پرچمن شریف را مرکز خود قرار داده بودند، به فرمودهٔ ایشان رحمه الله علیه مردم باعث می شدند که تا وقتی ما زنده هستیم در برابر کفر جهاد کنیم وقتی مردم فهمیدند که ما جهاد می کنیم برای ما نان و گوسفند و دیگر چیزها در حدّ توان کمک می‌کردند ما می دیدیم که نان گرم خود را برای ما می آورند و خودشان نان مانده می خوردند یا روغن گوسفند برای ما می‌آوردند و خودشان روغن نباتی می خوردند ما بیشتر تشویق می شدیم حتی روزی پیرزنی یک بُز که زائیده بود برای ما آورد یکی گفت حتماً حیوان زیاد دارد ولی آن پیرزن گفت نه به خدا من فقط همین را دارم و این را برای شما آورده ام بعضی

ناراحت شدند و گفتند: که مادر چرا اینکار را می کنید پیرزن جواب داد من مگر از دیگران کمترم.

توکل و تعصّب در برابر کفر

حضرت حاجی محمّد سرور رحمه الله علیه هیچ وقت برای خود نگهبان نمی گذاشت با اینکه فرماندهٔ بزرگی بود و در آن زمان خیلی دنبالش را داشتند که او را شهید کنند و حتی در شهرها اسلحهٔ کمری با خود به همراه نداشتند و می فرمود مرگ دست خداست.

یکی از ایشان سئوال کرد شما سوار ماشین تنها و بدون اسلحه. اگر کسی جلوی شما را بگیرد شما چکار می کنید ایشان فرمود من هیچ وقت تسلیم کفر نمی شوم حتی شده با همین ماشین به آنها حمله ور می شوم.

درویشی و ساده زیستی

ایشان رحمه الله علیه یک دست لباس را تا شش ماه می پوشیدند و لباس برای تعویض به همراه نداشتند و خود و لباسها را در چشمه های کوهها می‌شستند و هر کس ایشان را می دید اسماً می شناخت ولی وقتی او را می‌دید نمی دانست که ایشان فرماندهٔ بزرگی است اکثراً در جلسات بزرگ [illegible] گوشه ای می نشست و طریقهٔ نشستن ایشان به صورت مظلومانه بود.

تنفّر از بدعات و شرک

برادر زادهٔ ایشان فرمودند: ما از منطقه ای می رفتیم راننده ماشین [illegible] جایی از جاده منحرف شد عموی ما حضرت حاجی محمد سرور [illegible] رحمه الله علیه فرمود چرا به بی راهه می روی راننده و مردم همراه [illegible] درختی بزرگ سر راه هست و از آنجا ماشین رد نمی شود هر ماشینی [illegible]

برود چپ می کند. آن درخت را دیدیم پر بود از نخ که گره خورده بودند و مردم ساده برای حاجت به آن بسته بودند حضرت رحمه الله علیه فرمودند: من این درخت را انشاءالله قطع می کنم، مردم گفتند: هر کس به این درخت دست بزند به این نیّت که آن را ببرد دستش می شکند ایشان فرمود پس بگذارید دست من بشکند رفتند و درخت را دست زدند و قول دادند که من این درخت را می برم، هنگام برگشتن همراه با وسایل جای درخت پیاده شدند و ما را گفتند شما بروید من کارم را انجام بدهم می آیم.

حکم شرعی باید اجرا شود

حضرت حاجی صاحب در بین مجاهدان خود دو نفر داشتند که خیلی دلیر و شجاع بودند و در خیلی جنگها دلیری خود را به اثبات رسانده بودند در منطقهٔ ایشان شخصی آسیابان بود که زنی نسبتاً زیبا داشت مدّتی بعد کسانی متوجّه شدند که این دو مجاهد دلیر با این زن اعمال مخفیانه دارند آسیابان چیزهایی متوجّه شد و از آنجا کوچ کردند و در منطقه ای دیگر شغل آسیابانی را شروع کردند این دو نفر عصبانی شدند و مخفیانه به آن منطقه رفتند و با همکاری زن آسیابان شوهرش را کُشتند و دوباره به منطقهٔ خودشان برگشتند ملّای منطقه نامه ای برای حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه فرستادند که این مسئله را بررسی کند ایشان شخصی را برای تحقیق گذاشتند ولی بی فایده بود، لذا خود ایشان شروع به تحقیق کردند و اعلام فرمودند: که آنها را پیدا کردم زیرا متوجّه شده بودند که این دو نفر همان شب گم شده اند و نزدیک صبح برگشته اند وقتی ایشان را دستگیر کردند، و

زن را آوردند همه به جرم خود اعتراف کردند با هماهنگی جمعی از علما حکم ایشان را صادر کردند که هر سه باید به قتل برسند همه ناراحت شدند که شما چطور مجاهدان دلیر خود را می کُشید فرمودند:

اگر پسرم حبیب الرحمن این کار را می کرد او را می کُشتم و خود ایشان یک تیر به یکی و یکی به دیگری زدند و بعد فرمود هر کس از مجاهدان نفری پنج تیر به آنها بزند و هر سه نفر را کُشتند.

حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه در فتوحات بسیاری شرکت داشته اند به نقل از کسانی که همراه ایشان بوده اند و از خود ایشان شنیده اند به اختصار نقل می کنیم که خداوند متعال چه نصرتهای شامل حال ایشان کرده است.

محاصره در شرافت کوه افغانستان

یک بار جاسوسان کمونیستی توانستند منطقهٔ این بزرگواران را شناسایی کنند سه هلیکوپتر موشک انداز وارد همین درّه شدند. و موشک پرتاب می کردند اسلحه های ما در برابر آنها جوابگو نبود امید ما فقط به خدا بود که ناگهان دیدیم یک هلیکوپتر هنگام دور زدن به کوه اصابت کرده و منفجر شد هلیکوپتر دیگری چون به سطح زمین نزدیک بود یکی از مجاهدین با آرپیجی آن را بزند و دومی منفجر شد هلیکوپتر دیگر [illegible] به آن طرف نمی آمدند فکر می کردند ما موشک ضد هوایی [illegible] توانسته ایم بزنیم.

نصرت الهی را خودمان با چشم دیدیم

در اوایل زمان دور محمد ترکی ما سی نفر بودیم و ده نفر ما مسلح بودند. وقتی در منطقهٔ فره رود به برجس رسیدیم، دیدیم در محاصرهٔ کمونیستها هستیم و هر چه پیش رفتیم به ما از پیش محاصره تنگ تر شد. همهٔ ما شروع به دعا کردیم. پس از دعا دیدیم یهود همه ما را ترک کردند و رفتند. تعجب کردیم بعد فهمیدیم که همین لحظات حفیظ الله امین، دور محمد ترکی را کشته و خودش به جای او نشسته و رئیس جمهور شده است. به مقتضای شغل شاغلین به شاغلین جدید، خداوند منصب داعیان را مستحب فرمودند و تمام به شاغلین دیگر گرفتار کرد. نصرت الهی را خودمان با چشم مشاهده کردیم.

نصرت الهی شامل حال همهٔ مجاهدین شد

در منطقه شور غورستان همهٔ مجاهدین جمع شده بودند. ما هم می خواستیم بین آنها اتحاد و همبستگی و همکاری باشد. جاسوسان کمونیستی متوجه شده بودند و با تانکها و نیروهای بیشماری همهٔ ما را محاصره کردند. همه با هم با مأمورین روسی درگیر شدیم. فضل خداوند شامل حال ما شد و یک مجاهد حتی زخمی نشد. در عوض تعداد هفت تانک و جیپ ماشین های شان آتش گرفتند و از بین رفتند و همه عقب نشینی کردند و ما منطقه را ترک کردیم.

[illegible]

دلیری و محبّت همسنگر

یک بار از راه هوایی و زمینی به شرافت کوه حمله می شود تانکهای زیادی از پائین توپ می زدند و هواپیماها بمباران می کردند، تا اطمینان پیدا کردند که اکثر ما مرده ایم، ما فرمانده ای داشتیم به نام احمد شاه (که معروف و مشهور به قاضی) و حاجی محمّد شاه بود هنگام درگیری ایشان تکبیر می گفتند و به وجد می آمدند، ایشان با دوربین نگاه کردند و به ما گفتند اسلحه ها را پُر کنید و آماده باشید که پیاده نظام به طرف ما می آیند هر وقت من گفتم شما تیر اندازی کنید وقتی پیاده نظام نزدیک شد حاجی محمّد شاه تکبیر گفتند و همه شروع به تیر اندازی کردند حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه متوجّه می شوند که از سنگر حاجی محمّد شاه تیر اندازی نمی شود احتمال می دهد که تیر خورده در همان موقعیت حسّاس از میان تیرهای دشمن رد می شود و خود را به سنگر حاجی محمّد شاه می رساند می بیند که او سنگی برداشته و به اسلحه می زند و سلاحه را دشنام می دهد وقتی حضرت حاجی محمّد سرورجان را می بیند می گوید فکر کردی من ترسیده ام و تیر اندازی نمی کنم حضرت حاجی صاحب می‌فرمایند: نه فکر کردم زخمی شده ای، حاجی محمّد شاه می گوید [illegible] اسلحه گیر کرده است. در همین جنگ خیلی از سربازان [illegible] و از آنجا فرار می کنند.

فتح پرچمن شریف اوّلین فتح افغانستان

وقتی ما اراده کردیم که پرچمن را فتح کنیم بعضی از مردم خبر شده بودند، من تنها پیش بعضی از بزرگان می رفتم در راه مژگان بودم که شخصی را دیدم درویش مانند و عمامهٔ خود را به کمر بسته و یک اسلحهٔ سرپُر قدیمی دارد بعد از سلام به او گفتم کجا می روی او گفت برای جنگ و آزادی پرچمن، من گفتم با این اسلحه ؟ این اسلحهٔ تو که یک بار بیشتر شلیک نمی کند آن درویش گفت شش ماه است که من این اسلحه را پُر کرده ام و منتظر چنین روزی بودم همان یک بار هم کافی است که به طرف کفر یک تیری بزنم، وقتی پیش بزرگان رسیدم و این واقعه را تعریف کردم ایشان فرمودند پرچمن فتح شد.

وقت حمله فرا رسید ما از جبههٔ شرافت کوه حرکت کردیم و تعداد ما چهل نفر بودند وقتی به منطقهٔ مژگان رسیدیم تعداد بیشماری مردم را دیدیم که داس و چوب و هر چیز که داشتند برداشته بودند بعضی آرد و غذا و غیره داشتند، اسلحه های دشمن را بررسی کردیم آنها مسلسل و غیره داشتند ولی اسلحه های ما همه پنج تیر و سرپُر و یازده تیر بودند، وقتی مردم را نگاه کردم که با چه ذوق و شوق و عشق شهادت آمده اند گفتم حیف است که اینها را از دست بدهیم وقتی اینها هجوم بیاورند آنها با اسلحهٔ مسلسل، همهٔ اینها را شهید می کنند با قاضی محمّد شاه مشورت کردم و او با نیروهایش جلوی مردم را گرفت من یک اسلحهٔ ژ ـ سه داشتم نیروهای کمونیستی همه چادر زده بودند و هوا خیلی سرد بود من بالای کوه رفتم و داخل خشاب اسلحه

تیرهای رسام گذاشتم تا هر جا که می‌خورند بلکه آتش بگیرند در حالی که هوا خیلی خیلی سرد بود و این فقط گمانی بود خیلی بالای کوه دعا کردم وقتی اوّلین تیر را شلیک کردم به قدرت خداوند متعال به خیمه خورد و خیمه آتش گرفت، پس از هفتمین تیر که شلیک کردم به انبار مهمّات آنها خورد و انبار مهمّات آنها منفجر شد وحشت در دشمن افتاد و حاجی قاضی محمّد شاه نیز حمله کردند یک مسلسل چی شروع به تیراندازی به طرف مجاهدین کرد به قدرت خدا آن را زدم در آنجا خیلی از فرماندهان بزرگ کمونیستی اسیر شدند. اکثرشان کشته شدند و بعضی فرار کردند و این اوّلین فتح در افغانستان بود. فضل و احسان خداوندی شامل حال ما شد و پرچمی از حکومت کمونیستی آزاد شده پس از این فتح مجاهدین صاحب مهمّات و اسلحه شدند و فتح های دیگر صورت گرفت و مجاهدین دیگر نقاط بیشتر تشویق شدند و نقاط دیگر پشت سر هم فتح می گردید.

فتح فرماندهی تیورهٔ غور

این فرمانداری در قلعهٔ بزرگ قرار داشت سران کفر خانواده های خود را نیز در آنجا جا داده بودند. ما توانستیم این قلعه را محاصره کنیم ولی فتح نمی شد اسلحه های مهم ما یک خمپاره انداز بود که [illegible] دوشیکا بود که خراب بود و فرماندهی تیوره مرکز تقدیمی [illegible] سیستمهای مخابراتی و غیره همانجا بود و از راه [illegible] غیره می فرستادند.

اکثر مجاهدین ناامید شده بودند که اینجا فتح نمی شود لحظاتی در شب خواب رفتم در خواب سه شخص سفید ریش آمدند و به من گفتند چرا می‌ترسی مگر تو به حق نیستی و به حق نیامدی، با دیدن این خواب خیلی امیدوار شدم و مطمئن شدم که این فرمانداری فتح می شود اوّلین خمپاره را شلیک کردیم و همه با هم یکصدا تکبیر گفتیم که صدای تکبیرات تا فرسنگها می رفت به قدرت خدا اوّلین خمپاره روی چهار چوب در اتاقی خورده بود که فرماندهان در آن جلسه داشتند و یکی از آنها زخمی شده بود. دومین گلوله با صدای تکبیر شلیک شد، به قدرت خداوند متعال بر روی اسلحه خانهٔ و مهمّات آنها اصابت کرده بود، سومین با صدای تکبیر شلیک شد به قدرت خداوند بر روی خانه معاون فرماندار خورده بود، وقتی می بینند هیچ کاری نمی شود جلسه می گیرند که تسلیم شوند و از صددرصد، سی درصد مخالفت می کنند

وقتی آخرین خمپاره را شلیک کردم به قدرت خدا روی مخالفین تسلیم، خورده بود بعد از فتح اینها خودشان جریان اصابت خمپاره ها را برای حضرت رحمه الله علیه و دیگر مجاهدان تعریف می کردند.

فتح ولایت فراه و شجاعت حضرت رحمه الله علیه

مجاهدین حدود صد نفر بودند فرماندار فراه گفته بود بیائید ما تسلیم شما می شویم ولی هیچکس جرأت نمی کرد چون تعداد کم بودند و اگر آنها متوجّه می شدند همه را شهید می کردند در آخر حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه سوار یک ماشین جیپ شدند و با سه نفر به طرف

شهر حرکت کردند می فرمایند وقتی وارد شهر شدم تعداد بیشماری تانک در اوّل شهر مرتب چیده شده بودند، ولی با آن همه نیرو و تجهیزات با احترام دیدم فرماندار با دستهٔ گلی آمد و آن را در گردن من انداخت و کلیدهای انبارهای شهر را تحویل من داد با جوش و خروش قدم بر می داشتم و سورهٔ نصر را می خواندم به همهٔ آنها قول دادم که در امان هستید و شهر فراه را از آنها تحویل گرفتم.

دلیریهای حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه و واقعات جهادی ایشان یک کتاب جداگانه ای می خواهد احقر به اختصار برای معرفی ایشان ذکر کردم.

از فرموده هایی که مکرراً تکرار می فرمود: مرگ دست خداست.

می فرمودند: شما جوانان شرم نمی کنید شما در شهر بزرگ شده یـ صاحب عقل و فراست هستید من یک بچهٔ کوهستانی بودم و در دشت و کوهها بودم چهاردهٔ پانزده سال بیشتر نداشتم که در جهاد شرکت داشتم حالا ما پیر شده ایم نوبت به شما رسیده است.

می فرمودند: در جنگ و جهاد مرد نیاز به اسلحه ندارد.

می فرمودند: مجاهدین به جهاد ادامه دهند دین خدا احتیاجی [illegible] ندارد ما محتاج هستیم این آمریکاییها نیز از این جا با خواری و [illegible] می روند.

واقعه شهادت و فرزندان

چند روز قبل از شهادت در جلسه ای نشسته بودند یکی به ایشان رحمه الله علیه گفت حاجی صاحب بعضی عالم شدند بعضی مرشد شدند و فعالیت می‌کنند شما به هیچ جا نرسیدید، ایشان فرمودند مگر جهاد و شهادت درجهٔ کوچکی است، شخص گفت شما که شهید هم نشدید، ایشان فرمودند دوستان و همسنگران من همه شهید شدند برای خدا کاری ندارد که ما را هم درجهٔ شهادت نصیب فرماید.

قبل از شهادت هر کس ایشان را دیده بود نوری در صورت ایشان می‌درخشید. وقتی حضرت حاجی صاحب رحمه الله علیه به طرف نیمروز می‌آیند مثل همیشه تنها با یک ماشین بدون همراه و بدون اسلحه می خواهند به دیدن برادر خود [1] بروند که نزدیک منزل تعدادی وطن فروش ایشان را شهید می کنند. واقعهٔ شهادت ایشان در تاریخ ۲۹ شوال ۱۴۳۰ هجری قمری و مزار مبارکشان در نیمروز منطقهٔ دشت مولانا می باشد.

حضرت حاجی محمّد سرور شاه رحمه الله علیه صاحب سه پسر هستند: به ترتیب سنّی حبیب الرحمن جان است که حدود بیست و هفت سال دارد، دوم محمّد جان است حدود دوازده سال دارد و سعید الرحمن جان است که حدود شش سال دارد.

---

۱. منظور جناب قطب العارفین حضرت بشیر شاه صاحب دامت برکاتهم است.

احوال حضرت امان الله جان شهید

ایشان فرزند حضرت سلطان محمّد منیر شاه رحمه الله علیه بن حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه بن حضرت شاه ولی الله رحمه الله علیه بن حضرت شاه امان الله رحمه الله علیه هستند.

تولّد ایشان در تاریخ ۱۳۴۳ هجری می باشد دروس شرعی ابتدایی را در کنار پدر بزرگوار و خلفای بزرگوار می خواندند و از توجّهات پدر بهره می‌بردند چون ایشان صاحب عقل و فهم و فراست بودند پدر بزرگوار خیلی به ایشان توجّه داشتند. سن کوچک ولی فکر بزرگ بود. در سنّی که ایشان قرار داشتند هر جوانی فکر شهوت رانی و عشق و تماشا است ولی ایشان در فکر جهاد و فعالیت و عشق شهادت بودند. در سن هیجده سالگی بودند که در فعالیت های فرهنگی مجاهدین شروع به کار کردند پس از مدّتی وارد دفتر سازمان نجات ملّی شدند در ضمن این فعالیتها همیشه کتب شرعی درسی همراه ایشان بودند و هر جا که عالمی می دیدند درس هم می خواندند.

حضرت سلطان منیر شاه رحمه الله علیه چون فهم و درک ایشان را دیدند او را به رهبر سازمان به صورت نمایندهٔ منطقه معرفی کردند. رهبر سازمان وقتی زحمات و اخلاص ایشان را می دیدند. بیشتر شیفتهٔ او شدند و [illegible] ویژه ای برای حضرت امان الله جان باز کرده بودند. حتی که معمولا [illegible] بدون مشورت حضرت امان الله جان کاری انجام نمی داد.

در سن بیست و یک سالگی بودند که شش شهر تحت پوشش سازمان نجات ملّی قرار گرفتند، و مرکز توزیع کنندهٔ اسلحه برای مجاهدین اسـ

شهرها تعیین شدند. ایشان رحمه الله علیه به کشور پاکستان می رفت و اسلحه و تجهیزات برای مجاهدین می آوردند.

حضرت امان الله جان جوانی شجاع و نترس بودند با همراهانی که داشتند چندین مرتبه در راههای فرعی که اسلحه و تجهیزات برای مجاهدان می‌آوردند با دشمن درگیر می شدند مختصراً از واقعات ایشان ذکر می کنیم:

واقعه

در زمان جنگ روسیه بعضی از مجاهدین در رباط مرز سه کشور ایران، پاکستان، افغانستان پایگاه زده بودند وقتی هواپیماهای روسیه به آنها حمله کردند، تنها پایگاه ایشان بود که تا آخرین لحظه می جنگید.

واقعه

یک مرتبه با سواریها که بار زده بودند و اسلحه های فراوانی حمل می‌کردند در میان مرز زابل ایران و خسرو پاسک شهر فراه سه شبانه روز با نیروهای کمونیستی درگیر شدند و خیلی از ماشینهای دشمن را منهدم کردند و سه نفر از مجاهدین در این جنگ زخمی شدند و توانستند تجهیزات را سالم به مقصد برسانند.

واقعه

یک روز در دشت بکواه که مرکز سه فرماندهی بود در کمین گاههای کمونیستها محاصره شدند و دو شبانه روز درگیر شدند و توانستند از آنجا فرار کنند. و در شهر نیمروز افغانستان سه مجاهد شهید شد و از آنجا با نصرت الهی توانستند بروند. همچنین حضرت امان الله جان در منطقهٔ شرافت کوه در درگیرهای جهادی شرکت می کردند و دلیرانه کنار مجاهدین می جنگیدند.

نقشه های ترور

از سال شصت و چهار تا هنگام شهادت جاسوسان اطلاعات کمونیستی کی جی بی دنبال این جوان دلیر را داشتند و ایشان را تعقیب می کردند، یکبار با همکاری عوامل خود در پاکستان ایشان را خواستند ترور کنند که موفق به این کار نشدند.

مدیریتهای نظامی

حضرت امان الله جان رحمه الله علیه با آنکه سن کمی داشتند ولی علم و فکر بزرگی داشتند و هنگام مسافرتهای جهادی خود گروههای دیگر را نیز مدیریت می کردند و گروههای دیگر سازمان نجات ملّی به ایشان اعتماد داشتند حتی که معاون سیاسی و امریت نظامی سازمان بدون نظر ایشان کاری انجام نمی دادند.

اتحاد و انسجام بین مجاهدین و تشکیل گروههای جهادی

حضرت امان الله جان رحمه الله علیه کسی هستند که باعث شدند در میان مجاهدین پرچمن و اطراف آن و مناطق فراه و هرات اتحاد و همبستگی بیاورند و هر کس خود سرانه کاری انجام ندهد و همه هماهنگی و همبستگی با هم داشته باشند.

و ایشان رحمه الله علیه با تشویق کردن مردم بلوچستان [illegible] جهاد توانستند گروههای جهادی در این مناطق تشکیل کنند و همچنین در شهرهای مرزی پاکستان برای دعوت به جهاد می رفتند و در تشویق و ترغیب آنها خیلی فعالیت می کردند.

از خصوصیات ایشان

مجاهدینی که همراه ایشان بودند آنها خود را مانند برادر هم داشتند اگر کوچکترین اختلاف نظری بین مجاهدین پیش می آمد سریعاً آن را حل می کردند و بین مجاهدین همراه خود الفت و برادری ایجاد می کردند و مجاهدین گروههای دیگر را نیز تشویق به این اعمال می کردند.

مسائل شرعی و جهاد

حضرت امان الله جان در هر حالت که بودند کسی که نماز را ترک می کرد او را همراه خود نمی برد و آن شخص را به عنوان مجاهد نمی فهمید و تأکید به نماز و مسایل شرعی می کردند و می فرمودند: کسی که برای مسایل شرعی ارزش قایل نمی شود جهاد او به درد نمی خورد توجّه به لباس مجاهدین و ریش مجاهدین نیز داشتند که باید متابعت با سنّت باشند و از کشیدن سیگار خیلی تنفر می کردند.

اخلاص نیّت

حضرت ایشان رحمه الله علیه از کوچکی با اخلاص و یقین کامل در راه جهاد قدم برداشته بودند و تا آخر در این راه استقامت کردند سازمان حقوقی برای مجاهدین تعیین کرده بود و یک حقوق برای مسئول آنها که از آن جمله حضرت امان الله جان رحمه الله علیه بودند ولی ایشان حقوق خودشان را نیز برای مصارف مجاهدین خرج می کردند،

حتی یک وقتی برای مصارف و خرج مجاهدان به مشکل افتادند طلاهای همسر خود را که اموال شخصی او بودند برای مخارج مجاهدین فروختند.

یکی دو مرتبه وقتی با پول فراوانی به منزل می آید خانوادهٔ ایشان چیزی می خواهند ولی ایشان می فرمایند پولی نیست وقتی خانواده می گویند این پولها مگر کم می شوند ؟ می فرمایند اینها مال ما نیست مال مجاهدین هستند.

این اخلاص ایشان را مدیران سازمان و مجاهدین و غیره وقتی می دیدند به ایشان اعتماد بیشتری می کردند.

کفر کفر است و فرقی ندارد

حضرت امان الله جان رحمه الله علیه در پایگاه خود تابلوی زده بودند و بر روی آن نوشته بودند « مرگ بر آمریکا » یکی از فرماندهان مجاهدین به ایشان اعتراض کرد که بنویس مرگ بر شوروی در حال حاضر خیلی کمک برای مجاهدین از آمریکا می رسد. ایشان فرمودند کفر کفر است و آمریکا با شوروی هیچ فرقی ندارد.

ذکر در جهاد

شخصی به نام اکبر می گوید من از قدیم همراه ایشان بودم و تا هنگام شهادت در کنارشان بودم همیشه در حال ذکر بودند و شهادتین را همیشه ذکر می کردند. هر جا کتاب درسی همراهشان بود و هر جا عالمی می دید درس می گرفت.

شهادت

حضرت امان الله جان در تاریخ ۲۵ ۴ ۶۷ برابر با یکم ذالحجه هنگام برگشت از پاکستان که با تجهیزات فراوانی به طرف افغانستان می آمدند با همکاری مزدوران وطن فروش به دست کمونیستها شهید ساختند. مزار ایشان در زاهدان ایران در قبرستان قدیمی منطقهٔ شیر آباد می باشد.

در هنگام شهادت کتاب هدایه (که از کتب درسی ایشان بود) پر از خون کنارشان افتاده بود.

چاپ کتب

ایشان رحمه الله علیه رسالهٔ نفیسهٔ حضرت حاجی محمّدانورشاه رحمه الله علیه را تجدید چاپ کردند که ابیات پرمعارف است و همچنین کتابی که عموی ایشان حضرت حاجی محمّدبشیر شاه دامت برکاتهم نوشته بودند مسمی به هدیه السالکین که مختصری از خلاصهٔ تصوّف و عرفان طریقهٔ نقشبندیه است چاپ کردند.

کرامات بعد از مرگ

در جایی که خون ایشان ریخته شُده شبها نوری پیدا می شود وقتی نزدیک می شوید ناپدید می شود همچنین از همانجا صدای تکبیر بلند می‌شود که خیلی از مردم که از آنجا عبور کرده اند دیده و شنیده اند.

عقل و فهم نعمت خیلی خیلی بزرگی است

از فرموده های ایشان است، می فرمودند: خداوند متعال به انسانی که عقل داده همه چیز داده و کسی را که از نعمت عقل محروم کرده شما بگوئید به او چه داده (یعنی هیچ نداده).

و دیگر حضرات و مشایخ

و دیگر از حضرات و مشایخ پرچمن شریف افغانستان که فعالیتها داشته اند فرزندان حضرت شاه غلام محمد جان رحمه الله علیه ابن حضرت قطب الاقطاب شاه ولی الله رحمه الله علیه هستند، فرزند اول ایشان حضرت شاه سعدالدین رحمه الله علیه است که از لحاظ علم ظاهر نیز یگانه بودند و علمای عصر در حضور ایشان استفاد ها می کردند و خلفای بزرگی از علماء و صلحاء در اطراف قندهار و هرات و خصوصاً چخچران دارند.

فرزند دوّم ایشان حضرت شاه نجم الدین جان رحمه الله است که با تمام وجود در ایران فعّالانه زحمت کشیدند و بزرگوارانی چون حضرت قطب الارشاد محمدعمر سربازی رحمه الله علیه و دیگر بزرگواران را دیدار می کردند و خود ایشان زحمات بیشماری در ایران مخصوصاً در زاهدان کشیدند و مریدانی مخلص تربیت کردند و خیلی از مریدان را اجازت و خلافت داده اند هم اکنون فرزند ایشان حضرت زین الدین جان حفظه الله و خلفای ایشان راه این بزرگوار را ادامه می دهند.

فرزند سوّم ایشان حضرت معین الدین جان رحمه الله علیه است که زحمات فراوانی در نشر طریقت کشیدند و خلفای بزرگی [illegible] بادغیس هرات، مزار شریف و کابل تربیت کردند و در [illegible] خلفای ایشان وجود دارند و خانقاهایی پررونق دارند.

نتیجهٔ بحث و تعارف منکرین

نتیجه

باید دانست که تحقیق کردن وظیفهٔ هر صاحب عقل است که بتواند حق و باطل را تشخیص دهد. زیرا که در هر زمان شیادان و جادوگران و مبتدعان و دین فروشان وجود دارند که انسانها را صید می کنند و حزب شیطان را گسترش می دهند، پس باید در حین تحقیق کردن از علمای ربّانی نیز مشورت گرفته و از افتادن خود و مردم در دام شیاطین جلوگیری کنیم،

ای بسا ابلیس آدم روی است پس به هر دستی نباید داد دست

در عصر ما حضرات مشایخ طریقت دیوبندیان و پرچمنیان هستند که هر دو از یک چشمهٔ علم و عرفان سیر آب شدند ولی همیشه در فرزندان و خلفای سلف نیز کسانی پیدا شده اند که از استاد و شیخ تابعیت نکرده و راهی دیگر انتخاب کرده است و یا به طرف رسمی و یا بدعتی رو آورده و باعث شده است که نام نیک استاد لکّه دار شود، پس با دقّت و تفکّر در مورد مشایخ بزرگوار تحقیق کنیم و بعد به آنها رجوع و یا قطع رابطه کنیم و مواظب باشیم که خود را از برکات اولیاء محروم نکنیم. اینرا نیز باید دانست که هر سئوال جایی دارد و جوابش را اهلش می داند، خیلی از سئوالات بزرگان اهل شریعت را اهل طریقت نمی توانند جواب دهند و خیلی از سئوالات بزرگان اهل طریقت را اهل شریعت نمی توانند جواب دهند، زیرا که در آن زمینه تحقیق و تفحّص نداشته اند.

حضراتی که ذکر مختصر آنها در این رساله شد حضراتی صاحب علم و تقوی و مجاهدینی شجاع و مبلّغینی فعال بوده اند و همچنین عارفانی بلند مرتبه و صاحب کرامات و جذبات بوده اند خداوند متعال به ما تابعیّت عنایت فرماید و از فیوضات و برکات آنها ما را محروم نگرداند.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

مختصر تعارف منکرین

دلیل تکلّم جمادات این حدیث است:

عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی ما عن یمینه و شماله من حجر أو شجر أو مدر حتی تنقطع الأرض من ههنا و ههنا. (اخرجه الترمذی)[1]

دلیل عزلت گزینی بعضی اهل الله که از اختلاط خلق دوری می کنند و گوشه نشینی دارند این حدیث است:

عن ابی سعید قال قیل یا رسول الله ای الناس افضل فقال مؤمن مجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله قیل ثم من قال رجل فی شعب من الشعاب یتقی الله ویدع الناس من شره. (اخرجه البخاری و المسلم و الترمذی و النسائی وابوداود)[2]

دلیل نسبت باطنی و ورود نور در قلب این حدیث است

عن ابن مسعود قال تلا رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن یرد الله ...

---

۱. المشکاة صفحه ۲۹۹

۲. همان، صفحه ۲۹۱

یهدیه یشرح صدره للاسلام فقال رسول الله صلی الله علیه واله و سلم إن النور إذا دخل الصدر أنفسهم فقیل یا رسول الله هل لتلک من علم یعرف به قال نعم التجافی من داراالغرور و إلانابه إلی دار الخلود و الإستعداد للموت قبل نزوله. (رواه بیهقی ـ مشکوه)[۱]

دلیل خواندن شجرۀ و سلسله و توسل اهل طریق که به کثرت است این حدیث است:

عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یستفتح بصعالیک المهاجرین. (رواه فی شرح السنه ـ مشکوه)[۲]

ثبوت عالم مثال که مشایخ از آن صحبت می کنند این حدیث است:

عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم اتیت لیله اسری بی بقد حین من خمر و لبن فاخذت اللبن فقال الملک الحمدالله الذی هداک للفطره لو اخذت الخمر لغوت امتک. (اخرجه النسائی)[۳]

شنیدن کلام غیبی از هاتف که بعضی بزرگان شنیده اند و می شنوند این حدیث است به شرطی که مخالف شرع نباشد:

عن عائشه رضی الله عنها قالت لما ارادوا غسل النبی صلی الله علیه واله وسلم قالوا و الله لاندری انجرد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من ثیابه

---

۱. همان، صفحه ۴۱۴.

۲. همان، صفحه ۴۱۵.

۳. همان، صفحه ۳۱۹.

کما نجرد موتانا او نغسله و علیه ثیابه فلمّا إختلفوا ألقی الله تعالی علیهم النوم حتی ما منهم رجل إلا و ذقنه فی صدره فکلمهم مکلم من ناحیه البیت لایدرون من هو اغتسلوا رسول الله صلی الله علیه و سلم و علیه ثیابه فقاموا فغسلوه و علیه قمیصه یصبون الماء فوق القمیص و یدلکونه بالقمیص دون ایدیهم. (اخرجه ابوداود)[1]

سنگ نصب کردن نزدیک قبر برای علامت اشکالی ندارد البته بدون نقش و نگار باشد و دلیلش این حدیث است:

عن المطلب بن ابی وداعه قال لمامات عثمان بن مظعون رضی الله عنه و هو اوّل من مات بالمدینه من المهاجرین فلما دفن أمر رسول الله صلی الله علیه و سلم رجلا أن یأتیه بحجر فیعلم قبره به فاخذ حجرا ضعف عن حمله فقام رسول الله صلی الله علیه واله و سلم فحسر عن ذراعیه ثم حمله فوضعه عند راسه و قال اعلم به قبر اخی فادفن عنده من مات من اهلی. (اخرجه ابوداود)[2]

آمدن حالت وجد و لرزش سینه در نماز که برای سالکان اهل طریقه می آید دلیلش این حدیث است:

عن مطرف بن عبدالله بن الشغیر عن ابیه قال اتیت النبی صلی الله [illegible]

و سلم و هو یصلی و لجوفه از یزکأزیز المرجل [illegible]

---

۱ همان، صفحه ۳۱۱

۲ رجوع کنید به همان، صفحه ۳۹۰

رایت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یصلی و فی صدره از یزکـأزیر الرحـی من البکاء. (رواه احمد وروی النسائی وابوداود)[۱]

توجیه اینکه بعضی حضرات خود را بددین و غیره می گویند ایـن حـدیث است:

عن ابی ملیکه قال ادرکت ثلثین من اصحاب رسول الله صلی الله علیه والـه وسلم من شهد بدرا کلهم یخاف النفاق علی نفسه ولایامن المکـر علـی دینـه. (اخرجه البخاری)[۲]

دلیل آمدن روح در مکانی این حدیث است:

عن انس فی حدیث الاسراء لقائه صلی الله علیه و سلم مـع موسـی علیـه السـلام فی آخرین من الأنبیاء علیهم السلام مع ما روی عـن انـس قـال قـال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم أتیت لیله أسـری بـی علـی موسـی علیـه السلام قائما یصلی فی قبره عند الکثیب الاحمر. (اخرجه مسلم و النسائی)[۳]

دلیل تصرف در قلب که معمول است مثل احکـام ذکـر یـا توبـه بخـشی و غیره از این حدیث به اثبات می رسد:

عن ابی هریره قال قلت یا رسول الله أسمع منک أشیاء فـلا أحفظهـا فقـال

۱. همان، صفحه ۴۰۹.

۲. همان، صفحه ۴۰۱.

۳. همان، صفحه ۳۹۶.

ابسط ردائک فبسطته فحدثنی حدیثا کثیراً فما نسیت شیئا حدثنی به. (اخرجه الشیخان و الترمذی)[1]

توجیه تجلی حق در خلق بلا حلول و معنی اتحاد صوفیه و اثبات اینکه خلق مظهر و حق ظاهر است و ظاهر و مظهر شدید تعلق دارند. که در صحبت های بعضی صوفیه آمده است دلیلش این حدیث است:

عن ابی عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم أتانی اللیله ات من ربی و فی روایه أتانی ربی فی أحسن صوره. (الحدیث اخرجه الترمذی)[2]

گرفتن نذرانه تعویذ که بعضی بزرگان دریافت کرده اند و یا دریافت می کنند این حدیث است:

عن ابی سعید قال کنا فی مسیرلنا و فی الحدیث قصه اللدیغ و فیه فقال ما رقیت إلا بأم الکتاب قلنا لاتحدثوا شیئا حتی نأتی رسول الله صلی الله علیه و سلم فنسأله فلما قدمنا ذکرناه له فقال و ما یدریک انها رقیه فاقسموا و اضربوا لی بسهم. (اخرجه الخمسه إلا النسائی)[3]

دلیل حال کشف قبور بلاقصد و همچنین فیض باطنی از اهل قبور که [illegible] خواص صوفیه است این حدیث است:

عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلی الله علیه [illegible] علی قبر و هو لا یحسب انه قبر فاذا فیه انسان [illegible]

---

۱ همان، صفحه ۳۰۱

۲ همان، صفحه ۳۱۱

۳ همان، صفحه ۳۵

حتی ختمها فاتی النبی صلی الله علیه واله و سلم فاخبره فقال النبی صلی علیه و اله و سلم هی المانعه هی المنجیه تنجیه من عذاب الله. (رواه الترمذی)[۱]

اثبات علم اسرار که علم وهبی می باشد که برای بزرگان می آید این حدیث است:

عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه. (اخرجه رزین)[۲]

توجّه و تصرف و تأثیر جوارح از فیض و غیره در این روایت به اثبات می‌رسند:

عن عائشه رضی الله عنها اوّل مابدی برسول الله صلی الله علیه و سلم من الوحی الرویأ الصالحه فی النوم و کان لایری رویا الاجاءت مثل فلق الصبح و حبب إلیه الخلاء فکان یخلوا بغار حراء فیتحنّث فیه و هو التعبد اللیالی ذوات العدد قبل أن ینزع إلی اهله ویتزّود لِذالک ثم یرجع إلی خدیجه فیتزّود لمثلها حتی جاء الحق و هو فی غار حراء فجاء الملک فقال إقراء فقال ما أنا بقاری قال فأخذنی فغطّنی حتی بلغ منی الجهد ثم أرسلنی فقال إقراء فقلت ما أنا بقارِی فأخذنی فغطّنی الثالثه حتی بلغ منی الجهد ثم أرسلنی فقال إقرأ باسم ربّک الذی خلق، خلق الانسان من علق، إقرأ و ربّک ألاکرم الذیّ علّم بالقلم.

---

۱. همان، صفحه ۴۱۱.

۲. همان، صفحه ۳۹۹.

علّم الانسان ما لم یعلم. فرجع بها رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یرجف فؤاده فدخل علی خدیجه فقال زمّلونی زمّلونی. (اخرج البخاری)[1]

توجیه زیارت کعبه حسناء بعضی اولیاء را که بعضی برادران اعتراض می کنند در این احادیث به اثبات میرسد.

اوّلاً باید دانست که منظور حضرات اولیاء حقیقت و روح کعبه است نه جسم آن و این احوال در مکاشفات معلوم می شود و اولیاء الله درجهٔ بزرگی دارند چنانکه در این حدیث ذکر شده است:

عن ابن عمر انه نظر یوما الی الکعبه فقال ما اعظمک و ما اعظم حرمتک و لمومن اعظم حرمه عندالله تعالی منک.

« الترمذی » و رواه ابن ماجه مرفوعا عن ابن عمر و لفظه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یطوف بالکعبه و یقول ما اطیبک و اطیب ریحک و اعظم حرمتک و الذی نفس محمّد بیده لحرمه المومن اعظم عندالله حرمه منک.

بعضی می گویند چرا قبل از این برای پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم [illegible] واقعه نیامده جواب در این حدیث است:

عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال رأیت [illegible] ابی طلحه و سمعت خشخشه امامی فاذا بلال [illegible].

---

۱ همان، صفحه ۳۹۵

بعضی برای تکان خوردن و حرکت اعتراض دارند جواب در این حدیث است که کرامت ولی را نیز ثابت می کند:

عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یقول إهتز العرش لموت سعد بن معاذ. (متفق علیه ـ مشکوه)[1]

به طور مثال کشف صادقانه در مراقبه و سخن گفتن اجسام را می توانید در کتاب به سوی مدینه و رسالهٔ دورنمای تاریخ اسلام از بلندای آسمان صفحه سی اثر امام سید ابو الحسن علی ندوی رحمه الله علیه ببینید.

توضیح و حل مسئله گفتن یا رسول الله صلی الله علیه و اله که در حالت جذب از زبان بعضی بزرگان شنیده می شود.

حضرت سعید بن عامر بن حزیم جمعی رضی الله عنه می فرماید:

من شاهد قتل حضرت خبیب انصاری رضی الله عنه در مکه بودم که قریش گوشت وی را بریدند و بعد از آن او را بر تنهٔ درختی بالا برده، گفتند: آیا دوست داری حضرت محمّد صلی الله علیه و اله و سلم در جای تو باشد؟ پاسخ داد: به خدا سوگند، من دوست ندارم که در میان اهل و فرزندم باشم، و به حضرت محمّد صلی علیه و اله و سلم خاری فرو رود، بعد از آن فریاد کشید: یا محمّدا![2]

حضرت امام سید ابوالحسن ندوی رحمه الله علیه در رسالهٔ یقین مردان حق، می فرماید:

---

۱. به نقل از امداد الفتاوی جلد ۴ صفحه ۴۴۹ توضیح بیشتر و کامل است.

۲. حیات صحابه جلد ۳ ترجمه فارسی صفحه ۱۸۴.

با شعار « یا محمّد اه » که شعار همیشگی مسلمانان در جنگ بود...[1]

حضرت قطب الارشاد مولانا محمّدعمر سربازی رحمه الله علیه در رسالهٔ توسل و ندای غیر الله می فرماید:

اصل این است که یا رسول الله گفتن نه قطعاً جایز است و نه قطعاً ممنوع است. بلکه در آن تفصیل است: اگر فردی این کلمه را بگوید و معتقد است که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اینجا موجود است و

صدای مرا حتماً می شنود این ناجایز و حرام است. بلکه یک نوع شرک است. و اگر محض به تخیل شاعرانه و خطاب عاشقانه می گوید، جایز است. چنانچه اهل معانی و بلاغت بیان کرده اند که در بعضی موارد معدوم را به منزلهٔ موجود قرار داده، آن را خطاب می کنند یا غیر حاضر را حاضر تصور کرده خطاب می کنند و این یک نوع بلاغت است در کلام عرب که در قرآن کریم بسیار از آن به وقوع رسیده است و در اشعار و نظم این نوع بلاغت بدون انکار نزد تمام علماء جایز بلکه معمول خود اجلهٔ علماء شده است. و در آن حقیقت یک عقیده و غیره را دخالت نیست، بلکه [illegible] صحبت است.[2]

حضرت علّامه مفتی محمّد تقی عثمانی حفظه الله در خطبه [illegible] می فرماید: من گامی فراتر نهاده می گویم که در حضور شخصی [illegible] حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم گرفته می شود، در ذهن این

---

۱ [illegible] صفحه ۳۱

۲ [illegible] صفحه ۲۱_۲۲

شخص، بدون ارادهٔ قبلی خطور می کند که حضرت محمّد صلی الله علیه و اله و سلم در حضورم تشریف دارند. پس از این تصور، ناخودآگاه از زبانش در می آید: الصلاه و السلام علیك یا رسول الله. در آن وقت عقیده به حاضر و ناظر بودن پیامبر ندارد، بلکه مانند کسی است که چیز غایبی را حاضر تصور می کند در این تصور و در گفتن الفاظ مذکور هیچ اشکالی وجود ندارد.[1]

سخن را کوتاه می کنیم و از خداوند متعال توفیق صحبت و همنشینی با نیکان را می خواهیم.

۱. خطبه های اصلاحی ـ تربیتی ترجمه فارسی صفحه ۱۸۶.

سه نمونه از سلسلهٔ نقشبندی مجدّدی پرچمنی

این سلسلهٔ مبارکه از فقیه احناف حضرت مولانا قاضی جلال الدین فقهی سلجوقی رحمه الله تعالی علیه می باشد.

شجره و سلسله مبارکه نقشبندیّه مجدّدیّه معصومیّه انوریّه

خداوندا بحق شاه کونین	به بوبکر به سلمان نور عینین
که میدارم براه شرع واثق	بفضل قاسم، تشریف صادق
بحق بایزید، خرقانی	که از تلبیس نفسم وارهانی
بحق در دریای، معانی	ابوالقاسم امیر گرکانی
بحق بوعلی و خواجه یوسف	به عبدالخالق ان میر تصوف
بحق شیخ عارف.خواجه محمود	که واصل کن مرا باصل مقصود
به شیخ رامتن، بابای سماس	بحق شه کلال آن رهبر ناس
بحق روح سلطان بخاری	که کارش باد با من پرده داری
بهاءالدین که شاه نقشبندان	شفاءبخش قلوب دردمندان
بحق خواجه عطار و یعقوب	بحق خواجه احرار مجذوب
بحق شیخ زاهد، پیر عابد	که یارم باش در وقت شدائد
به شیخ امکنک، سردار باقی	حریفان را بعهد خویش ساقی
که کارم را ترقی بخش هریوم	به سرهندی رئیس [illegible]
گرامی در دریای معانی	امام دین مجدد الف ثانی
به معصوم ولی آن سر احمد	به سیف الدین و سیدنورمحمد
بحق شه حبیب الله مظهر	که تنهایم نمانی روز محشر
بحق شیخ عبدالله امجد	به شیخ بوسعید و شاه احمد

به حاجی دوست‌محمد معدن نور
بحق شاه امان الله شه غور

بحق شاه ولی الله مرحوم
بحق ابن وی شهزاده معصوم

امین امت، معصوم ثالث
بزرگان را بعلم شرع وارث

بحق اخوی آن شیخ معظم
محمدانور آن شاه مکرم

که جامع بین قطب فردیت او
که باشد مقتصد در خصلت خو

که ختم کار من با مدعا کن
دل آزرده ای دارم دوا کن

طفیل این بزرگان یگانه
که محفوظم کن از شر زمانه

جلال الدین محب دوستان است
یکی شاخ کج زان بوستان است

عجب نبود که در روز قیامت
به این معنی براید از ملامت

بدم اما به نیکان آشنایم
مکن یا رب ز جمع شان جدایم

سگی اصحاب کهفم بر در غار
مرا از جمله اصحاب بشمار

این سلسلهٔ مبارکه از فقیه احناف حضرت قطب الارشاد جناب مولانا محمّدعمر سربازی رحمه الله علیه می باشد:

شجره و سلسله مبارکه نقشبندیّه مجدّدیّه معصومیّه عمریّه

خدایا سهل کن این مشکلم را
منور کن ز ایمان باطنم را

بحرمت احمد مختار یا ربّ
به صدّیق محب خاص یا ربّ

به سلمان فارسی شیخ یا ربّ
بقاسم عالم انوار یا ربّ

بجعفر صادق مقبول یا ربّ
بقطب بایزید شیخ یا ربّ

به شیخ بوالحسن فیاض یا ربّ
به بوالقاسم بکن تو سهل مطلب

به خواجه بوعلیّ غوث یا ربّ
به خواجه یوسف ذات مقرّب

به عبدالخالق مخدوم یا ربّ
به خواجه عارف محمود یا ربّ

به آن غوث عزیزان منوّر بآن بابا سماسیِ معطّر

به آن سیّد امیر مست دوران بشاه نقشبند نقشبندان

به آن خواجه علاءالدّین ارشد بآن یعقوب چرخی شیخ اسعد

به آن خواجه عبیدالله احرار بخواجه شیخ زاهد کشف اسرار

به آن درویش محمّد پیر مکمّل بخواجه امکنک مقصود حاصل

به باقی با إله قطب رهبر به آن خواجه مجدّد غوث صفدر

به معصوم شاه کو فیّاض انور به سیف الدّین عاشق همچو حیدر

به سیّد نورمحمّد ذی خصائل به شمس الدّین میرز با شمائل

به عبدالله که شد بر ذات مائل به شاه بوسعید با فضائل

به شاه احمد سعید ذی شرافت به حاجی صاحب کان سعادت

به شاه اهل جذبه با لطافت به قطب شاه ولی کان نظافت

به غوث عارفان بحر وحدت به قطب سالکان ذی شرافت

به اوتاد نجیب غوث دوران به شاه احمدی خاص خاصان

به فیّاض زمانه چون مجدّد به آن قطب العلی شاه غوث محمّد

به خواجه حاجی حرمین کامل بهاءالدین بود [illegible] مکمل

که هست او جاه نشین غوث محمّد خدا بر ما رسان فیض [illegible]

بود فیّاض وقت آن حاجی صاحب خداوندا رسان [illegible]

خدایا بهر خاصانت نظر کن به بحر معصیت [illegible] کن

زعشقت بی دل و بی پا و سر کن ز راه معصیت [illegible] کن

غمر را بهر نیکانت نظر کن وجودش را ز شوقت [illegible] کن

شجره و سلسله مبارکه نقشبندیّه مجدّدیّه معصومیّه انوریّه، فقیه احناف حضرت شیخ الحدیث و التفسیر جناب مولانا سیّدعبدالواحد گشتی رحمه الله تعالی علیه می باشد که توسط فرزند ایشان حضرت جناب مولانا محمدانور گشتی حفظه الله سروده شده است:

شجره و سلسله مبارکه نقشبندیّه مجدّدیّه معصومیّه انوریّه

یا الهی رحم فرما از طفیل عارفان — آن که بودند در جهان عاشق به اسم مستعان
از طفیل عبد واحد عاشق ربّ احد — پیشوای اهل عرفان عالم عالی مکان
از طفیل عالم قرآن و سنّت حسین علی — آن که فیضش منتشر گشته به قلب عارفان
هم چنین غوث محمد عالم و پیر هرات — آن که عرفانش منور کرد زمین و آسمان
از طفیل شه ولی الله رئیس اولیاء — غوطه ور در بحر علم و معرفت در آن زمان
هم چنین شاه ولایت شه امان الله بود — در طریق اربعه غواص بحر بیکران
از طفیل دوست محمد سرور و سالار دین — بهرور گشتند از عرفان آن کلی جهان
به شاه احمد سعید آن پیر کامل مرد حق — موج زن گشته همیشه نور حق در قلب شان
از طفیل بو سعید آن کس که شد تاج جهان — هادی عالم مرید سرور شاه جهان
از طفیل غلام علی آن عاشق ربّ احد — عارف باغ مروت معدن فیضان بدان
هم چنین است شیخ مظهر آن حبیب الله جان — با نزاکت با طراوت رهبر هندوستان
از بدایون عارف حق نور محمد را بدان — هم چنین حافظ محمدمحسن است اندر میان
شیخ سیف الدین که سلطان ولایت بوده است — سالک راه شریعت رهبر پیر مغان
سابح بحر کرامت خواجه ی معصوم شد — آن که شد ماه چارده مقتدای مردمان
آن مجدد الف ثانی شیخ احمد متقی — آن گل باغ ولایت شیخ سرهندی بدان
هم چنین سرتاج امت باقی بالله است یقین — آن که شد در عصر خودخورشیدتابان بی گمان
سرور سالار دین را خواجه امکنکی بدان — حضرت درویش محمد رهبر عرفائیان
هم چنین است پیر کامل شیخ محمدزاهداست — آن که شد گلدسته ی اختر و نور سالکان
ماهتاب این جهان خواجه عبیدالله بود — آن که احراری لقب شد مونس هر بی کسان
از طفیل آن مفسر عالم قرآن حق — خواجه ی یعقوب چرخی رهنمای گمرهان

از طفیل آن علاءالدین عطاری لقب — آن که شد شمع درخشان نائب پیغمبران
از طفیل شیخ کامل هم امام نقشبند — شه بهاء الدین پیر سنگ شکن غوث زمان
از طفیل آل احمد سید پیر کلال — از طفیل بابا سماسی محمد درفشان
هم طفیل آن علی رامتینی مرد حق — هم چنین محمود [illegible] انجیر فغنوی سیدان
از دیگر خواجه عارف آن امام مسلمین — از طفیل عبد خالق آن امام غجدوان
هم طفیل خواجه بویوسف عزیز مصر شد — مثل یوسف شد معزز پیش پیر آن مکان
بوعلی فارمدی شد عطر باغ مصطفی — هم چنین خواجه ابوالقاسم میر گرگان
سابق غایات عرفان رهبر پیر طریق — بوالحسن شد شمس عرفان در میان خرقان
هم طفیل بایزید آن مرد بسطامی نژاد — آن که شد سلطان عرفان هم مدد سالکان
از طفیل عاشق حق جعفر صادق امین — از وجودش شد منور مشرق و مغرب مکان
از طفیل قاسم عرفان حفید بوبکر — صاحب گنج تصوف در میان مردمان
هم چنین فیاض معنی شد از یاران رهسپار — مستفیض از مصطفی سلمان فارسی [illegible]
سابق ایمان به حق صدیق اکبر فاخر است — یار غار مصطفی [illegible]
از طفیل خواجه ی یثرب محمد مصطفی — آن که شد [illegible] و هادی [illegible]
از طفیل مکی و مدنی رسول انس و جان — شافع محشر محمد [illegible]
یا الهی از طفیل این همه رحم کن — [illegible] بیچاره [illegible] افتاده [illegible]
در جهان شخصی نشد مثل من [illegible] — [illegible]

و السلام